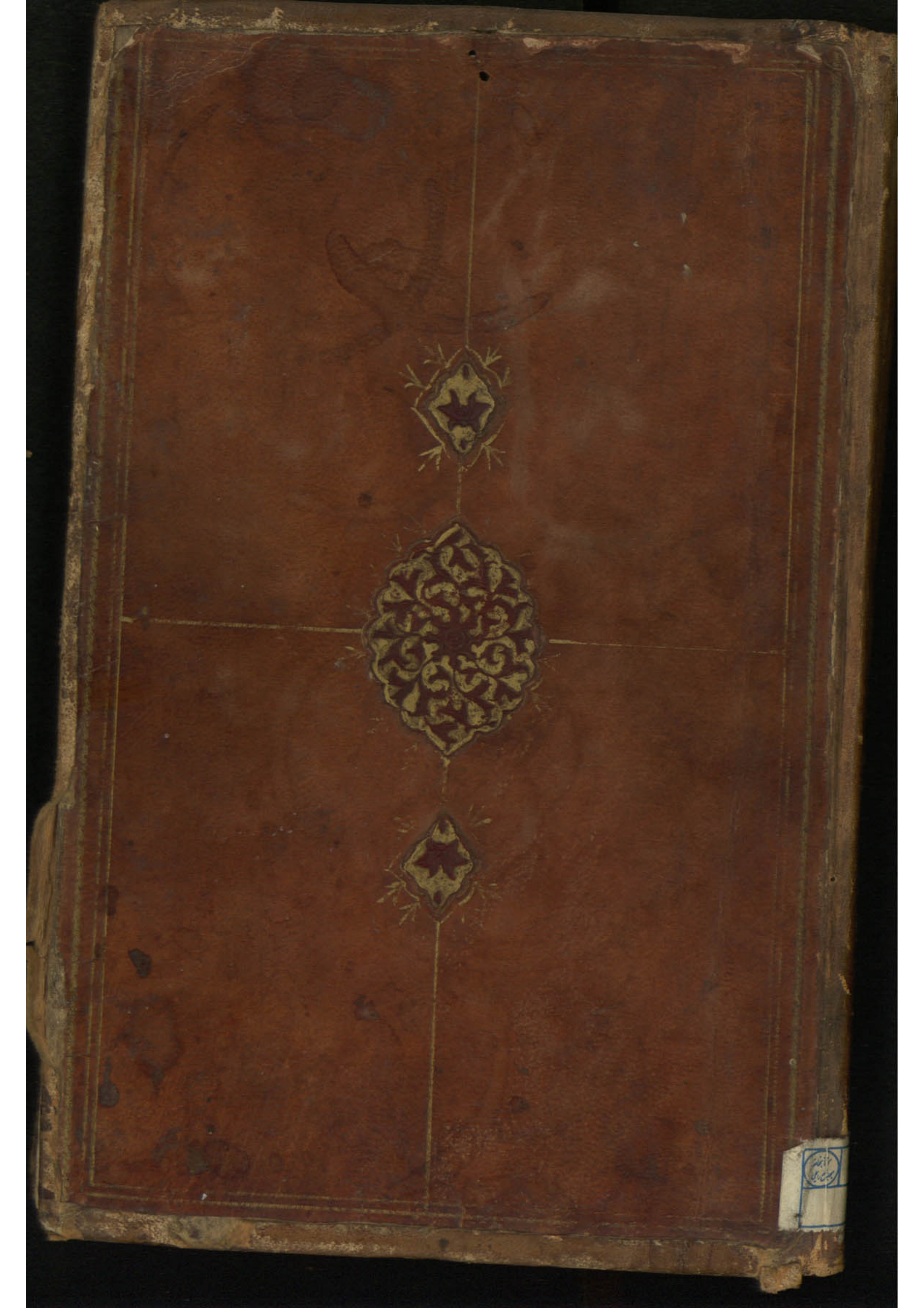



مجموعه. طالع نامه ابوالخیر
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۷۷۸۵
۶۸۷۳



مجموعه. طالع نامه ابوالخیر و چند رساله دیگر
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۷۷۸۵





بسم الله الرحمن الرحیم

فقیر حقیر ابوالخیر محمد التقی الفارسی درین رساله موسومه بطالع نامه کیفیت اطلاع بر عمل طالع مولود و مولودات
مصححان و تحویلات و تقویم کواکب و اوقات و استخراج سهام و فردارات و تعیین هیلاج و کدخداه بعبارتی
واضح در سلک تحریر در می آورد و سیله چند از علم احکام مناسب مقام بر وجهی که از مجالس سلطان العلماء
برهان الحکماء و استاد البشر العقل حادی عشر المقتبس من رائه الانور ضیاء الشمس و انوار القمر لازال
ناصر دولته منصورا و حاسد حضرته مخذولا مقهورا استفاده نموده بعرض میرساند امید که طالع سعادت
نماید و مقبول قلوب ارباب دانش و مخزون خیال اهل بینش گردد **اغاز** باید دانست که حساب
در حساب تنجیم هر دایره علی الخصوص معدل النهار و منطقة البروج را بسیصد و شصت قسم متساوی
قسمت نمایند و هر قسمی را درجه خوانند و از طرف نزول که هر درجه شصت قسم اعتبار نموده هر یک را
دقیقه گویند و هر دقیقه باقسام مذکوره منقسم ساخته هر قسم را ثانیه نامند و هر ثانیه را بوحدات
محدوده معتبر داشته کل واحد را ثالثه خوانند و همچنین ثالثه را رابعه و رابعه را خامسه تا عاشره تقسیم
می نمایند و از جانب صعود در فع هر سی درجه از منطقة البروج و هر پانزده درجه از معدل النهار را یکی
اعتبار کرده برج و ساعت و ساعات شبانروزی تحصیل نمایند گاهی هر شصت درجه یکی مرفوع مره خوانند

و مرات مرفوع مره چون بشصت رسد یکی ثانی باشد و مرات ثانی چون بمرات اجزاء ثانی رسد ثالث
و همچنین مرابع و مخامس تا معاشر بمرات مذکوره معدوده مرفوع می سازند و درجات دوایر را اجزا
نیز گویند و اجزاء معدل النهار نسبت بطوالع یعنی اجزاء منطقة البروج مطالع باشند و باعتبار حرکة
ساعات ازمان خوانند و ازمان که از صباح یا از مسا تا بوقتی معین از اوقات روز یا شب طلوع
کرده باشد دایر بالنهار یا دایر باللیل و آن قدر ساعات که از نیم روز تا بوقت حدوث امری باشد
مثل ولادة ساعات بعد گویند پس اگر بعد از نصف النهار مقدم بر حدوث آن امر اعتبار کرده
باشند ساعات بعد ماضی گویند و از نصف النهار موخر ساعات بعد مستقبل و مقدار سیر تقویمی کواکب
در یک شبانروز از درجات و دقایق و ثوانی آن کوکب گویند تضعیف عدد آنست که زیاده کنیم
بر عددی مثل آن پس اگر خواهیم که برج و درجه و دقیقه را تضعیف کنیم بر جای نویسیم و ابتدا از ...
کرده هر چه در مرتبه دقیقه باشد تضعیف کنیم اگر از شصت کمتر بود بعینه در تحت دقیقه نویسیم و اگر زیاده
باشد زیادتی در تحت نویسیم از جهت شصت یکی در خیال نگاه داریم و اگر شصت باشد صفر در تحت
دقیقه نویسیم و از جهة شصت یکی در ذهن نگاه داریم باز آنچه در مرتبه درجه است تضعیف کنیم و یکی بران
افزاییم اگر کمتر از سی باشد در تحت درجه نویسیم و الا که زیاده باشد زیادتی نویسیم و از برای سی یکی نگاه داریم
باز مرتبه برج را تضعیف کنیم حاصل تضعیف اگر از دوازده بیشتر باشد دوازده از او طرح کنیم و باقی
نویسیم و اگر دوازده باشد بعد از طرح صفر نویسیم و اگر کمتر باشد بعینه نویسیم مثالش خواستیم که ده برج و بیست
و شش درجه و سی و دو دقیقه را تضعیف کنیم این را بر جای نوشتیم بدین صورت ی الو لب و ابتدا
از مرتبه دقیقه کردیم حاصل تضعیف شصت و چهار شد زیادتی که چهار است در تحت لب نوشتیم و از
برای شصت یکی در خیال نگاه داشتیم باز الو را تضعیف کردیم نب شد یکی بر و افزودیم نج شد
زیادتی بر سی که کج است در تحت الو نوشتیم و از برای سی یکی نگاه داشتیم و بعد از تضعیف مرتبه
برج بر حاصل تضعیف افزودیم کا شد دوازده طرح کردیم ط ماند این را در تحت برج نوشتیم
بدین صورت ب ح ه تنصیف عدد آنست که نصف او از او ...

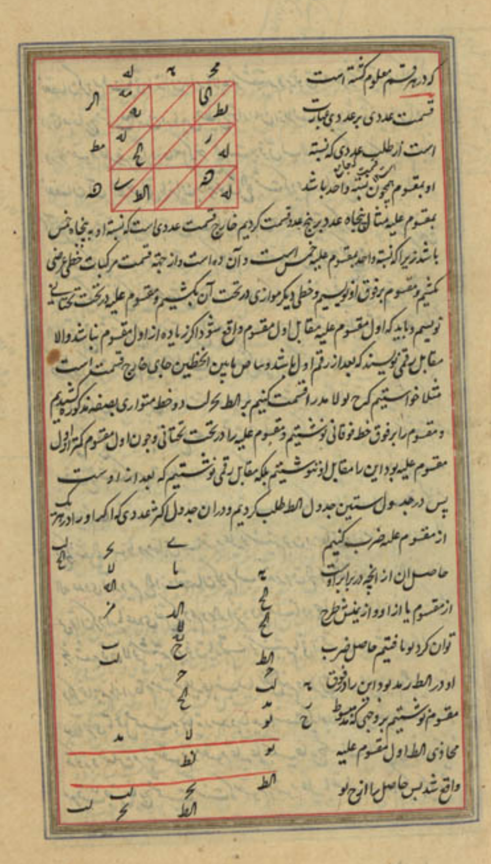
ی الو لب
ط [illegible] د

ودرین عمل ابتدا از طرف یمین کنیم وازجهة نصفی که از تضعیف عدد فرد حاصل میشود سی عدد بر عدد کی
بر یسار او باشد افزاییم اگر عدد منصف برج نباشد والا پانزده عدد بر عدد ایسر افزاییم مثالش خواستیم
که این عدد ط الج و دقیقه را تضعیف کنیم ابتدا از مرتبه برج کرده ط را تضعیف کردیم چهار و نیم شد
چهار در تحت ط نوشتیم وازبرای نصف چون برج است پانزده بر نصف الج که یازده است افزودیم
افزودیم الو شد این را در تحت الج نوشتیم وازبرای نیم سی عدد بر نصف و افزودیم له شد این را در تحت
و نوشتیم برین صورة ب ح ه جمع زیاده کردن عددی اقل است یا اکثر بر عددی دیگر
مثالش خواستیم که ط الج و این عددی ک ل م ثانیه بریک لو مه ما افزاییم
عدد مزید مقدم بر عدد و الو لب مزید علیه نوشتیم هر رقمی در مقابل رقمی که از جنس او باشد
و در تحت هر دو خط عرضی کشیدیم بجهت حاصل جمع و ابتدا از یسار ارقام کرده م را بر مه افزودیم زیادتی
بر شصت اه بود در تحت خط عرضی مقابل مه نوشتیم وازجهة شصت یک عدد بر حاصل جمع ل و لو
افزودیم سه ز شد ز در تحت لو نوشتیم و عددی از برای شصت بر حاصل جمع ک و ی افزودیم
لا شد زیادتی بر سی در تحت ی نوشتیم وازجهة سی عددی بر ی افزودیم و چون عددی در مقابل
او نبود ما را در پهلوی اثبت کردیم برین صورت ب ح ه یه
تفریق نقصان کردن عددی است از عددی مفروض ی ک ل م
شروط بانکه عدد منقوص زیاده از منقوص منه نباشد د ی لو مه
مثالش خواستیم که این عدد ح اب ما دقیقه ازین عدد ما ا ز اه
و ر لا دقیقه نقصان کنیم عدد منقوص منه مقدم بر عدد منقوص نوشتیم هر رقمی در مقابل هم جنس خود
و در تحت مجموع خط عرضی کشیدیم و ابتدا از یسار کرده نقصان ما از مقابل ممکن نبود ازین او یکی نقل کردیم
مجموع صا شد ما نقصان کردیم ه ماند در تحت خط عرضی مقابل ما نوشتیم و نقصان اب نیز از مقابل
ممکن نیست از یمینش یکی آوردیم مجموع موشد بعد از طرح اب باقی ماند اه در تحت نوشتیم و ح از ه
نقصان کردیم ب باقی را در یمین اه نوشتیم برین صورت ب ح ه

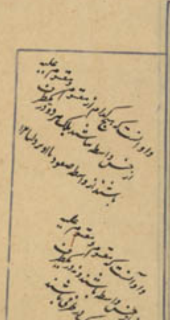
ضرب عددی در عددی طلب عددی است که نسبت احد المضروبین با او همچون نسبت واحد
باشد بمضروب دیگر مثلا سه در پنج زدیم حاصل ضرب عددی است که نسبت سه مثلا با او همچون نسبة
واحد باشد به پنج و آن پانزده است که نسبة سه با او خمس است و نسبة واحد به پنج همانست و ضرب
مرکبات در مرکبات بعمل شبکه سهل و آسانست و تصویرش آنست که مربعی بکشیم و آنرا بعدد ارقام
یکی از مضروبین در جهة طول و بعدد ارقام مضروب دیگر در جانب دیگر قسمت نماییم چنانکه آن مربع
بمربعات صغار منقسم گردد پس ابتدا از زاویه علیای فوقانی هر مربع کرده خطی مستقیم مورب
بزاویه مقابل کشیم تا آن مربعات بمثلثات منقسم شود و بعد از آن مضروب بر فوق شبکه نهیم و مضروب
فیه بر یسار بحیثیتی که آخر مضروبین بر دو خط مربع قطری فوقانی یساری واقع شوند بعد از آن حاصل
ضرب یکی از آن دو عدد که در آخر مضروبین واقع شوند در دیگری از جدول ستین برداشته در مربع
ملتقی هر دو نویسیم مرفوع در مثلث تحتانی مبسوط در فوقانی و همچنین در مربع ملتقی هر دو عدد حاصل
ضرب آن دو عدد نویسیم تا عمل ضرب تمام شود و مربعات مقابل صفر چون مراتب صفر باشد و ابتداء
جمع از مثلث فوقانی قطری یساری کرده عددی که آنجا باشد در تحت شبکه در جانب یسار نقل کنیم پس اعداد
مرفوعه و مبسوطه مسطوره در مابین هر دو خط مورب که در تحت مثلث مذکور است جمع کنیم و کمتر از شصت
در یمین عدد مثلثه ثبت کنیم و هر شصت را یکی اعتبار کرده داخل حاصل جمع سطر تحتانی یا مثلث
تحتانی نماییم و هرچه در مثلث تحتانی قطری یمینی حاصل شود در یمین جمع اعداد مجموعه نویسیم خواه صفر
خواه عدد مثالش خواستیم که مح مه له را در ه مطکر ضرب کنیم شبکه بشکل موصوف وضع کردیم
و مضروب ما در فوق و مضروب فیه در یسار نوشتیم بجهت حاصل ضرب له در له از جدول
ستین برداشتیم مه مه بود در مربع ملتقی هر دو ثبت کردیم مه مبسوط در مثلث فوقانی و یه مرفوع
در تحتانی باز حاصل ضرب له در مط که لج له بود و له در ه الطا است و مح در که لط الحا
و مح در مط که لز است و مح در ه که له ه است هر یک در محل خود ثبت کردیم و بعد از اتمام
عدد مه که در مثلث یساری قطری فوقانی است در تحت شبکه در جانب یسار نقل کردیم پس

مه له که ما بین دو خط مورب تحت مثلث مذکور است جمع ه شد در بین مه نوشتیم و مجموع اعداد
دو خط مورب دیگر که لط بود در بین ه ثبت کردیم پس مجموع اعداد سطر دیگر که نه است در محل
خود نوشتیم و له ه جمع کردیم آنچه زیاده بر شصت بود در بین نه نوشتیم و از برای شصت یکی
بر عدد مثلث تحتانی افزودیم لو شد این را در بین اعداد مزبوره ثبت کردیم این مجموع حاصل
ضرب باشد لو اله نه نط ه مه و اگر در یکی از سطور مورب عدد نباشد یا باشد و مرفوع شود تماما سطر
دیگر و مورد و مرفوع سطری دیگر کرده در سطر حاصل ضرب جهت حفظ آن مرتبه صفر باید نهاد و مخفی
نیست که بعد از تامل در صور ضرب تحقیق حقیقت مضروب و مضروب فیه از درجه و دقیقه و مرفوع
مرة و مثانی و غیرها معرفت جنسیه حاصل ضرب آسانست و قاعده اش آنست که درجه را واسطه
گوییم و دقیقه و مرفوع را واحد و مثانی و ثانیه ثانی و ثالثه و مثالث ثالث و رابعه و مرابع رابع و خامس
و مخامس خامس و همچنین و نظر بجنس مضروب و مضروب فیه چهار قسم متصور گردد اول آنکه
مضروبین هر دو از جنس واسطه باشند پس حاصل از جنس واسطه باشد دوم آنکه یکی از جنس دیگر باشد
حاصل ضرب از جنس دیگر خواهد بود سیوم آنکه هیچکدام از مضروبین از جنس واسطه نباشد بلکه هر دو
در یکطرف باشند از واسطه صعودا یا نزولا درین صورت جمع کنیم اعدادی که اجناس صعودی و نزولی
مجددا بآن موسوم گشت حاصل ضرب در مرتبه مسمی مجموع اعداد مجموعه باشد در بیان ضلع مضروبین پس
حاصل ضرب ثالثه در خامسه ثامنه باشد زیرا که ثالثه را سه گفتیم و خامسه را پنج مجموع هشت مسمی آن
ثامنه باشد و حاصل ضرب مثانی در مرابع مسادس باشد وجه چهارم آنکه مضروبین نه از جنس واسطه
باشند و نه در یکطرف از واسطه بلکه هر یک در طرفی باشند از واسطه پس اگر بعد ایشان از واسطه
متساوی است جنس حاصل ضرب واسطه است و اگر مختلف است حاصل ضرب در مرتبه مسمی فضل باشد
در جانب فاضل پس جنس حاصل ضرب ثوالث در مثالث درجه باشد از برای تساوی بعد
مضروبین از درجه و حاصل مخامس در ثانیه مثالث زیرا که فضل سه است و مسمی سه از جانب
صعود که فضل آنجاست مثالث است و رقم اول حاصل ضرب اگر مرفوع باشد مرفوع آن جنس است

کرد هر قسم


کرد هر قسم معلوم گشته است
قسمت عددی بر عددی عبارت
است از طلب عددی که نسبت
او بمقسوم همچون نسبت واحد باشد
بمقسوم علیه مثالش پنجاه عدد بر پنج عدد قسمت کردیم خارج قسمت عددی است که نسبت او به پنجاه خمس
باشد زیرا که نسبت واحد بمقسوم علیه خمس است و آن ده است و از جهت قسمت مرکبات خطی عرضی
بکشیم و مقسوم بر فوق او نویسیم و خطی دیگر موازی در تحت آن بکشیم و مقسوم علیه در تحت تحتانی
نویسیم و باید که اول مقسوم علیه مقابل اول مقسوم واقع شود اگر زیاده از اول مقسوم نباشد و الا
مقابل رقمی نویسند که بعد از رقم اول باشد و ما بین الخطین جای خارج قسمت است
مثلا خواستیم که کح لو لا مد را قسمت کنیم بر الط کح لب دو خط متوازی بصفت مذکوره کشیدیم
و مقسوم را بر فوق خط فوقانی نوشتیم و مقسوم علیه را در تحت تحتانی و چون اول مقسوم کمتر از اول
مقسوم علیه بود این را مقابل او ننوشتیم بلکه مقابل رقمی نوشتیم که بعد از اوست
پس در جدول ستین جدول الط طلب کردیم و در آن جدول اکثر عددی که اگر او را در یک
از مقسوم علیه ضرب کنیم
حاصل آن از آنچه در برابر اوست
از مقسوم یا از او و از بیش طرح
توان کرد یافتیم حاصل ضرب
او در الط رمد بود این را در فوق
مقسوم نوشتیم بر وجهی که مبسوط
محاذی الط اول مقسوم علیه
واقع شد پس حاصل را از کح لو

نقصان کردیم لب باقی ماند این را بر بالا مد نوشتیم و بر فوق ز صفر نوشتیم و نوکه اول
ارقام خارج قسمت است در مابین خطین متوازیین از طرف یمین ثبت کردیم پس او را
در مقسوم علیه ضرب کرده حاصل که ح لج است بر فوق لب لا بصفه مذکوره نوشتیم و بعد از
نقصان آن الطح باقی ماند این را بر فوق حج لج ثبت کردیم بار حاصل ضرب بود در لب
که آخر مراتب مقسوم علیه است ح لب یافتیم بر فوق ح مد بطریق مذکور نوشتیم لب را از مد
نقصان کردیم یب ماند بر فوق مد رسم کردیم چون نقصان ح از ح ممکن نیست از الط که در یمین
اوست یکعدد نقل کردیم سح شد ح از ان نقصان کردیم نه ماند بر فوق آن نوشتیم و بر فوق
الط ر تم لج ثبت کردیم و از مقسوم لج نه سه ماند چون الط مقسوم علیه مقابل لج مقسوم افتاد
و اکثر بود یک مرتبه مقسوم علیه را بجانب یسار نقل کردیم باز اکثر عددی بصفه مذکوره طلب کردیم
نط یافتیم این را در مابین دو خط متوازی بر یسار لو نوشتیم و در الط مقسوم علیه ضرب کرده
حاصل که لج لا است بر فوق لج به نوشته از او نقصان کردیم الد ماند بر فوق لا نوشتیم و صفر
بر فوق لج ثبت کردیم باز نط را در یح ضرب کردیم سه مر حاصل شد این را بر فوق الد به
نوشتیم و بعد از نقصان باقی ماند ماله بر فوق سه مر ثبت کردیم باز نط را در لب ضرب کردیم
لا کج شد لج مبسوط در مقابل لب مقسوم علیه نوشتیم چون در مقابل او از مقسوم عددی نبود از
اله عددی آوردیم لج از و نقصان کردیم لب ماند بر فوق لج نوشتیم و چون لا از الد نقصان
نمی توان کرد از یا عددی نقل کردیم و بالد افزودیم هشتاد و چهار شد لا از ان نقصان کردیم
نج شد بر فوق لا نوشتیم و بر فوق یا رقم ی نوشتیم باقی از قسمت این شد ی لح لب
و اگر خواهیم باز ارقام مقسوم علیه بجانب یسار نقل کنیم و بطریق مذکور عمل نماییم و همچنین مرة
بعد اخری تا عمل قسمت به نهایة رسد و باید دانست که بعد از تبیین تعریف قسمت بر وجه
مذکور و تعیین مرتبه مقسوم و مقسوم علیه علم بجنسیه خارج قسمت حاصل می شود و قاعده
معرفت جنس خارج قسمت آنست که مقسوم و مقسوم علیه باعتبار جنسیه هر یک بچهار قسم



بطریقی که در ضرب مذکور شد منقسم میشود و خارج قسمت در قسم اول از جنس واسطه
باشد و در قسم دوم اگر واسطه مقسوم علیه باشد خارج قسمت از جنس دیگر باشد و اگر مقسوم باشد
خارج همی جنس مقسوم علیه باشد از طرف دیگر پس خارج قسمت هر یکی از مرفوعات و مبسوطات
بر درجه که از او واسطه گویند از جنس مقسوم باشد و خارج قسمت درجه بر مرفوعات و مبسوطات که
جنس مقسوم علیه از جانب دیگر و در قسم ۳ اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد خارج قسمت سمی عدد
فضل باشد در جانب صعود و مرفوع و اگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه مقسوم علیه باشد خارج قسمت سمی عدد
فضل باشد در جانب نزول و کسور مثلا اگر ثوانی بر روابع قسمت کنیم خارج قسمت مثانی باشد
و اگر روابع بر دقایق قسمت کنیم خارج قسمت ثوالث باشد و در قسم چهارم عدد مقسوم و مقسوم علیه
جمع کنیم خارج قسمت سمی مجموع بود در جانب صعود اگر مرتبه مقسوم فوق مرتبه مقسوم علیه باشد و سمی
عدد مجموع باشد در جانب نزول اگر مرتبه مقسوم تحت مرتبه مقسوم علیه باشد پس خارج قسمت مرفوع مرة
بر دقایق مثانی باشد و خارج قسمت دقایق بر مرفوع مرة ثوانی و مراد از مرتبه مقسوم از مرفوع مرة و
دقایق و غیرها مرتبه ایست که در محاذات اول مقسوم علیه افتد در حین عمل مثلا اگر ده دقیقه را خواهیم
که بر دوازده دقیقه قسمت کنیم مقسوم علیه چون بعدد بیشتر است در جدول قسمت در محاذاه دقیقه
ثبت نخواهیم کرد بلکه بیک مرتبه فروتر از او ثبت کنیم چنانکه مرتبه ثانیه در محاذاة مقسوم علیه واقع شود
پس درین صورة مقسوم ثانیه باشد نه دقیقه اگرچه بظاهر مقسوم دقیقه است **اربعه متناسبه**
چهار عدد باشند که نسبت اول بثانی چنان باشد که نسبت ثالث برابع و خاصیة این چهار
عدد آنست که دایما حاصل ضرب اول در رابع چندان باشد که حاصل ضرب ثانی در ثالث و چون
اول در رابع ضرب کنی آنچه حاصل آید اگر بر ثانی قسمت کنی ثالث بیرون آید و اگر بر ثالث قسمت
کنی ثانی بیرون آید و همچنین اگر ثانی در ثالث ضرب کنی اگر بر اول قسمت کنی رابع بیرون آید و اگر
بر رابع قسمت کنی اول بیرون آید مثال نسبت دو بچهار همچون نسبت هشت است بشانزده
ضرب دو در ۱۶ سی و دو است و ضرب ۴ در ۸ هم سی و دو است و چون حاصل ضرب دو در شانزده

کسی و دو است بر چهار قسمت کنیم ثالث بیرون آید که هشت است و اگر سی و دو بر ثالث قسمت
کنیم که هشت است ثانی حاصل شود که چهار است و همچنین حاصل ضرب چهار در هشت که ثانی
و ثالث اند و همان سی و دو است اگر بر اول قسمت کنی رابع بیرون آید یعنی شانزده و اگر بر رابع
قسمت کنی دو بیرون آید که اول است والله اعلم بیان تقویم تقویم کواکب در اوقات چون
تقویم کواکب یعنی حرکت طولی ایشان در تقاویم در نصف النهار هر روزی تعیین نموده اند
پس اگر در وقتی غیر نصف النهار خواهیم که تقویم ایشان بدانیم احتیاج به پیدا کردن حرکات
مراکز و اوجات و تعدیلات و اوساط نیست بلکه بعد از معرفت ساعات بعد و بهت کواکب
یعنی حرکت تقویمی ایشان در ان شبانروز و ساعات شبانروزی یعنی بیست و چهار مقدار حرکت
کوکب که مجهول است در ان قدر زمان که ساعت بعد است معلوم میشود و آن قدر حرکت که حصه
ساعات بعد است بر تقویم نصف النهار کوکب افزاییم اگر ساعات بعد ماضی باشد و نقصان کنیم
اگر مستقبل باشد تا تقویم کوکب مطلوب در وقت مطلوب حاصل آید و طریق دانستن حصه حرکت
کوکب در ساعات بعد بتحصیل اربعه متناسبه است چه نسبت ساعات شبانروزی بساعات بعد
همچون نسبت بهت کواکب است بحصه مجهوله پس اگر ساعات بعد در بهت ضرب کنیم و بر ساعات
شبانروزی قسمت کنیم حصه مجهوله بیرون آید بطریقی که مذکور شد و گاه باشد که بعد کوکب از نصف النهار
معلوم باشد و حصه آن حرکت یعنی ساعات بعد مجهول باشد بعد کوکب از نصف النهار را
گرفته در ساعات شبانروزی ضرب کنیم و بر بهت او قسمت کنیم خارج قسمت ساعات بعد باشد
ماضی یا مستقبل و اربعه متناسبه درین صورت بعد کوکب است از نصف النهار و بهت او و ساعات
شبانروزی و این هر سه معلوم است و ساعات بعد که حصه حرکت کوکب است مجهول است پس نسبت
بعد کوکب به بهت او همچون نسبت ساعات بعد مجهولست بساعات شبانروزی و بطریقی که مذکور شد
اگر اول را در رابع ضرب کنیم و بر دوم قسمت کنیم ثالث که مجهولست بیرون آید **معلومات**
اولی مطالع هرگاه که در وقت ولادتی آلتی که ارتفاع آفتاب یا کواکب ثوابت بان معلوم

توان کرد

توان کرد یا ساعات شبانروزی ازان توان دانست مثل اسطرلاب و ربع و رخامه و شیشه
و جام ساعت حاضر نباشد در ان وقت ساعات گذشته از روز یا شب تخمین باید کرد
و آن را ساعات ولادت بحسب تخمین خوانند و ساعات روز بباید دانست و ساعات
نصف النهار باید گرفت پس اگر ولادت پیش از نصف النهار باشد ساعات ولادت را از ساعات
نصف النهار کم کنند آنچه ماند ساعات بعد مستقبل باشد و اگر ولادت بعد از نصف النهار
بود ساعات نصف النهار را از ساعات ولادت کم کنند آنچه ماند ساعات بعد ماضی بود و اگر
ولادت شب باشد پیش از نصف اللیل ساعات ولادت را با ساعات نصف النهار
جمع کنند ساعات بعد ماضی باشد و اگر ولادت بعد از نیم شب باشد ساعات ولادت را با نصف
النهار جمع کنند و از بیست و چهار نقصان کنند ساعات بعد مستقبل باشد و ساعات ولادت را
در یه ضرب باید کرد تا دایر حاصل آید از زمان طلوع آفتاب اگر ولادت روزی باشد
و از زمان غروب آفتاب اگر شب باشد و تقویم شمس در وقت ولادت مقوم باید ساخت و مطالع
برج و درجه اش از جدول مطالع البروج عرض بلد ولادت باید گرفت اگر ولادت بروز باشد
و مطالع نظیران برج بگیرد یعنی برج هفتم از موضع شمس بهمان درجه و دقیقه اگر ولادت بشب
باشد پس مطالع درجه شمس یا مطالع نظیران با دایر جمع باید کرد مجموع مطالع طالع باشد و مطالع طالع را
در صفحه مطالع البروج عرض بلد ولادت مقوس باید ساخت یعنی در صفحه مذکور آن عدد یا نزدیک
بان عدد پیدا باید کرد و باید دید که در بالای جدول کدام برج نوشته و در یمین او در جدول الاعداد
چه عدد آن برج طالع است و آن عدد درجه طالع و بطریقی دیگر خواه در شب و خواه در روز مطالع
درجه شمس را در صفحه مطالع البروج فلک مستقیم محسوب از اول جدی بگیریم و بجای ساعات ولادت
ساعات بعد را دایر سازیم و آن را بر مطالع جزو آفتاب بفلک مستقیم افزاییم اگر ساعات بعد ماضی
بوده باشد و ازان بکاهیم اگر ساعات بعد مستقبل باشد آنچه حاصل شود مطالع طالع بود پس این
مطالع در صفحه مطالع البروج عرض بلد مقوس کنیم تا طالع و درجات بیرون آید مثلا اتفاق افتاد

ولادتی در افق مشهد منور مقدس رضویه علی ساکنه الصلوة والسلام والتحیه که طولش صز کب است
و عرضش لو نا در لیله الثلث رابع عشرین جمادی الاخر سنه ست و تسعمایه هجریه در راصد زمان
ولادت چنان تقریر نمود که بعد از گذشتن دو ساعت و نیم بود یا سه ساعت از شب مذکور
چون تخمینی بود بنظر بعضی قران دو ساعت و نیم اختیار کردیم و طالع را باین ساعت بیرون
آوردیم بدین دستور ساعات ولادت گذشته از شب ب ل دقیقه ساعات نصف النهار
و نود دقیقه ساعات ولادت را بروی افزودیم حاصل شد ساعات بعد ماضی زالو ساعات گذشته
از شب دایر ساختیم یعنی در یه ب ضرب کردیم بدین دستور حاصل ضرب که لرله است لرله دایره
باللیل باشد تقویم تقویم شمس در وقت ولادت تقویم شمس
در نصف النهار مقدم بر ولادت ی یه مط دقیقه تقویم شمس در
نصف النهار موخر ی اله دقیقه بهتها سا ساعات بعد
ماضی زالو در بهت آفتاب ضرب کردیم حاصل ضرب لح بر ساعات شبانروزی قسمت
کردیم خارج قسمت ح ب ثانیه و این را جزو البعد
گویند بر تقویم شمس در نصف النهار مقدم افزودیم حاصل
شد تقویم شمس در وقت ولادت ی ا رب ثانیه
در صفحه مطالع البروج عرض مشهد مقدس مطالع نظیر برج و درجه شمس طلب کردیم یعنی دارب
بعد از تعدیل این عدد یافتیم مرالط دقیقه و ایر که بود لرله دقیقه با مطالع نظیر جزو شمس جمع کردیم
حاصل شد مطالع طالع قمه و دقیقه در صفحه مطالع البروج عرض مدینه مذکوره
متوس ساختیم بیرون آمد طالع و او بطریق دیگر مطالع درجه شمس از
صفحه مطالع البروج فلک مستقیم محسوب از اول جدی گرفتیم بود لح ای
ساعات بعد که بود زالو در یه ب ضرب کردیم بدین دستور حاصل
ضرب بعد از تجنیس شد قیا مدنب این مبلغ بر مطالع درجه شمس

ع پ ب
ک ح
یه ای
ر ب
ر لح
یح نب
الد

افزودیم

افزودیم حاصل شد مطالع طالع قمه ه سا این مطالع را متوس
کردیم در صفحه مطالع البروج عرض بلد ولادت حاصل شد طالع همان
برج و درجه **طریق** تحصیل دقیقه اگر مطالع که در دستور ثبت
کرده ایم مثل آن مدرجات و دقایق و ثوانی در زیج در جدول مطالع البروج یافتیم برج و درجه
گرفتیم و درین حال بجای دقیقه صفر نهادیم اما اگر مثل آن یافت نشد در صفحه مذکوره اکثر عدد طلب
کنیم که از مطالع دستور نقصان توان کرد تفاضل ما بین المطالعین معقوم باشد و تفاضل بین
السطرین که در صفحه مذکوره است بگیریم و آن معقوم علیه باشد و خارج قسمت دقیقه و ثانیه مثلا
خواستیم که دقایق طالع مذکور بدانیم مطالع طالع در زیج در آوردیم مثل آن مدرجات و دقایق
نیافتیم اکثر عددی که از مطالع دستور نقصانش ممکن بود قمدل لح ثا نه یافتیم از مطالع دستور
نقصان کردیم تفاضل بین المطالعین که مقسوم است به له نطو سطر قدل لح از سطر تحتانی
کم کردیم تفاضل بین السطرین که مقسوم علیه است ا مدب خارج قسمت لح ای بعد از درجه
طالع نوشتیم بدین دستور ه لح ای باز مطالع طالع را در جدول در صفحه مطالع البروج فلک
مستقیم محسوب از اول جدی متوس کردیم بیرون آمد عاشر ب من ا لح لب مطالع در
نمودارات مشهوره اگر درجه طالع مولود بتحقیق معلوم نباشد و بتخمین دانسته باشند در تصحیح نمودار
احتیاج افتد و نمودار بطلمیوس حکیم چنانست که طالع تقریبی استخراج کنند و اوتاد معلوم نمایند و جزو
اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع بدست آورند و جزو اجتماع درجه باشد از فلک البروج که شمس
و قمر در انجا قران کرده باشند و جزو استقبال محل آفتاب باشد اگر استقبال نهاری بود و محل ماه
اگر استقبال لیلی باشد پس نظر کنیم بکواکب در وقت اجتماع یا استقبال که کدام یک بران جزو مستولی است
و کوکب مستولی بر درجه آنست که حظ او دران درجه از کواکب دیگر بیشتر باشد و بدان درجه ناظر
باشد بقران یا تسدیس یا تثلیث یا مقابله یا تربیع و حظوظ کواکب که درین مقام اعتبار می نمایند
اول خانه کواکب است و آن مشهور است دوم شرف کواکب است و آن بر جـ و جه انست

سیوم حدود کواکب است بروجهی که مصریین تعیین نموده اند و آن درین جدول مسطور است

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
مشتری و	زهره ح	عطارد و	مریخ ز	مشتری و	عطارد ز	زحل و	مریخ ز	مشتری یب	عطارد ز	عطارد ز	زهره یب
زهره و	عطارد و	مشتری و	زهره و	زهره ه	زهره ی	عطارد ح	زهره د	زهره ه	مشتری ز	زهره و	مشتری د
عطارد ح	مشتری ح	زهره ه	عطارد و	زحل ز	مشتری د	مشتری ز	عطارد ح	عطارد د	زهره ح	مشتری ز	عطارد ج
مریخ ه	زحل ه	مریخ ز	مشتری ز	عطارد و	مریخ ز	زهره ز	مشتری ه	زحل ه	زحل د	مریخ ه	مریخ ط
زحل ه	مریخ ج	زحل و	زحل د	مریخ و	زحل ب	مریخ ب	زحل و	مریخ د	مریخ د	زحل ه	زحل ب

چهارم ارباب مثلثات و آن برین وجه است شـ نـ ل مهرخ هلدی مهرخ لـب شـ ب
دوم میدار بر سر پنجم وجوه کواکب است و آن برین وجه است که درین جدول مسطور است

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
خ ی	د ی	ی ی	ه ی	ل ی	س ی	ر ی	خ ی	د ی	ی ی	ه ی	ل ی
س ک	ر ک	خ ک	د ک	ی ک	ه ک	ل ک	س ک	ر ک	خ ک	د ک	ی ک
ه ل	ل ل	س ل	ر ل	خ ل	د ل	ی ل	ه ل	ل ل	س ل	ر ل	خ ل

و بهرهای قوی کواکب درین دستور معتبر است مب لا شرف ۶ حد ۵ رب اول مثلثه چهار
رب دوم از مثلثه ۳ وجه ۲ رب سیوم از مثلثه ۱ چون مستولی بر جزو مقدم بر ولادت
یافتیم تقویم او در وقت ولادت استخراج کنیم و نظر کنیم اگر درجه مستولی بدرجه طالع تحقیق اقرب
باشد درجه طالع امثل آن ساخته طالع صحیح نموداری حکیم بطلمیوس آن باشد و مطالع طالع صحیح
معلوم کنیم و عاشر را از ان بیرون آوریم چنانچه مذکور شد و اگر تقویم مستولی بدرجه عاشر اقرب
باشد درجه عاشر را مثل آن اختیار نموده مطالعش بفلک مستقیم محسوب از اول جدی بگیریم

و درجدول مطالع البروج عرض بلد ولادت معکوس کنیم تا طالع صحیح بان نمودار حاصل اید
و اگر از ارباب حظوظ هیچ کوکب بجزو مقدم ناظر نبود انجا مستولی نباشد و بعضی از اهل احکام
کوکبی که حظ او دران درجه اکثر باشد با وجود عدم اتصال او را مستولی اعتبار نموده طالع را
صحیح میسازند و نزد فقیر اعتبار استیلا برین وجه خالی از تحکمی و خلاف تجربه نیست مثال
طالع که استخراج کردیم تخمینی بود و استقبالی جزو استقبال مقدم یافتیم حرالو نه خانه قمر است
شرف مشتری حد مشتری ارباب مثلثات ح ه ر وجه قمر اما مشتری بهره قوی او یازده است
شرف شش حد پنج و قمر بهره قوی او ده چون حظ مشتری درین درجه اکثر بود و ناظر بود بجزو مقدم
بتثلیث او را مستولی اعتبار کردیم و تقویم او در حین ولادت عمل نمودیم بود ما الو لح چون درجه
عاشر اقرب بود درجه عاشر را الو لح ساخته مطالعش بفلک مستقیم پیدا کردیم بود مه مد
درجدول مطالع البروج عرض بلد ولادت معکوس ساختیم حاصل شد طالع صحیح نمودار حکیم بطلمیوس
ه یه مو نمودار هرمس حکیم و این را نمودار مسقط النطفه خوانند از صاحبان نمودار منقول است
که همیشه موضع قمر در وقت ولادت طالع در زمان سقوط نطفه باشد و موضع قمر در زمان سقوط
نطفه طالع زمان ولادت پس اگر در وقت ولادت قمر در درجه طالع باشد در مدت مکث مولود
در رحم ام ادوار تامه قطع کرده باشد و مولید نه ماه را ده دور است و ده ماه را یازده دور
و هفت ماه را هشت و مده یک دور بر صد و الح که بیست و هفت روز است و هفت ساعت
و چهل و سه دقیقه و اگر قمر در تحت الارض باشد ادوار تامه قطع کرده باشد با زیادتی قوس که از
طالع است تا بموضع قمر بر توالی و اگر بر فوق الارض باشد ادوار تامه الا قوسی که از موضع قمر است
تا بطالع بر توالی قطع کرده باشد و بر منجم لازم است که تحقیق نماید که مولود نه ماهه است یا ده
ماهه یا غیر ان و بعد از ان نظر کنند که فوق الارض یا تحت الارض است یا در طالع و اگر
تحقیق نشود و بعضی از منجمین مولود را منجمین نه ماهه اعتبار می نمایند زیرا که غالبا موالید در
وقت این مدت متولد میشود و سبق ذکر یافت که نه ماهه را ده دور قمر گیرند بر قمر ده عوده

پس اگر قمر در طالع باشد مدت مکث بعینه رعو ه ے است و اگر فوق الارض باشد کمتر و تحت الارض بیشتر بطریقی که مذکور شد درای فقیر آنست که برگی تخمین اعتمادی نیست واین تقریب از صواب بسیار بعید است و تصحیح درجه طالع برین وجه صحیح نیست بلکه در عمل این مختار واجب است که تحقیق نمایند که مولود چند ماهه است بعد از ان اگر قمر در طالع باشد و مولود نه ماهه مثلا مکث مولود در رحم ام ده دور قمر است بی زیادتی و نقصان اگر قمر فوق الارض باشد بر موضع قمر از طالع تخمین نقصان کنیم و اگر تحت الارض باشد طالع را از موضع قمر کم کنیم آنچه حاصل شود بر سیر وسط قمر که است یج ے له ثانیه قسمت کنیم خارج قسمت ایام باشد و باقی از قسمت اگر باشد در بیست و چهار ضرب کنیم باز بر وسط مذکور قسمت کنیم خارج قسمت ساعات باشد و باقی از قسمت باز قسمت کنیم خارج قسمت دقایق باشد پس مجموع ایام و ساعات و دقایق از ادوار تامه محققه نقصان کنیم اگر در فوق الارض بوده باشد و اگر تحت الارض باشد تا مکث معدل مولود در بطن ام حاصل آید پس باین ایام و ساعات و دقایق از زمان ولادت باز پس رویم بجای که منتهی شود زمان سقوط نطفه در رحم باشد پس اگر موضع قمر ولادت در زمان سقوط نطفه طلوع کند یا او آخر روز تقویم شمس در نصف النهار آن روز استخراج باید کرد و الا در نصف النهار روز مقدم و مطالع تقویم شمس در صفحه مطالع البروج فلک مستقیم محسوب از اول جدی باید و از مطالع قمر ولادت به بلد نقصان باید کرد تا دایر ماضی از نصف النهاری که تقویم شمس با آن استخراج کرده باشد معلوم شود و آن دایر ساعات معلوم کنند و بان ساعات تقویم قمر استخراج کنند اگر بطالع تخمینی نزدیک بود طالع ولادت بحسب این نمودار باشد و اگر دور افتد یکروز پیشتر یا پیشتر همان عمل باید کرد تا تقویم قمر نزدیک بطالع تخمینی حاصل شود و این موضع قمر طالع ولادت باشد و اگر دایر ماضی با مطالع جزو شمس جمع کنند مطالع طالع سقوط نطفه باشد این را در جدول مطالع البروج عرض بلد ولادت معکوس کنند طالع سقوط نطفه بیرون آید و مراکز بیوت آن طالع و مواضع کواکب نمایند که آن اصل عظیم است در علم بکیفیت خلقت مولود و سعادت و شقاوت

تحقیق مه

او الانفعل

او الانفعل عنه و بعض از منجمین اگر موضع قمر ولادی در وقت سقوط نطفه بروز طلوع کند تقویم آفتاب در نصف النهار استخراج کنند و مطالع جزو شمس ببلد از مطالع قمر ولادی ببلد نقصان کنند مابقی دایر باشد از وقت طلوع آفتاب یا طلوع موضع قمر و اگر قمر ولادی بشب طلوع کند تقویم شمس در نصف اللیل استخراج کنند و مطالع نظیر جزو شمس از مطالع قمر ولادی نقصان کنند آنچه بماند دایر باشد از وقت غروب آفتاب تا طلوع موضع قمر ولادی پس از دایر ساعات حاصل کنیم و تقویم قمر استخراج کنیم و دایر را بر مطالع جزو شمس یا مطالع نظیر افزاییم و در صفحه مطالع البروج عرض بلد معکوس کنیم طالع سقوط نطفه حاصل شود و مثال خواستیم که طالع مذکور را که نمودار مذکور تصحیح نماییم تقویم قمر در وقت ولادت معقوم ساختیم بود و این و لطیر طالع تخمینی ه اح چون قمر در وقت ولادت تحت الارض بود و مولود نه ماهه پس قمر ده دور تمام قطع کرده باشد با زیادتی قوسی که از طالع است تا موضع او طالع را از موضع قمر نقصان کردیم تفاضل ا ر مط دقیقه برج مجنس ساخته و داخل درجات کردیم معقوم مرمط شد معقوم علیه سیر وسط قمر وان یج ے له ثانیه است معقوم را بر معقوم علیه قسمت کردیم بدین دستور خارج قسمت سه روز شد باقی از قسمت ح ر به رالد ضرب کردیم حاصل ضرب ح ر ح نه شد بهمان معقوم علیه قسمت کردیم بدین طریق خارج قسمت نه شد که ساعات و دقایق است پس مجموع خارج قسمت که ح ب ه است بر مکث اوسط که رعو ه ب است افزودیم حاصل شد مکث معدل دعول یعنی دویست و هفتاد و شش روز و بیست ساعت و هفده

ه
بط
ل
ح
ه لط
ر لط
ح
لحے له

ب ه
ب ه
له
ه
ه
ه

ط
ے
ه
ه
ح
الد
ل

ا
ا
ب
ح
ه
ح
ح
ه
لحے له

دقیقه بس باین مقدار از زمان ولادت باز پس رفتیم ما منتهی شد بروزی که قمر ولادت در آخر
روز طلوع میکرد تقویم شمس نصف النهار [illegible] از مطالع العش بفلک مستقیم قبول مطالع
قمر ولادت [illegible] حاصل همچنان این دایر است بر [illegible] قسمت کردیم حاصل شد ساعات بعد
تقویم قمر بدین ساعات استخراج کردیم شده [illegible] و اگر این دایر را با مطالع جزو شمس جمع کنند
مطالع طالع سقوط نطفه باشد والله اعلم نمودار ماشاء الله مصری حکم این حکیم بدین قرار یافته
که درجه طالع میان دو درجات که بنمودار این مصحح گشته بس حاصل بیان ایشان باید گرفت
و تنصیف کرد و بر اقل افزود یا از اکثر کاست تا درجه طالع مصحح نمودار ماشاء الله بیرون آید
مثال طالع نمودار هرمس [illegible] نمودار بطلمیوس [illegible] حاصل [illegible] نصفه [illegible]
[illegible] از اکثر نقصان کردیم و بر اقل افزودیم حاصل شد طالع مصحح باین نمودار [illegible] و منجمان
زمان ما طالع باین نمودار اصح میدانند و مدار احکام و سایر اعمال حسابی برین طالع است
تجربه این فقیر است کا اکثر مولود در رحم ام بتحقیق معلوم کرد د طالع مصحح نمودار هرمس
اصح است والا مدار بطالع مصحح نمودار بطلمیوس است و نمودار لطیف و اصح الدلیل قلیل الکلام
کثیر المرام که سلطان العلماء برهان الحکماء استاد البشر العقل الحادی عشر ابو علی غیاث
الامام منصور متعنا الله بافاضته و افادته و ما حرسا [illegible] عسه افاده فرموده اند
در آخر این رساله سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و اگر در وقت ولادت ساعات ولادت
بتحقیق معلوم نموده باشند بعد ازان که طالع را بطریق مسطور استخراج نمایند اگر درجه طالع را
بنمودارات مذکوره موصوفه عرض کنند اولی و انسب و اصح باشد والعلم عند الله تعالی مطالع

در بیان تسویه البیوت بطریق مشهور سدس قوس النهار درجه طالع را بر مطالع طالع بعرض
بلد افزاییم حاصل مطالع یازدهم بود و همان را بر مطالع یازدهم افزاییم مطالع دوازدهم
حاصل شود بس سدس دور بر مطالع دوازدهم افزاییم مطالع دوم باشد و ثلث دور بر مطالع
یازدهم افزاییم حاصل مطالع سیوم بود چون مطالع العماد را در جدول مطالع البروج فلک مستقیم

محسوب از اول جدی متقوس کنند درجات و دقایق و نظایر آنها معلوم شود استخراج سدس
قوس النهار آنست که مطالع طالع بلد از مطالع طالع بفلک مستقیم محسوب از اول جدی نقصان
کنیم تفاضل تضعیف قوس النهار درجه طالع باشد پس اگر خواهیم مضاعف سازیم و سدس
بگیریم و اگر خواهیم ثلث ثمن نصف بگیریم که سدس مجموع باشد و عمل بدستور مذکور نماییم مثاله
مطالع طالع مذکور [illegible] مطالع طالع بفلک مستقیم [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] سدس مجموع قوس النهار است بر مطالع طالع ببلد افزودیم [illegible] شد این مطالع
حادی باشد و همین ثلث را بر مطالع حادی عشر افزودیم مطالع ثانی عشر شد و بر سدس
سدس دور که سه درجات است بروی افزودیم مطالع ثانی حاصل شد [illegible] و ثلث دور که
درجات است بر مطالع حادی عشر افزودیم [illegible] شد و چون این مطالع را در جدول مطالع فلک
مستقیم متقوس کردیم درجات چهار خانه با بروج و دقایق معلوم شد بدین دستور [illegible]
عشر اول و ثانی عشر [illegible] ثانی و [illegible] ثالث و الطالع پس چهار خانه مقابل با همین درجات
و دقایق اعتبار کنیم و بروج مقابل فرا گیریم والله اعلم تقویم کواکب در وقت ولادت شمس
قمر [illegible] مشتری [illegible] زحل [illegible] مریخ [illegible] زهره [illegible] عطارد [illegible]
و راس [illegible] و از تقویم راس ذنب معلوم شود

بیت الاعداء والدواب	بیت الطالع و بیوت الی السفر والدین	بیت الرزق والاعوان
	سنبله [illegible]	

محسوب از اول

مطالع در استخراج سهام صاحب مجمل الاصول در تعریف سهام گفته که سهم هر شی دلیل جزوی آن
شی است که بر وجهی مخصوص اند و دلیل آن شی استخراج کرده باشند و سهام بسیار است بعضی در طالع
مولود بکار دارند و بعضی در طالع سال و بعضی در هر دو و ما درین رساله عمل بعضی از بعضی که در طالع موالید
معمول است و از بعضی که مشترک است بیان کنیم و بباید دانست اقوی سهام سهم السعادت است که
دلیل مال است و سهم الغیب که دلیل رای و تدبیر بودن و خبر دادن از اشیا قبل از حدوث است
اما طریق عمل سهم السعاده آنست که طالع اگر نهاری باشد تقویم شمس را از قمر گیریم یعنی تقویم شمس را از قمر نقصان
کنیم و حاصل بر درجه طالع افزاییم آنجا که منتهی شود سهم آنجا بود و اگر طالع لیلی بود بعد قمر از شمس گیریم
و بر درجه طالع افزاییم مثاله موضع شمس در طالع مذکور ... موضع قمر ... چون طالع
شبی بود قمر را از شمس نقصان کردیم حاصل شد ... بر طالع که ... افزودیم
حاصل شد سهم السعاده ... اما عمل سهم الغیب اگر طالع نهاری باشد قمر را از شمس نقصان
کنیم بر طالع افزاییم و در طالع شبی بر عکس مثاله چون طالع شبی بود شمس را از قمر نقصان کردیم
باقی ماند ... بر درجه طالع افزودیم حاصل شد سهم الغیب ... سهم المال روز و شب
بعد از مرکز دوم گیرند تا کوکب صاحب دوم بر طالع افزایند سهم الاخوه و اخوات بروز و شب
بعد از خانه سیوم گیرند تا صاحب سیوم و بر طالع افزایند سهم الاب بروز و شب از خانه
چهارم گیرند تا صاحب چهارم بر طالع افزایند و بعضی بعد از درجه شمس گیرند تا درجه زحل در روز
و در شب بر عکس و بر طالع افزایند سهم الاولاد بروز و شب بعد از خانه پنجم گیرند تا کوکب پنجم
بر طالع افزایند سهم المرض و العبید و الاماء بروز و شب بعد از درجه ششم گیرند تا صاحب ششم
بر طالع افزایند و بعضی در روز و شب از عطارد گیرند تا مریخ و بر طالع افزایند سهم زن خواستن
بروز و شب از شمس گیرند تا زهره و بر طالع افزایند سهم شوهر خواستن بروز و شب بعد از
زهره گیرند تا شمس و بار بر طالع افزایند سهم الخوف و الموت بعد از درجه هشتم گیرند تا صاحب هشتم
بر طالع افزایند سهم السفر و العلم بعد از مرکز نهم تا صاحبش گیرند در شب و روز بطالع افزایند

سهم الشغل

سهم الشغل و العمل بعد از خانه دهم تا صاحبش بروز و شب بگیرند و بر طالع افزایند سهم الام
بروز از زهره تا قمر گیرند و بر طالع افزایند و در شب بر عکس سهم الاصدقا و الاحباب
بروز و شب بعد از خانه گیرند تا صاحبش و بر طالع افزایند سهم الاعدا و الدواب بروز و شب
بعد از دوازدهم گیرند تا کوکبش بر طالع افزایند سهم العقل و الفصاحه در روز از عطارد
گیرند تا مریخ و در شب بر عکس و بر طالع افزایند سهم الرفعه و الاقبال بروز از زحل تا سهم
السعاده گیرند و در شب بر عکس و بر طالع افزایند مطالع هیلاج دلیل کیفیه بدن مولود است
و کدخداه دلیل روح و کمیه عمر و هیلاج پنج قسمت اول درجه آفتاب و او در اوتاد طالع
و حادی عشر و خامس هیلاج است و در ثالث تا سابع اگر برج مذکر باشد دوم قمر و او در اوتاد
و حادی عشر و خامس و تاسع هیلاج است و در سیوم اگر برج مونث باشد و در موالید
لیلی قمر را مقدم دارند سیوم سهم السعاده چهارم جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر ولادت
این دو دلیل در بیوت طالع هیلاج اند الا ششم و دوازدهم پنجم درجه طالع و آن هیلاج است
گاهی که از نحوس خالی بود و بعضی ارباب احکام شمس اگر در و تد و مایل الوتد باشد هیلاج دارند
و در خانه نهم اگر برج مذکر باشد و قمر اگر در اوتاد و مایل الاوتاد باشد هیلاج دارند و در خانه
سیوم اگر برج مونث باشد و در موالید لیلی قمر مقدم دارند و جزو مقدم اگر در اوتاد و مایل
الاوتاد باشد هیلاج شایسته باشد و سهم السعاده همین دستور بعد از آن درجه طالع
اگر بری از نحوس باشد و کوکب مستولی بر هیلاج کدخداه باشد و هر هیلاج که کدخداه نداشته
باشد معتبر نیست و هر کوکبی از کواکب سبعه که کدخداه باشد بحسب بودن او در وتد و مایل و زایل
سالی چند بمولود عطا کنند و آن را عطیه آن گویند اگر در درجه وتد بود عطیه کبری عطا
کند و در درجه مایل الوتد عطیه وسطی و در زایل وتد عطیه صغری بدهند و عطایای کواکب کبری
و وسطی و صغری بدین دستور است شمس عطیه کبری قک ... وسطی ... صغری
یط ... قمر عطیه کبری قح ... وسطی ... صغری ... زحل عطیه کبری نز ... وسطی ...

یازدهم

و زایل و تد ه

صغری ل به مشتری عطیه کبری عط به وسطی مه ل صغری سـ به مریخ عطیه کبری ب
سو به وسطی م ل صغری یه به زهره عطیه کبری قـ به وسطی مه به صغری ح به عطارد
عطیه کبری عو به وسطی مح به صغری ک به ومراد از قمر که بعد از رقم سال ثبت است
نصف سال است یعنی شش ماه و هرگاه که سعدی بکدخداه متصل شود از تثلیث و تسدیس
و قران در عطیه آن کدخداه زیاده کنند پس اگر آن سعد در وتد باشد عطیه صغری خود
زیاده کنند و در مایل وتد نکمان عطیه و در زایل ثلث عطیه و شمس و قمر از تثلیث و تسدیس همین
حال دارند و اتصال کدخداه بنحوس و شمس و قمر از تربیع و مقابله و مقارنه منقص است
و نقصان بروجهی است که در زیادتی مذکور شد بحسب بودن نحوس در وتد و مایل وتد و زایل وتد
و نظر سعود از تربیع و مقابله چون نظر نحوس از تثلیث و تسدیس مزید و منقص نیست و عطارد
مسعود حکم کوکب سعد دارد و منحوس حکم نحس و محاسده کدخدا با راس مزید است و با ذنب منقص
و بعضی از ارباب احکام گفته اند که اگر کدخداه در وتد باشد مستقیم السیر و منحوس و محترق نباشد
معطی عطیه کبری خود است و در رجعت و اقامت بعدد سال عطیه کبری عطیه او شهور است
و در احتراق بعدد عطیه کبری ایام است و اگر منحوس باشد ساعات و در مایل وتد اگر راجع و مستقیم
و منحوس نباشد و محترق نبود عطیه او سالهای وسطی است و در رجعت و اقامت شهور و در احتراق
ایام و اگر منحوس باشد ساعات و در مولود مایل همین قیاس و این قول معمول اهل زمان نیست
و بعضی گفته اند که کدخدا محترق مطلقا عطیه ندهد و بعضی از عوام اهل احکام عطایا را تمام
جمع ساخته اگر بمقدار عمر طبیعی باشد که یکصد و بیست سال است با تمام عطایا یا کمتر از آن مجموع را
مقدار عطایا مجموعه اعتبار کنند و اگر عمر طبیعی زیاده باشد زیادتی را اسقاط نموده بعدد عمر
طبیعی معتبر دارند و این قول معتبر نیست و خلاف مجرب است و باید دانست که اگر کوکبی از
درجه وتد یا درجه مایل الوتد یا درجه زایل الوتد دور باشد از عطیه مقرره کبری و وسطی و صغری
بحسب بعد مقداری معین کم میشود و تعیین آن مقدار بتحصیل اربعه متناسبه است چه نسبت بعد

کدخداه

کدخداه از مراکز بیوت به تفاوت مابین المرکزین هم چون نسبت قدر مجهول است بتفاوت
مابین العطیتین و ما دوری که کدخداه از مراکز بیوت بعد خوانیم و تفاوت مابین المرکزین را
تفاضل گوییم و بعد بین العطیتین تفاوت نامیم و قدر مجهول را حصه اعتبار کنیم پس اگر
بعد را در تفاوت ضرب کنیم و حاصل را بر تفاضل قسمت کنیم خارج قسمت حصه باشد مثالش
خواستیم که مقدار عطیه زهره در طالعی غیر طالع مذکور بدهیم زهره در مابین مایل وتد و زایل وتد
یافتیم پس عطیه و مابین عطیه وسطی و صغری او بعد بین العطیتین گرفتیم بود له این را تفاوت
خوانیم و تفاوت مابین المرکزین بود الط مط نحو این را تفاضل نامیم و دوری که کدخداه از مرکز مایل
گرفتیم بود به لو لب و این را بعد خوانیم پس بعد را در تفاوت ضرب کردیم حاصل ضرب شد به
الـ الو این را بر تفاضل که بود الط مط نحو قسمت کردیم خارج قسمت کردیم خارج قسمت
به له ط لکا و این حصه باشد این را از عطیه وسطی زهره نقصان کردیم باقی ماند عدد له لط
و این عطیه معدله زهره باشد **مطلع** حکما احکام سالی چند از عمر مولود بکواکب قسمت کرده اند
و کیفیت حال مولود بکواکب قسمت کرده شود در آن سالها از ضعف و قوه آن کواکب دانند
و آنرا فرداد خوانند و آن معرب بردار است پس اگر ولادت نهاری باشد ابتدا با آفتاب
کنند و او را ده سال دهند و بعد از آن زهره را هشت سال و عطارد را سیزده سال و قمر را
نه سال و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال و مجموع این
هفتاد سال و سالهای هر کوکب بهفت قسم متساوی کنند و اول همان کوکب را بود با شریکی
و بعد از آن هر قسم بشرکت کوکبی بود در فلک تحت فلک کوکب اول است و چون بقمر رسید
باز بزحل روند و در موالید لیلی ابتدا بقمر کنند و هم بترتیب افلاک روند و بعد از آن
سال سه سال براس دهند و دو سال بذنب تا هفتاد و پنج سال شود و بعد از آن باز گیرند و بعضی
از منجمان سالها رب بکار دارند و آن چنانست که از ابتدای عمر چهار سال نوبت قمر بود
و ده سال نوبت زهره و نوزده سال نوبت شمس و پانزده سال نوبت مریخ و دوازده سال نوبت مشتری

وسی سال نوبت زحل مجموع نود و هشت سال تمسی باشد بعد از آن نوبت بقمر رسد و بر حمل این
سالها تعلق بکوکبی دارد که مولود در رسمت آن کوکب است و نیز نوبت در طالع لیلی قمر باشد
و در طالع نهاری افتاب **معلومات** ثانیه متعلقه باحکام طالع مولود فایده هرکه خواهد که
حکم بر طالع مولودی کند باید که ادوار و انتهاات و تسییرات و قرانات معتبره در علم احکام
اعتبار نماید و طالع سال عالم و طالع اجتماع و استقبال مقدم و حال اقلیم و بلد و ولادت و اب
ایشان از کواکب و اعمال و اتصال و شرف و حسابات حدود اما مسطور مگر در بعضی مواد بواسطه
دلیل قوی حالات مولود از احوال جد و ابا باز داشته باشد و مراکز بیوت اثنا عشر و موانع
دلایل و سهام و مستولیات و سرعت سیر و استقامت و اقامت و تشریق و تغریب و ظهور
و اختفا و قبول و غیر قبول و منسوبات بروج و کواکب و طوالع و امزجه معلوم کند و تا قران و دلایل
کثیره که اعتماد در استنباط منظر در نیاورد و نشاید منجم که فایده حمل خانه مریخ است و شرف آفتاب
و وبال زهره و هبوط زحل مزاجش گرم و خشک است نهاری و مذکر و شرقی و منقلب و برنگ
سرخ و سفید است و خوب صورت و نیکو موی و ناپارسا و نکاح دوست و تیز شهوت
میانه فرزند است و از انسان دلیل است بر امرا و سلاطین و لشکریان و مبارزان و ارباب
سلاح و صرافان و ضرابان و اگر منحوس بود دلیل است بر دزدان و رنود و اوباش و علم کنیزان
و عیاران و طباخان و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و از معدن دلیل است بر مس
و آهن و از مقام دلیل است بر آتش خانها و کوشکها و خانهای عالی و مقام مسکن
آهنگران و جای گوسفندان و سلاح خانها و از اخلاق دلیل است بر شجاعت و کینه داری
و از دواب گوسفند و نخجیر و از نباتات فلفل و زنجبیل و دارچینی و قرنفل و کبابه و از شهرها فارس
و آذربایجان و شام و طبرستان و از اعضا سر و روی و گوشت اعضا و از بیماری درد چشم
و درد سر و کلی و کوری و کلف روی و برج بهیمی است او از تو رجیت زهره است و شرف ماه
و وبال مریخ و مزاج سرد و خشک است و مونث و شبی است و جنوبی و ثابت و سفید روشن

بران و عرض کواکب و صعود
و هبوط و ناقص و زایده

دنباله زهره

ونکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم ملک زادگان و وکیلان و انبارداران
و مطربان و خواتین عفیفه و چون بد حال بود دلیل است بر مطربان و خدمت ایشان و مردمان
احمق و دلیل است بر میوهای شیرین نو رسیده و مقبرها و بوستانها و محل نقول و خانها و آب
و محلی که بکوه نزدیک بود و دلیل است بر دمشق و بصره و همدان و عراق عجم و اسکندریه و هراة
دلیل است بر حمق و کاهلی و مکر و تهمت و غفلت و نامقبولی و دلیل است بر گاو و گاومیش و کبوتر
و فاخته و بلبل و دلیل است بر گردن و حلقوم و رگها و عصبها گردن و بر درد گلو و آنچه از اطراف گردن
حادث شود و بهیمی و میانه آواز و جوزا خانه عطارد است و شرف راس و وبال ذنب
و هبوط ذنب و گرم و تر است و مذکر و نهاری است و ذو جسدین و مغربی و برنگ سفیدی که بزردی
زند و خوب صورت و میانه نکاح و میانه فرزند و در پارسای متوسط و دلیل است بر اهل دیوان
و فضلا و حکما و خطاط و نقاش و کاتب و تجار و عمال و متصرفان و شعرا و چون بد حال بود دلیل است
بر طراران و کیسه بران و شاعران و یاوه گوی و کسانی که در کارها تعطیل کنند و دلیل است بر درختان
عالی میوه دار و درخت جوز و بادام و میوها که مغز آن خورند و انواع داروها و دلیل است بر کوهها و منظرها
و بادگیرها و خانهای بازیگران و دیوان خانها و مکتبها و آشیانه مرغان و دلیل بر مصر و صعید و گیلان
و اصفهان و کرمان و دلیل جوانمردی و حدة ذهن و اختلاط با مردم و دلیل است مرغ خانگی و تیهو
و آنچه با مردم انس گیرد و دلیل است بر بازوها و دستها و انگشتان و دلیل است بر نشانها که بود
و برج انسی است و بلند آواز **سرطان** خانه قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل
و سرد و تر و مونث و شبی است و منقلب و شمالی و برنگ اسمر و بسیار فرزند و ناپارسا و ملک زادگان
و نایبان و امیران کشتیبانان و غواصان و شراب داران و اگر بد حال بود دلیل است بر حمالان
و خماران و سقایان و فقاعیان دلیل است بر ارمنیه صغری و بحرین و مشرق خراسان
و بلخ و مرو و دلیل است بر آنچه از آب روید چون قصب و مانند آن و دلیل است بر مرداریه
و مرجان و دلیل است بر بی ثباتی و دنائت و کم همتی و بر سینه و پستان و شش و درد ده
دبرکری

ولنگی و پیسی و سستی اندامها و دلیل است بر حیوان بحری و جرندگان زمین و برجی است بی آواز
اسد خانه آفتاب است و وبال زحل و بمزاج گرم و خشک است و تابستانی مذکر و روزی و شرقی
و ثابت و برنگ سرخ و سفید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند و دلیل است
بر ملوک و سلاطین و سروران قوم پادشاه و جوهری و صراف و درم زن و اگر بدحال بود دلیل است
بر مردم آتش کار و مطبخی و حداد و دلیل است بر کبر و کردن کشی و تیز خشمی و طلب جاه و منصب و دلیل است
بر لعل و یاقوت و زر و مرصع و دلیل است بر تختگاه سلطان و قصرهای عالی و سراهای مذهب و
دار الضرب و معادن و شکارگاه و دلیل است بر اطراف مشرق و بلاد ترک و چین و سمرقند
و مکران و بلخ و طوس و سیستان و بیت المقدس و دلیلست بر شیر و پلنگ و یوز و سگان شکاری
و گرگ و آنچه تو بدو و دلیلست بر میوه های شیرین و خربزه و از اعضا بر معده و پشت و پهلو و خصیه
و دلیلست بر درد معده و درد چشم و پشت و کوری و بخر و سبعی است و میانه آواز سنبله خانه
و شرف عطارد است و وبال مشتری و هبوط زهره و سرد و خشک است و جنوبی و مونث و شبی
و برنگ گندم گون و خوب صورت و کم نکاح و کم فرزند و گویند عقیم است و در پارسایی میانه
و از مردم دلیلست بر وزرا و اصحاب دیوان و نایبان و حکما و فضلا و اهل عقل و تمیز و چون
بدحال باشد دلیلست بر وکلا و دلالان و قسامان و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال و
دلیلست بر خوش گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن اشعار و دانستن معقولات و خط
و فلسفه و دلیلست بر گندم و جو و ماش و باقلا و دلیلست بر درم و دینار و چیزهای منقش
و ملون و دلیل است بر کبوتر و طوطی و گنجشک و دراج و دلیلست بر سراهای عالی و دیوان خانها و
و انبار غله و کشت زارها و زمین مزروع و بازارها و محل برده خریدن و دلیلست بر اندلس و اطراف
فرات و کوفه و صنعا و جزیره از فارس و از اعضا دلیلست بر کمرگاه و میان و شکم و جایهای درون
و دلیلست بر علتهای شکم و میان و ریختن موی و لاغری و کم عقلی و برج انسی و بلند آواز است
میزان خانه زهره است و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و بمزاج گرم و تر و منقلب

از شام و جزیره

و مغربی است و مذکر و روزی است و برنگ سفید و گندم گون و جوان و خوب صورت و شیرین
سخن و بسیار نکاح و تیز شهوت و بسیار فرزند و ناپارسا و از مردم دلیلست بر نایبان
اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و شریف و لطیف و خوش لهجه و طرب دوست
و لطاعت و راست کار و راست دل و راست زبان و اگر بدحال بود دلیل است بر مطربان
و رقاصان و قوادان و دلیلست بر تفکر و سخاوت و ترسندگی و امانت و راست طبعی و عاقل کم
صبری و دلیلست بر بادگیرها و بالاخانها و کوشکها و منظرها و تماشاگاه و بستان و کوهها
با میوه و مجلسها و دلیلست بر میوه لذیذ شیرین و خوشخوار و دلیلست بر زنخها و کمر میان بند
و دلیل است بر بلاد روم و مکه و مدینه و طالقان و کشمیر و ختن و خوارزم و دلیلست بر هزار
دستان و فاخته و قمری و کبوتر خانگی و دلیلست بر سرین و زیر ناف و دلیلست بر درد ها
و باد فتق و لواسیر و زرد گشتن روی و کنج منی و برج آتشی است و بلند آواز و عقرب خانه
مریخ است و وبال زهره و هبوط قمر و بمزاج سرد و تر است و خریفی است و ثابت و شمالی
و مونث و برنگ سرخی که بسبزی زند و باشد که اشقر بود و کم نکاح و ناپارسا و دلیلست بر امرا
و لشکریان و مبارزان و دلیران و لشکرکشان و سرهنگان و کشتی داران و اگر بدحال بود دلیلست
بر مکاران و ساحران و غربت خوانان و مخنثان و خادمان حمام و مردم احمق و کاهل و دلیلست
بر فریب و مکر و کذب و ترش روی و کینه داری و دلیلست بر گذرگاه آب و چشمهای متعفن
و آبگاهها و جزایر و زندان و سیاستگاه و قمارخانه و دزد خانه و خرابات و دلیل است
بر بلاد و مجار و دشت و غرب دین و آمل و ساری و نهاوند و تبریز و دلیل است بر ذکر
و فرج و خصیه و مقعد و مثانه و میان ران و دلیل است بر سستی قصب و بیماری در رحم
و حبس بول و جراحتها و آب رفتن از چشم و لکنت زبان و کری و کوری و کلی و مسی و برج لنگ
و بی آواز قوس خانه مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس و وبال عطارد و بمزاج گرم و خشک
و شرقی است و مذکر و نهاری و ذو جسدین و میانه آواز و میانه در پارسایی و برنگ سفیدی کافوری

وکم نکاح وکم فرزند و از مردمان دلیلست بر قضاة و اشراف و صدور و وعاظ و اهل علم
و وزرا و اگر بد حال بود دلیلست بر نایبان قاضی و زرگران و مسگران و بیطاران و رابطان
ستور و ساعات برده و ستور و در اصل بر مردم میانه حال و دلیلست بر تعصب کردن در کار
و خادم مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و دلیلست بر زر و نقره و برنج و قلعی و حریر عرب
و دلیل است بر میوه شیرین مثل خرما و امرود و انجیر و انگور و دلیلست بر اسب دراز گردن
و شتر تیز رو و دلیل است بر قهستان و عراق و دینور و بغداد و نشابور و جرجان و دلیلست
بر دار الضرب و دار القضا و مواضع مساجد و مدارس و جایهای برده فروشان و دلیلست بر افتادن
از دواب و زخم خوردن از چهارپایان و بیماری قفا و همه اجزا و بیمی و اول او آتشی است برجیست
صاحب او از جدی خانه زحل است و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری و مزاج سرد و خشک است
و جنوبی است و منقلب و مونث و شبی و رنگ سیاه روشن و نکاح دوست و تیز شهوت
و بسیار فرزند و دلیلست بر قلعه داران و دهقانان و لشکرکشان و امرا و مردمان پیر و اهل صحرا و
دهاقین و خاندانهای قدیم و اگر بد حال بود دلیلست بر شبانان و صیادان و مزدوران و برزگران
و هندوکان و خادمان سیاه و کنیزان و گلکاران و گورکنان و مجاوران تربتها و دلیلست
بر دور اندیشی و دروغ گفتن و فراموشی و بخل و امساک و حیله گری و راز داری و کم همتی و دلیلست
بر قلعها و حصارها و کوههای خشک و سنگستانها و خارستان و زمین شوره و زندان و گورستان
و خانهای خراب و کهن و دلیلست بر سرب و سنگ مقناطیس و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره
و دلیلست بر گوسفند و بز کوهی و خرگوش و شغال و بوزینه و سوسمار و دلیلست بر زانوها
و عصبهای پای و پیوند زانوها و دلیلست بر لنگی و کوری و کلی و مسی و ریح بهمی است دلو برجیست
او از دلو خانه زحل است و وبال شمس و مزاج گرم و تر و ثابت و مغربی و مذکر و روزی و رنگ
علی که با سیاهی زند و کم نکاح و اندک فرزند و دلیل است بر ملکان قدیم و حاکمان و دهقانان
و حکما و مشایخ طریقت و پیران پیش قدم در کارها و اصحاب ارصاد و کواکب و اگر بد حال بود

دلیلست بر غریب خوانان و طلسم سازان و افسونگران و فالگیران و آب کشان و کاریزکنان
و خمر فروشان و تربت نشینان و در اصل بر مردم فرومایه دلیل است بر عقل و تیز دررسیدن
بغور چیزها و باریک نظری و خوف و صبوری و دلیلست بر کوفه و حوالی آن و قزوین و بادیه عرب
و حجاز و غربی اطراف مغرب و بعضی از فارس و حضری از گیلان و دلیلست بر حصارها و کوهها
عالی و آسیاها که از باد گردد و بادگیرها و آنجا که رصد کنند و خانها فقیران و گورکنان و گورخانها
بکند و سارها و خانقاه و زاویه درویشان و بیشهها و درختستان و آشیانه مرغان و کشت و دلیلست
بر خیار چنبر و تمر هندی و حبوب جرله و دلیل است بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و لقلق و عقاب
و بوم و چغد و ستوران بارکش و دلیل است بر مهرهای سفالی و قلاده دواب و پیرایه مردم و دلیلست
بر ساقهای پای و استخوانها ساق و عصبها و دلیل است بر لنگی و عیبها از افتادن
بلندیها و افتادن در چاه و بوی اندام و هر علت که از زیادتی فکر پدید آید و حی است بلند آواز
حوت خانه مشتری است و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد و مزاج سرد و تر است و مونث
و شبی و ذو جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت و در پارسایی میانه و از مردم دلیلست
بر علما و قضاة و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر بد حال بود دلیل است بر غواصان
و ملاحان و کشتیبانان و ماهی گیران و مردم رندفروش و منافق و مزور و سالوس و دلیلست
بر مدرسها و رباطها و سراهای عالی و مساجد و حوض خانها و سردابها و کوهها که در دریا بود
و ساحلها و صیدگاه و دلیلست بر سمنان و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای
یمن و زمین هند و دلیلست بر خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و دلیری و دلیل است
بر پنبه و حصب و سیب و آبی و شفتالو و آلو و میوهای شیرین خوشخوار و دلیلست بر مرغابی
و ماهیان بزرگ و فیل و گاو و دلیلست صدف و دانه بزرگ و عقیق و دلیلست بر سرهای
پای و کعب و دلیل است بر نقرس و خواب بسیار و درد پایها و اختلاف و سستی در پایها و برجی
و بی آواز **فایده ٢** بروجی که دوست یکدیگرند هر دو برج است بر یکدیگر نظر تسدیس و تثلیث

دارند و هر دو برج که میان ایشان نظر عداوت و خصومت باشند آنست که تربیع و مقابله
هم باشند و بروج معوجة الطلوع مطیع بروج مستقیمة الطلوع **فایده ۳** در هر برجی ازین بروج درجات
سعد و درجات نحس هست و درجات نحس را آبار خوانند اما درجات سعد از حمل دهم است
و نوزدهم و از ثور سیوم و هشتم و از جوزا پانزدهم است و هشتم و از سرطان اول و دوم
و چهارم و پانزدهم و ۶ و از اسد پنجم و هفتم و ۱۷ و از سنبله دوم و دوازدهم و ۱۸ و بیستم و از
میزان سیوم و پنجم و بیست و یکم و بیست و دوم و از عقرب دوازدهم و بیستم و از قوس نوزدهم
و بیستم و بیست و سیوم و از جدی یازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم و بیست و هفتم و از
دلو هفتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم و از حوت دوازدهم و بیستم و بیست و دوم پس اگر درجه طالع
یکی ازین درجات افتد یا درجه عاشر مولود بسعادتهای عظیم برسد و از طبیعت آن برج و آن
دلیل و درجات آبار در حمل پنج است ششم یازدهم و هفدهم بیست و سیوم بیست و نهم
و در ثور ششم و سیزدهم و هژدهم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم و در جوزا
دوم و سیزدهم و هفدهم و بیست و ششم و بیست و هشتم و سی ام و در اسد ششم و سیزدهم
و پانزدهم و هفدهم و بیست و دوم و بیست و سیوم و بیست و هشتم و در سنبله هشتم و سیزدهم
و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و پنجم و در میزان اول و هفتم و بیستم و سی ام و در عقرب نهم و دهم
و بیست و دوم و بیست و سیوم و در قوس ششم و دوازدهم و پانزدهم و بیست و سیوم
و بیست و چهارم و بیست و هشتم و در جدی دوم و سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و دوم
و بیست و چهارم و بیست و هشتم و در دلو اول و دوازدهم و شانزدهم و بیست و سیوم و نهم
و در حوت چهارم و هفتم و بیست و چهارم و بیست و ششم و بیست و هشتم و اگر در یکی ازین
درجات موسومه بآبار درجه طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعادة
یا موضع دلیلی دیگر مولود هیچ سعادتی نرسد موضع نوع مضرتی بود هر چند که دلیل قوی افتاده
و بعضی از ارباب احکام که درجات سعد و درجات نحس نمی نمایند احکام ایشان را احکامی

واعتباری نیز

واعتباری نیست و درجات والله اعلم از هر برج در حمل نیست و در ثور ششم و هشتم و دهم
و در جوزا نیست و در سرطان از نه تا پانزده و در اسد هفده و هژده و بیست و بیست و یک
و در سنبله نیست و در میزان نیست و در عقرب نوزده و بیست و یک و در قوس اول و هفتم
و هژدهم و نوزدهم و در جدی از بیست و ششم تا بیست و نهم و در دلو دهم و هژدهم
و نوزدهم و در حوت بیست **فایده ۴** از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و آنرا عالی خوانند
و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و آنرا هابطه خوانند و از اول جدی تا آخر جوزا معوجة
الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اول سرطان تا آخر قوس مستقیمة الطلوع اند و دراز مطالع
و مثلثه آتشی دلیل اند بر معادن و گرما و مثلثه خاکی دلیل اند بر نباتات و سرما و مثلثه بادی
دلیل اند بر حیوانات از آدمی و غیر مو و زیدن باد ها و مثلثه دلیل اند بر حیوانات آبی و آبها و بارانها
بر جهای آتشی دلیل بر مردم عالی همت است و گردن کش و متکبر و بروج خاکی دلیل بر مردم غافل
و احمق و ممسک و دروغ گو و بروج بادی دلیل بر مردم شریف و عاقل و عالم و با تمیز و بروج
آبی دلیل بر مردم خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها اما بروج که بر صورت آدمی اند و جوزا
و سنبله و نصف اول قوس و برج دلو اند و بروج ما عجب حمل است و سرطان و عقرب و جدی
و بروج زشت صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی و بروج صورت جمیل است و سنبله و میزان
و عقرب و حوت بروج بریده اندام که از منقطعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت بروج
بهیمی حمل است و ثور و اسد و نیم آخر قوس و نیمه اول جدی **فایده ۵** طالع و عاشر و سابع و رابع را
اوتاد گویند و ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الوتد و ثالث و ثانی عشر و تاسع عشر
و سادس را زایل الوتد و دوم و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گویند پس چهار برج اوتاد اند
و چهار مایل الوتد و چهار زایل الوتد و این چهار که ساقط اند دو مایل الوتد است و آن دوم و هشتم
است و دو زایل الوتد است و آن دوازدهم و ششم و این دو خانه اضعف بیوت طالع اند
زیرا که هم ساقط و هم زایل اند **فایده ۶** درجه طالع دلیل مشرق است و درجه عاشر دلیل

آبی

شمال و درجه سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و مابین درجه طالع عاشر دلیل آن ناحیت
که میان مشرق و شمال است واین ربع را مذکر و مایل خوانند وآن دلیل است از عمر مولود
بر عهد صبا و از درجه عاشر تا غارب دلیل است بران ناحیت که میان مغرب و شمال است
واین ربع را مونث و زایل خوانند وآن دلیل است از عمر مولود بر عهد جوانی و از درجه غارب
تا رابع دلیلی است بران ناحیت که میان مغرب و جنوب است واین ربع را مذکر و مایل خوانند
وآن دلیلست از عهد عمر مولود بر اوان کهولت و از درجه رابع تا طالع دلیل است بر آنچه میان
جنوب و مشرق است واین را مونث و زایل خوانند وآن دلیل است از عمر مولود بر زمان پیری
و باید دانست که برج طالع مذکر است و ثانی مونث همچنین یکی مذکر و یکی مونث تا دوازده
فایده برج طالع دلیل است بر تن و جان و بقا و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و آنچه خواهد
کردن و خواهد طلبیدن و کیفیه زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا دلیل است بر سر و روی
مولود خانه دوم دلیل است بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج و سخا و بخل و اکل و شرب
و از اعضا گردن و حلقوم و اطراف گردن خانه سیوم دلیل است بر برادران و خواهران
و اقربا و نقل مکانی بجای و نیکی و بدی احوال خویشان و بحث علم و آموختن چیزها و کیفیة هر یک
از اعضا بازوها و دستها خانه چهارم دلیل است بر پدران و املاک و مقام و ضیاع و عقار
و جای دفن کردن مال و دانستن احوال پدران از قدوم مولود و عاقبت کارها و کیفیه هر یک
و از اعضا دلیل است و بر سینه و معده و پستان و خانه پنجم دلیلست بر فرزند و طرب و هدیه
و تشریف از بزرگان و اخبار و فرستادن رسول و کیفیة احوال هر یک و احوال عشق و عاشق
دانستن و نیکی و بدی و ملبوسات و از اعضا دلیلست بر پشت و خانه ششم دلیلست بر بیماریها
و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی بیمار و مدت بیمار و شناختن احوال بندگان و خدمتگاران
و چهارپایان کوچک و ضایع شدن چیزها و از اعضا دلیلست بر ناف و شکم و خانه هفتم دلیلست
بر ازدواج و شرکا و خصمان و دزدان و مخالفان و نکاح و خصومتها و ظفر و هزیمت و یافتن گم

دزدیده

دزدیده و مقصد مسافر و از اعضا دلیل است بر زیر ناف و سرین و نشستگاه خانه هشتم
دلیل است بر خوف و خطر و موت و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت
و داشتن ماتم و بیت المال ازواج و شریکان و دلیل است بر آلات شهوت و مقعد و رحم
و مثانه خانه نهم دلیل است بر سفرها و دین و ملت و مذهب و اعتقاد و طاعات و علوم و خوابها
و تعبیر و رای و تدبیر و لطف طبع و عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی
و از اعضا دلیلست بر زانو خانه دهم بر رفعت و جاه و اکابر و سروری و معروفی و شغل
و عمل و عزل و نصب و امهات و دلیل است بر زانوها و سوند زانو خانه ۱۱ بر سعادت و امیدها
و یافتن مراد دوستان و دوستی کردن بیت المال عاشر است و دلیل است بر وزرا و نایبان
و آنچه از شغل و عمل طمع دارد و دانستن دوستان صادق و کاذب و از اعضا دلیلست بر ساقها
خانه ۱۲ بر دشمنان و شقاوت و حبس و قرض دادن و گرفتن و ستوران و گرفتار شدن
و خلاصی و تهمت حسد بردن و شناختن نیکی و بدی و احوال دشمنان و کیفیة هر یک و دلیل است
بر شتالنگ پاها فایده ۸ قمر را صعود است و نظر تثلیث و تسدیس سعادت است و [illegible] نحس
چه آخشیجش سرد و تر و طبیعت کواکب زند و قبول کند و مونث و شبی است فرح او در خانه نهم
از طالع و حرکتش دوازده درجه است از هر طرف از روزها دوشنبه و از شبها آدینه و از رنگ
سبزی که بسفیدی زند و بعضی گفته اند که سفیدی که بزردی زند یا بسبزی یا بسیاهی یا بسرخی
و از طعم شوری که بترشی مایل بود و بلغمی است و از حسها باصره و ذایقه و از اعضا چشم چپ و معده
و شش و پستان و گردن و از سنها طفولیت و از بیماری آنچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم
دلیلست بر نایبان و ولی عهدان و ملک زادگان و اگر منحوس بود دلیلست بر پیکان و جاسوسان
و مردمان سفله و عوام و اطفال و از صور رخسار روی خوب و چشم شهلا و ابروی پیوسته
و دندانها گشاده و دلیلست بر [illegible] و دلیلست بر مادران و کنیزان و دایها و دلال
بر آمیختگی با مردم و حرص و سخن چینی و نکاح دوست و دلیلست بر قصب و پنبه و کتان و [illegible]

و دلیلست بر مرغابی و دراج و قمری و دلیل است بر مروارید و نقره و دلیلست بر کنارها و سر چشمها
و رودها و دریاها و باغها و حوضها و دلیلست بر بت پرستی و اقلیم هفتم و دلیلست بر بلغار
و سقلاب و روس عطارد ممزج است با هر کوکب که با مر دو طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج
برج گیرد و مزاج خاص او گفته اند که سرد و خشک است و مایل بتری و برنگ بوقلمون و سودایی است
و فرحش در طالع است و جزو شرفش پانزده درجه است روز چهارشنبه دارد و شب یکشنبه و از
حسها ذایقه دارد و دلیلست بر زبان و لب و انگشتان و دماغ و از مردم بر اصحاب دیوان
و دبیران و متصرفان و ارباب قلم و اهل حکمت و منجمان و اگر بد حال بود دلیلست بر زیرکی
و عقل و فکرت و حفظ و حرص و مکر و حاضر جوابی و سخن فروشی و دلیلست بر سن پیش از بلوغ
و نباتهای بی ساق که بوی تیز داشته باشند و ماش و باقلا و گشنیز و کدو و قلم و نی و دلیلست
بر سگان شکاری و اشتر و روباه و طوطی و بوزنه و طیور که در شهرها قرار کنند و اموخته شوند
و دلیل است بر کهربا و زرنیخ و آهک و سیماب و جامهای منقش و آلتهای کتابت و دلیل
بر خوطها و عمامه و دلیلست بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و لکنت زبان و مالیخولیا و سرفه
و دق و دلیلست بر دیوان خانها و عبادت خانه و مکتب و فلسفه و اقلیم ششم دلیلست
بر کوه یاجوج و ماجوج و ینساب و اطراف ترکستان و چرکس و بردع و بعضی از شهرهای
شام و مصر تا دریای مغرب زهره سعد اصغر است و مزاج سرد و تر است و مونث و شبی
و برنگ سفیدی روشن و از طعامها چربی و شیرینی فرحش در بیت یازدهم و شرفش بیست و هفت
درجه روزش آدینه و شب سه شنبه و از خلطها رطوبت غریزی و از حسها حس شم و از اعضا
قضیب و رحم و گرده و ابرو و سیاهی چشم و موی سیاه و ساعد و کف دست و از سن سن
بلوغ و دلیلست بر مخنثان و مشاطگان و بدکاران و قیادان و دلیلست بر خوش خویی
و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و لعب و هزل و مزاح و سرود و شعر
و نواختن سازها و موسیقی و عاشقی و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن شهوت و نگاه

داشتن

داشتن عطرها و رقاصی و دلیلست بر مادران و دایها و دلیلست بر انگور و شفتالو و آبی
و آنچه از معادن زبرجد و مروارید و مس و یشم و فیروزه و لاجورد و پیرایه و آنچه بدان
آرایش و زینت نمایند و دلیلست بر لباس ابریشمینه سفید رنگ و دلیل است
بر سر آبها و سبزه زار و گلزار و هر جا که تماشا و عشرت را شایسته بود و از بیماری
دلیلست بر آنچه از بلغم تولد کند و از زیادتی شهوت حاصل شود و بیماری عشق و ضعف
دل و دماغ و درد مقعد و رنج گرده و بواسیر و احتباس بول و دلیلست بر خرگوش و ماهی و کبک
و فاخته و هزاردستان و بلبل و کبوتر و دلیلست بر دین اسلام و اقلیم پنجم از آنست و شهرهای
مشهور او ختن و کاشغر و خجند و سمرقند و بخارا و خوارزم و آذربایجان و روم و عرب و حجاز
و تا بدریای مغرب شمس نیر اعظم است و بنظر تثلیث و تسدیس سعد است و بحکم تربیع
و مقابله نحس مزاج گرم و خشک است و مذکر و نهاری و فرحش در دهم و شرفش پانزده درجه حمل
بروز یکشنبه دارد و شب پنجشنبه و برنگ نارنجی و بطعم تیز و از حس باصره دارد و دلیلست بر جانب
راست و از سنها سن وقوف و دلیلست بر ملوک و سلاطین و حاکمان و سرداران و پیش
روان هر قومی بود و چون بد حال بود دلیل است بر رئیسان و معماران و معلمان و دلیل است
بر خرد و فهم و کبر و عزت و طلب ریاست و جمع کردن مال و همت عالی و دلیلست بر بیماری
که از گرمی و خشکی حادث شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیلست بر اسپان قیمتی
و گوسفندان کوهی و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و زنبور عسل و دلیلست بر معدنها
و قصرها و تختگاه پادشاه و دلیلست بر تاج و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و دلیلست
بر دین نصاری و اقلیم چهارم از آنست و شهرهای او کشمیر و چین و کوه طور و بدخشان و بلخ و غزنین
خراسان و مازندران و کوه نهاوند و الموت و قزوین و همدان و بیت المقدس مریخ نحس
اصغر است و مزاج گرم و خشک است بافراط و مذکر و شبی بطعم تلخ است و تیز و برنگ سرخ
تیره و بوی ناخوش و صفراوی و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیلست بر زهره و کیسهای جنده

وسایقها و از مردم دلیلست بر امرا و لشکریان و ملوک و ارباب سلاح و چون بدحال بود دلیلست
بر اهل شر و فتنه و زندان و دزدان و مفسدان و خونیان و از خویها دلیلست بر شجاعه
و دروغ و خلاف و سبکساری و بدعهدی و دلیلست بر مردم بلند بالا و بزرگ استخوان و کوشت
و سرخ موی و آبله روی و زخم خورده و علامت بر روی دارد و از دستها آخر سن و قوف و از نباتات
دلیلست بر درختان خاردار و حب بقم و عود و سپند و کندنا و سیر و پیاز و ترب و سمیات و دلیلست
بر مقناطیس و آهن و مس و دلیلست بر گوسفند و خر گوره و یوز و بز و گرگ و شغال و مار افعی
و عقرب و خارپشت و دلیلست بر آتشکدها و لشکرگاه و سیاستگاه و مطبخها و هر جا که
حیوانات کشند و دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضا و سهام و جراحتها و آنچه بداغ و شق
محتاج باشد و زحمت جگر و هر علتی که از گرمی و خشکی پدید آید و از جامها آنچه در حرب پوشند و اقلیم
سیوم او راست و آتش پرستی و بعضی گویند که بت پرستی هم منسوب است و شهرهای
او یکطرف کشمیر است و نهاوند و قندهار و بعضی از غزنین و زابلستان و کرمان و شیراز و اطراف
او و اصفهان و لرستان و خوزستان و بغداد و کوفه و بصره و بادیه عرب و بلاد مغرب تا ساحل
مشتری سعد اکبر است مزاجش گرم و تر است و مذکر است و روزی و فرحش در بیت ماهی
جرمش نه درجه روز پنجشنبه و شب دوشنبه تعلق دارد و رنگش سفید است که بزردی
زند و طعمش شیرین و دلیلست بر پادشاهان عادل و مردم شریف و قضاة و وزرا و تجار
کبار و توانگران و مردم با امانت و دیانت و خازنان و چون نحس بود دلیلست بر زراقان
زرق فروش و فاسقان و منافقان و دلیلست بر تلطف و علم و زهد و پارسائی و امانت
و امر معروف و نهی منکر و راستی و حرص و اصلاح کارها و دلیلست بر بیماری که از او نفرت
نباشد و اما سهاو بادها و از نباتات دلیل است بر گندم و برنج و جو و نخود و کنجد و سیب و انار
شیرین و دلیلست بر زر و سیم و الماس و برنج و جوهرهای شریف و ارزیز و از حیوانات
دلیلست بر حلال گوشت و طاوس و لقلق و همای و دلیل است بر عبادتخانه و مساجد

وصوامع

وصوامع و منبرها و مقامهای عالی معمور و خزاین و دلیلست بر صورت خوب و چشمهای فراخ
و سرهای بزرگ و دلیلست بر خون طبیعی و نطفه و مغز و جگر و حلقوم و رحم و رگهائی جهنده
و سن کهولت و حس لمس و لباسها و جامهای پاکیزه و او را تعلق بجمیع ادیان هست خصوص
دین نصاری و اقلیم دوم او راست و شهرهای او مکران است و سیستان و طرف خراسان و حدود
دریای فارس و بحرین و لحصا و یمن و مکه و مدینه و اطراف مغرب زحل نحس اکبر است و مزاج او سرد
و خشک بافراط و مذکر و نهاری است و گفته اند خنثی است فرحش او در دوازدهم جرمش
نه درجه روز شنبه و شبش چهارشنبه بطعم ترش و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش
و دلیلست بر حکام قدیم و ارباب خاندان کهن و مردم قلعه دار و روسا و دهاقین و مشایخ
و اگر بدحال بود دلیلست بر زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و بندگان و مزدوران و گلکاران
و مردم سودای و دلیلست بر پیر زالها استخوانها و روده و پوست و پشم و ناخن و دلیل است
بر بیماری ترس و استسقا و نقرس و سستی در اعضا و علتی که در پیری حادث شود و بسبب
آن سردی و خشکی بود و دلیلست بر حس سمع و بر جهل و ترس و بخل و صبر و ستیزه و کاهلی
و صورت زشت بزرگ سر خرد چشم پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر لب و دلیلست
بر سن پیری و پدران و اجداد و دایه و از حیوانات دلیلست بر آنچه بارکش باشد و شتر مرغ
و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و موش و مار و دلیلست بر آنچه از پشم و موی
بسازند و بردارها و قابض و هرچه کهن و گندیده باشد و دلیلست بر سرب و روی و آهن
و سنگهای بی قیمت و بر کوههای خشک و بلند و غارها و مقام خراب و بناهای قدیم و گورستان
و قلاع و دلیلست بر دین یهودی و اقلیم اول و سراندیب و اقصای هند و جزایر دریایی
جنوب راس مزید است چون بسعد رسد در سعادت بیفزاید و چون بنحس رسد در نحوست
زیاده کند و ذنب منقص است از سعادت سعود و از نحوست نحوس از جهت است که گفته اند
که راس با سعد سعد است و با نحس نحس و ذنب با سعد نحس است و با نحس سعد

فایده ۹

تیر دلیل کارها دنیا و تغییر حالات هر یک از موالید ثلثه است و دلیل تغییرات احوال نفس انسانی
وشمس دلیل امور آخرت است و رسیدن موجودات بکمال خاصه نفس انسانی و سهم السعادة
دلیل سعادتهای خارجی است چون مال و جاه و سهم الغیب دلیل سعادتهای داخلی است چون بوجای
و تدبیر زحل دلیل نومیدی است و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری کارها مریخ دلیل فسق
و فجور و قتل و دزدی و دروغ و هر فساد که سبب شقاوت آخرت باشد زهره دلیل امور دنیا است
و طلب سعادتهای این عالم از ناز و نعمت و خوردن و آشامیدن و پوشیدن و زینت
و نکاح و توالد و تناسل مشتری دلیل امور دنیا است و طلب کار آخرت و بستگی و حسن اخلاق
و ادب و پاکی و راستی و صدق و ورع و تقوی و طلب سعادتهای آخرت عطارد مزاج
سعود و نحوس قبول کند و یاری دهد سعادت و شقاوت دنیوی و اخروی و حکم او بر سبیل تابعی
بر موضع وی بود یا بدان کوکب که بر او ناظر بود یا در خانه آن کوکب بود والله اعلم فایده ۱۰
اگر دو نحس مستولی باشند بر مولودی و بد حال باشند دلیلست بر ظهور فساد و شقاوتها
در دنیا و آخرت و اگر خوشحال باشند و قوی نحوست ایشان بفعل نیاید مگر اندکی یا مطلقا
از قوة بفعل نیاید یا در صورتی بفعل آید که پسندیده بود و اگر هر دو سعد مستولی شوند بر مولودی
و بد حال باشند دلیلست بر موجود شدن اندکی از سعادتها دنیوی و اخروی و قناعت
کنند بدان و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادات دنیا و آخرت است و اگر سعدان
در جایگاه نحسان یا نحسان بدیشان ناظر باشند دلیل ضعف آن سعادتها باشد و بی‌ثباتی
در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در امور دنیوی و اخروی و باید دانست که نحوست نحس
قوی بفعل نیاید همچون سعادت از سعد ضعیف و از نحس قوی غیر ترس و اندوه چیزی
صادر نشود و از سعد ضعیف غیر امید سعادتها صورت نه بندد فایده ۱۱ سبق ذکر یافت
که قوی کواکب بسیار است اما بعضی از قوی ذاتی خانه است و شرف و حد و ارباب مثلثات
و وجه و سعود در فلک و آن وقتی است که کوکب در نطاق ۳ و ۴ باشد دیگر استقامت

و در سیر دیگر زیادتی در سیر و آن وقتی است که بهت کوکب از حرکت وسط او بیشتر باشد
و حرکت وسط کواکب بدین دستور است وسط زحل ب دقیقه وسط مشتری ه
دقیقه وسط مریخ له لا دقیقه وسط زهره نط وسط عطارد نط وسط قمر یج ی وسط
شمس نط و تشریق علویین و تغریب سفلیین تشریق آنست که کوکب پیش از آفتاب
طلوع کند و حد آن شصت درجه است و تغریب آنست که بعد از غروب کند بر حد مذکور
و حد تشریق و تغریب در زهره چهل و پنج درجه است و در عطارد بیست و پنج درجه و حیز آن است که
کوکب نهاری مذکر بروز فوق الارض باشد و بشب تحت الارض و کوکب مؤنث لیلی بشب
بالای زمین باشد و بروز زیر زمین و تصمیم کواکب آنست که بعد میان کوکب و آفتاب
در طول کمتر از شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد قوی تر بود و اکثر اهل احکام تصمیم و حراز
عرض کوکب بشمرده اند و بعضی از قوی ذاتی داشته اند و ثانی اقوی است و بعضی از قوی عرضی بودن
کوکب است در وتدی از اوتاد طالع و مایل اوتاد و اقوی طالع است پس عاشر پس سابع پس رابع
پس حادی عشر پس خامس دیگر فرح است و فرح هر کوکب در منسوبات او مذکور شد فایده ۱۲
ضعفهای کواکب همچون قوی ایشان بسیار است از آنجمله بودن کوکب است در وبال و هبوط
و راجع و محترق و در تحت الشعاع دیگر خسوف قمر و کسوف شمس و بودن کواکب در عقده ذنب
و بودن قمر در طریقه محترقه و آن از نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب و خالی السیر و وحشی
السیر بودن کوکب ناقص در سیر یا در هابط در فلک خود بعض از نقطه اوج روی تخصص دارد یا در
طالع نخانه ز این یا ساقط افتد یا در ربعی یا در برجی واقع شود که مخالف مزاج او باشد یا در
حظوظ نحسان یا نحسان بدو ناظر باشند خاصه بنظر عداوت و اگر کوکب در وتدی از اوتاد
طالع بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد ضعف او زیاده از موه عارضی او بود فایده ۱۳
نظر کوکب قبول میان دو کوکب آنست که کوکبی در حظ کوکبی باشد و با صاحب آن حظ اتصال کند
پس کوکب صاحب حظ او را قبول کند چون در حظوظ خود بیند و این نظر دلیل است بر حصول

مرادات و حاجات و تمامی محبت میان منسوبات ایشان و نظر رد آنست که کوکبی ضعیف
شده باشد بوبال یا هبوط یا رجعت یا احتراق و کوکبی دیگر با و نظر کند و او سا از خود
دور کند که قوت قبول ندارد و حکم این ضد قبول است دفع طبیعت آنست که دو کوکب هر یک
در حظ دیگری باشند و همدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود به دیگری دهند و این وضع
قوی تر از دفع قوه است و آن از سعادت و حصول آمال و مقاصد کلیه زیاده از اوضاع
دیگر باشد انکار آنست که کوکبی کوکبی دیگر را ببیند از وبال یا هبوط او پس آن کوکب این را انکار
کند چون در وبال یا هبوط خویش بیند و این ضد دفع قوه است و اگر هر دو در وبال یا هبوط
یکدیگر باشند انکار از هر دو جانب باشد و اتحاد ضد دفع طبیعه است نقل نور آنست که کوکبی
سبک رو گران رو را ببیند چون از او تمام منصرف نشده باشد دیگری را ببیند پس نور کوکب
اول به ثانی دهد و این بمثابت اتصال باشد میان آن دو کوکب اگر چه از یکدیگر ساقط باشند
و این دلیل است بر توسط کارها و رسالت میان کسان انتکاث باطل شدن نظر کوکب
باشد و سبب آن رجعت است یا استقامت یا اقامت یا سرعت سیر یا بطء کوکب و این
دلیل شکستن عهد و پیمان کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید داشته باشند خالی السیر
آنست که کوکبی در اول برجی کوکبی را ببیند و هیچ کوکبی دیگر نه پیوندد در آن برج قوه این کوکب
ضعیف باشد و بدتر آن باشد که آن کوکب نحس باشد بعید الاتصال آنست که کوکبی در برجی باشد و با
هیچ کوکب پیوند نیست تا بآخر برج بکوکبی متصل شود و در آن حال کوکب ضعیف بود وحشی السیر آنست
که کوکبی در برجی آید و بیرون رود و هیچ کوکب نه پیوندد و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و
نقصان مال و کم پیش آمدن کارهای با خیر تربیع طبیعی آنست که عطارد در جوزا بود و کوکبی را
بیند که در سنبله بود یا در سنبله بود و کوکبی را بیند که در جوزا بود و این تربیع بقوه چون تثلیث
باشد و این حال مشتری را نیز باشد در قوس و حوت دستوریه دو نوع اعتبار نموده اند یکی
آنکه صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوعی دیگر آنست کوکبی در وتدی باشد

وان وتد

وآن وتد خانه یا شرف او باشد و دستوریه کمال قوه است و دلیل سعادتهای بزرگ و حکم
او بر سلطنت است و حکومت و شهرت و توانگری و بلندی قدر و جاه و کمال سعادتها از داخل
و خارج **فایده ۱۴** هر کجا که نحسان غلبه کنند بجرم یا بنظر دلیل فرو ماندن در کارها
بود و افتادن خلل در مصالح و دور افتادن از غرض و پیش افتادن دشواری در امور و غلبه
سعدان بجرم یا بنظر دلیل حصول مقاصد و مطالب است با سهل وجهی و بباید دانست که تثلیث
و تسدیس دلیل دوستی بود و راحت و آسانی بر آمدن کارها و مقابله و تربیع دلیل دشمنی
بود و رنج و دشواری در امور و نظرهای قبول دلیل تمام شدن کارها بود بدخوشی خاصه از ناظر و
و نظر رد و نامقبول دلیل قصور و ماندن در کارها باشد خاصه از زایل یا ساقط و بعضی گفته اند
نظرهای عداوت کواکب سعد را ضرر نبود **فایده ۱۵** اگر بر محل امن و رجا کوکب سعد
مستولی بود نیکی و سعادت رسد از مردم نیکوکار و از کسانی که امید باشد بوجه آسان و اگر
نحس مستولی باشد مکروه رسد از قومی بدکار و از کسانی که توقع فساد باشد و اگر بر جای
خوف و خطر سعد مستولی گردد اندوه رسد از جماعتی نیکوکار که طمع بدی نباشد از ایشان
و اگر نحس مستولی گردد بدی و غم رسد از ظالمان که توقع بدی باشد از ایشان **فایده ۱۶**
اگر طالع مخدوم و هم طالع خدمتکار افتد یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق یا طالع
زن هفتم طالع مرد میان این جماعت موافقت و محبت باشد و مدتها اختلاط میان
ایشان باقی ماند و اگر دلایل ضد این باشد حکم برعکس این است و قیاس باقی خانها همین است
و اگر طالع دو کس از یک مثلثه باشد میان ایشان در اغلب چیزها موافقت باشد و با همدیگر
مدتها بمانند **فایده ۱۷** نحوست ماه از مقارنه زحل بود و مقابله مریخ و نحوست آفتاب از مقارنه
مریخ و مقابله زحل و بباید دانست که کوکب در بیت خود به شخصی ماند که در خانه خود بود و در شرف
در مقر عز خود و در وبال در غربت و در هبوط در مقام مذلت و در رجعت مریض و در احتراق
مشرف بر هلاک **فایده ۱۸** وقتی که نحسان پیش از آفتاب طلوع کنند و در تحت الشعاع

باشند یا بعد از ماه برایند و ماه نور بدیشان رساینده باشد نحوست و ضرر ایشان بسیار باشد
نحس مشرقی دلیل است بر حدوث فسادی در بدن و یا در مال یا در جاه و نحس مغربی دلیل
علت و مرض است کواکب علوی به تثلیث قوی ترانند و کواکب سفلی به تسدیس فایده ۱۹
اتصال کواکب دلیلیست بر ابتداء کارها و رغبت نمودن بحرها چنانچه اگر صاحب طالع بصاحب
عاشر پیوندد دلیل است بر مایل شدن بخدمت سلطان و اکابر و مهتران و پیدا
شدن عمل مولود و دیگر کواکب قیاس همین است و مراد از پیوستن کوکب بکوکب آنست
که کوکب سبک رو بگران رو رسد و تدبیر با وی دهد و کواکب سبک رو در اوایل تدبیر خواهند
و گران رو را قابل تدبیر خوانند و اوتاد طالع دلیل ظهور چیزها و تمام شدن کارها خاصه طالع
و عاشر و مایل اوتد دلیل است بر توسط کارها و تمام بعضی یا بیشتر خاصه حادی عشر و [illegible]
و زایل اوتد دلیل است بر تعویق مهمات و ابطال و فساد آن فایده ۲۰ منسوبات
کواکب بر وجه عام و خاص اعتبار نموده اند اما دلایل عام مثل آنست که اسد و آفتاب دلیل
ملوک اند و زهره و ثور دلیل ازواج و زنان و حمل و مریخ دلیل عساکر و امرا و باقی منسوبات
بهمین قیاس و دلایل خاص مثل بیت عاشر و صاحب او دلیل ملوک بود و هفتم و صاحبش
دلیل زنان و ازواج است در هر طالع که دلایل خاص و عام موافق شوند مولود را بدان امر بکمال
رسانند مثلا مولودی که طالع او عقرب بود اسد عاشر او باشد پس آفتاب و اسد هم از وجه
عام و هم از وجه خاص دلیل حکومت و سلطنت است و هر دو دلیل موافقت نموده اند اگر
آفتاب درین خانه بود دلیل است بر سروری و سلطنت و طول مدة و بقا و هفتم عقرب
ثور است و صاحبش زهره درین صورت نیز دلیل خاص و عام موافق شده اند و اگر
زهره در ثور بود دلیل سعادت و برخورداری از زنان و نکاح باشد و قیاس بروج و کواکب
دیگر همین باشد و باید دانست که اثرهای کواکب علوی عظیم تر است و مدة او مدید تر خاصه
در بروج علویه و بروج ثابته و اوتاد طالع و اثرهای کواکب سفلی حقیرتر است و مدة او قصیرتر

خاصه

خاصه در بروج سفلیین و بروج منقلب و زایل اوتاد فایده ۲۱ قمر دلیل قوة طبیعی مولود است
و شمس دلیل قوة حیوانی و زهره دلیل قوة شهوانی و عطارد دلیل قوة غضبی و مشتری دلیل
قوة نفسانی است مطلقا و زحل دلیل قوة ماسکه است و از حواس ظاهر قوة سامعه است
و آن بزحل منسوب است بشرکت مریخ و محل ظهور آن گوشهاست و بعضی گویند
که گوش راست بزحل منسوب است و گوش چپ بمشتری حاسه بصر تعلق بشمس دارد و بشرکت
قمر و چشم راست به نیر اعظم و چشم چپ به نیر اصغر و حاسه شامه مربی آن زهره است
بشرکت مریخ و حاسه ذوق مربی آن عطارد است بشرکت قمر و حاسه لمس مربی آن قمر
بشرکت زحل و از حواس باطن قوة وهم منسوب است بزهره و قوة حافظه بزحل و قوة
مفکره بعطارد و بعضی گویند که عقل نظری آدمی تعلق بآفتاب دارد و عقل عملی تعلق بقمر اگر هر
از کواکب مذکوره که مربی قوی و حواس مزبوره اند قوی حال باشند در مولود آن قوت
و آن حاسه بکمال باشد و اثر آن باسهل وجهی حاصل شود و اگر بقوی عرضی آراسته باشد
اثر آن عظیم تر شد و اشتها مولود باثر آن قوة عسر باشد فایده ۲۲ اگر مریخ در وتد طالع یا در
باشد و آن برج مذکر بود وضع حمل او آسان بود و اگر مولود مذکر بود و نیرین در برج مذکر خاصه
شمس آن نیز از سلامت ماند و اگر مولود مونث بود و نیرین در برج مونث خاصه
قمر حکم همان است و اگر زحل در وتد طالع مادر بود حکم دشواری و اگر در ششم باشد مادر بعد از
وضع حمل بیمار شود و اگر در هشتم بود خوف مرگ بود و مریخ و ذنب درین سه خانه نیز بد باشند
و باید دانست طالع سقوط نطفه اصلی عظیم است و در جمیع حالات مولود دلایل طالع
مذکور با دلایل طالع زمان ولادت باید داد و ضعف و قوی کواکب در مدة مکث مولود در رحم
فرج ام نیز معلوم باید کرد و احکام باید نوشت فایده ۲۳ مولودی که از سه روز تجاوز
نکند گویند که از او لا تغذی نیست و اگر از چهار سال نگذرد گویند که از او لا تربیت
نیست اما در طالعی که یکی از نیرین در اوتاد باشد و یکی از نحسین با او باشد یا بتربیع یا مقابله

او باشد صاحب آن طالع از اولاد تغذی نیست وگاهی که طالع محصور باشد میان دو نحس و سعدی
بطالع ناظر نباشد و مستولی بر موضع نیر نوبه نحس باشد یا نیر نوبه منحوس باشد مولود از اولاد
تغذی نخواهد بود مگر وقتی که کدخداه و هیلاج قوی باشد و دلایل تربیت درجه طالع است و صاحب او
و سهم السعادة و ارباب مثلثات طالع و نیر نوبه پس اگر نیرین و سهم السعاده و ارباب مثلثات
طالع و اکثر اینها در اوتاد باشند یا مایل اوتاد و مسعود باشند یا سلیم از مناحس حکم بتمام
تربیت است اگر این دلایل منحوس باشند و در زایل اوتاد از اولاد تربیت نیست و بعضی گویند
که اگر نیرین کل واحد از نحس ساقط باشند مولود از اولاد تربیت است و اگر چنین منحوس باشند
از اولاد تربیت نیست مگر آنکه هیلاج و کدخداه قوی باشند و اگر یکی از نیرین منحوس نباشد
خصوص که غیر منحوس قمر بود یا نیر نوبه از اولاد تربیت است و اگر هر دو نیر بیک نحس منحوس
باشند و هیلاج و کدخداه قوی باشند مولود از اولاد تربیت باشد و اگر هیلاج و کدخداه
ضعیف باشند از اولاد تربیت نیست و اگر در وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر نوبه بکسوف
یا بخسوف منحوس باشد یا بخداوند ثامن یا رابع منحوس بود خاصه در وتد طالع آن مولود نبود بمیرد
و هم چنین اگر صاحب طالع یا رب مثلثه اول محترق بود یا منحوس که دو بخداوند بیت ثامن
خاصه که آن کوکب نحس بود آن مولود زود بمیرد خاصه که صاحب ثامن یا رابع مریخ بود اما
اگر نحسی در دوم طالع باشد مولود غذا و شعار ندارد و اگر دلایل تربیت بیشتر در وبال یا در
هبوط یا راجع یا ساقط یا محترق مولود بی مربی ماند و اگر قوی ترین دلایل یا قمر محصور بود
میان دو نحس خاصه در وتد باشند مولود زود بمیرد یا بدست مربیان بد در ماند و معیوب
گردد و عیب او دران عضو بدید آید که بدان برج منسوب است خاصه که برج قمر معوج الطلوع
بود اما اگر قمر یا دلیل دیگر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند بشفقت و اگر
زهره و قمر از طالع ساقط شوند مولود از مادر تربیت نیابد و بدتر آن بود که خانه عاشر یا رابع
بدحال باشد اما اگر بعد از سه روز قمر بسعدی پیوندد و در وتد خاصه که آن سعد زهره بود.

مادر یا دایه

مادر یا دایه او را شیر بسیار بود و مولود غذا نیکو قبول کند و اگر نحسی پیوندد و یا بد بشیر
نقصان کند و مولود غذا قبول نتواند کرد **فایده** رب اول از مثلثه طالع دلیل اول
تربیت مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت
اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار ماه است تا تمام دو سال و هشت ماه و رب
ثالث دلیل تربیت او آخر است و آن بعد از دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال
پس هر کدام که ازین ارباب مثلثات که قوی حال و اسلم از نحوس بود مولود در نوبت تربیت
او تندرست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بدحال بود بحکم بر ضد بود خاصه که این کوکب صاحب
سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند اما اگر این کوکب در عاشر بود
و نحس یا منحوس بود یا ناظر بود در فلک خود مولود از جای بلند افتد یا در چاه افتد
خاصه که آن کوکب زحل بود و اگر آن برج آبی باشد در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد
از روزن خانه یا از دریچه در افتد اگر برج آتشی باشد در تنور آتش دان افتد و اگر خاکی
بود از دیوار یا از بام خوف باشد و اگر کوکب صاحب ثامن بود مولود بمیرد و اگر صاحب
سادس بود عیبی دردی پدید آید دران عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد اما اگر آن
کوکب مسعود بود یا نظر سعدی مسعود شده باشد و صاحب طالع بنظر مودت ناظر بود
مولود را آفت نرسد و اگر برسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود یا در ششم یا در هشتم مولود
بسلامت ماند و زحمت نیابد **فایده** صورت و رنگ و مزاج مولود از مبتز گویند و اگر
مبتز نباشد مستولی بر درجه طالع مدبر باشد و اگر مستولی نباشد حکم بر مستولی بر موضع قمر باشد
و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع باشد و اگر چهار دلیل بود آن اگر قوی تر باشد مقدم دارند
و دیگران شریک او باشند پس اگر مدبر زحل باشد و مشرقی باشد مولود سیاه چرده و فربه
و سیاه موی و بردبار و میانه بالا و برودت بر مزاجش غالب باشد و اگر مغربی باشد مولود گندم گون
بود و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و اندک موی و برودت و یبوست بر مزاجش غالب باشد

واگر مشتری مدبر بود و مشرقی باشد مولود سفید اندام بود و پاکیزه و سیاه موی و بزرگ چشم
و دراز بالا و ساکن و سلیم و کم سخن و نیک آثار و حرارت و رطوبت بر مزاجش غالب باشد و اگر
مغربی بود رنگش سفید بود و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خرد اندام و رطوبت بر مزاجش
غالب بود و اگر مدبر مریخ بود و مشرقی رنگ مولود سرخ و سفید بود و ازرق چشم و نیکو قامت
و فربه و میانه موی و گرمی و خشکی بر مزاجش غالب بود و اگر مغربی بود سرخ رنگ باشد و سرخ
موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاجش خشکی بود و اگر زهره مدبر بود و مشرقی باشد پاکیزه روی
و سیاه چشم یا شهلا بود و خوب صورت و معتدل قامت و نازک تن و سیاه موی و مزاجش
معتدل بود و اگر مغربی باشد رنگ او سفیدی بود که بازردی زند و نیکو قد و بسیار موی بود
و رطوبت بر مزاجش غالب بود و اگر مغربی بود گندم گون بسبزی مایل و لاغر تن و باریک اندام و نیک
آواز و چشم او در مغاک رفته و حدقه او مانند حدقه بز بود و تیز فهم و غالب بر مزاجش گرمی و خشکی
بود و اگر شمس مدبر بود لاغر تن باشد و رنگ او بزردی زند و بزرگ سر بود و معتدل قامت
و با شکوه و هیبت و مزاجش گرم و خشک بود و اگر قمر مدبر بود و در شرق باشد مولود سفید رنگ
بود و بسبزی مایل بود و نیکو منظر و پاکیزه اندام و غالب بر مزاجش سردی بود و اگر در مغرب باشد
فربه باشد و سست اندام و رنگ او مایل بود بزردی روشن و دراز موی و رطوبت بر مزاجش
غالب بود و باید دانست که اگر مدبر در اوایل تشریق بود مولود فربه و توانا بود و در اواخر
قوی تن بود و معتدل قامت و در رجعت مولود خرد تن بود و ضعیف و در تحت الشعاع مولود
خسیس بود و دون همت و نزار و آفتها بوی رسد و اگر صاحب طالع در ذروه یا اوج بود
مولود کشیده بالا باشد و طرف بالای او قوی تر بود و در حضیض مولود کوتاه قامت
باشد و خرد اندام و طرف زیر او قوی تر و اگر در یکی از دو مقام بود مولود معتدل اندام بود
و قوی میان و اگر صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک باوج و در آن وقت هم بذروه تدویر
بالای مولود از حد اعتدال بگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در حضیض بود بالایش در غایت کوتاهی

بود و اگر در

بود و اگر چه طالع از اوایل برج بود مولود دراز بالا بود و در اواخر کوتاه و در اواسط باعتدال
و اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی بود مولود فربه بود و جنوبی لاغر اندام **فایده** اگر عطارد
و قمر هر دو یکی ساقط باشند و از طالع و صاحب طالع مولود سوداوی و دیوانه باشد خاصه در برج
بهیمی و مولود بیبخت احمق و جاهل باشد و اگر نحسان بدیشان ناظر باشند مولود را امراض
دماغی و صرع حاصل شود و اگر طالع روزی بود و زحل از وتدی باشد از اوتاد طالع مولود دیوانه باشد
و اگر سعدان از طالع ساقط باشند و تدبیر حال نحسان نامقبول و ضعیف مولود احمق باشد
خاصه که در بروج بهیمی باشد **فایده** اگر نیرین در طالعی از بروج مذکر باشند در طالع مردان
در خواست و مردانگی بیفزاید و در طالع زنان مایل گرداند ایشان را بفعلهای مردانه و اگر
نیرین در بروج مونث باشند در طالع مردان ایشان را مایل گرداند بافعال زنان و در طالع
زنان ایشان مایل باشند بافعال مردان بودن زهره و مریخ در برج مذکر در افزاید آنچه گفته شد
در افعال مردان و زنان خاصه که قمر هم دران برج بود و اگر در بروج مونث باشند در تانیث
زنان زیاده کند و مردان را بافعال زنان آرد و اگر طالع مرد عقرب بود و زهره در طالع و نحسی
بدو ناظر بود مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد و اگر مریخ در ثور باشد و طالع ثور باشد حکم جاری
بود و اگر زن را طالع بدین صفت افتد از عقرب یا ثور آن زن لباس مردان پوشد و بطریق
مردان زید و اگر عطارد و زهره و مریخ در بروج مونث باشند مثل سنبله یا حوت یا عقرب
و زحل بدیشان ناظر بود بعداوت مولود اگر مرد باشد عنین باشد و اگر این دلایل در برج مذکر
باشد و مولود زن باشد عقیم بود و بمردم بی رغبت بود خاصه در سنبله یا میزان که هر دو برج
عقیم اند و اگر این دلایل بعضی در بروج مذکر باشند و بعضی در بروج مونث و بعضی در هفتم مولود
فاعل و مفعول باشد بودن زهره و مریخ در بروج مونث و عطارد با هر دو ناظر و یکی ازینها
در ششم طالع مولود بغلامان و خدمتکاران مایل بود و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت
بود و اگر این دلایل یا بعضی بصاحب نجم یا بصاحب یازدهم نگرند مولود عاشق شود بر امردان

واگر این دلایل در بروج مذکر باشند و طالع ناظر مولود غلو داشته باشد در عاشقی و اگر عطارد
در خانه مریخ مولود دلیر باشد در عاشقی و اگر در خانه زهره باشد عاشقی بیشتر و بستر کند
و اگر خانه عطارد بود عاشق او بر توسط بود و امردان او را دوست دارند و اگر صاحب طالع در هفتم
بود با زهره و آن برج بهیمی بود مولود بحیوانات مباشرت کند **فایده** و باید دانست
که رب اول مثلثه بر ثلث اول از عمر مولود و رب دوم دلیل ثلث دوم و رب سوم دلیل
ثلث آخر پس هر کدام ازین سه دلیل که در صورت طالع قوی تر باشند اول احوال مولود در مدت
تربیت او بهتر کند و ارباب مثلثات هر دوازده را حکم همینست و ازینجاست که بعضی مردم
در اوایل عمر درویش و تنگدست می باشند و در اواسط یا در اواخر غنی و خوشحال می گردند و برعکس
فایده اگر مستولی بر درجه طالع زحل باشد و قوی حال بود مولود دور اندیش و زیرک
و صاحب رای بود و صبور و متحمل و رازدار و محب بزرگان و اجداد و آبا باشد و مایل بزراعت
و عمارت بود و اگر ضعیف باشد ممسک بود و حاسد و کینه دار و ستیزه کار و دون همت و طامع
و خوار و رنج کش و تنگدل و اندرون دارد در بدر و جد و قبیله و استادان مشفق نباشد و اگر
مشتری متصل بزحل باشد مولود مطیع مشایخ باشد و علما و اهل ورع و سخی و عزیز و نیکو رای
و خوش خلق و صادق القول و اگر مشتری ضعیف بود مولود معالج بود و عزیمت خوان و مزور
و با طمع و اگر مریخ بزحل متصل بود مولود بی ادب و محنت کش و بددل بود و مانع خیرات شود و کاهل
و دشمن مردم نیک بود اما حاجت مردم روا کند و اگر مریخ ضعیف بود مولود دزد و راه زن بود
و خاین و ظالم باشد و از خدای نترسد و از شر و جور باک ندارد و بی شرم و بی نام و ننگ باشد
و اگر زحل نیز بدحال باشد مولود کور و شکاف و مردم کش باشد و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره بود.
و اگر زهره با زحل بود مولود مایل صحبت زنان باشد و کارهای نیک و صحبت مشایخ دوست دارد
و حاسد باشد و با مردم کم الفت گیرد و ضعیف زندگانی بود و اگر زهره بدحال بود مولود حریص باشد
بصحبت زنان و بی تمیز بود و با سره زنان و زشتان صحبت دارد و فاسق و فاجر بود و اگر عطارد

بازحل بود

با زحل بود مولود تلخ سخن باشد و عاقل و علم هندسه و نجوم و طب و علوم دقیقه داند و اگر عطارد
ضعیف بود مولود در احتقر کردانند و دشمن اقربا بود و ساحر و کاهن و تعویذنویس و فریبنده
و محیل بود و استیلای باقی کواکب بر درجه طالع بهمین قیاس سخن راند و احکام نویسد و بعد از آن
که ضعف و قوة و اتصال ایشان بیکدیگر نیکو ملاحظه نموده باشد **فایده** هر گاه که درجه طالع
و مستولی بروی و صاحب طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعادة و صاحب وی
قوی حال باشند و نحوس از ایشان ساقط مولود در اکثر اوقات تن درست باشد و قوی
حال و متنعم و آسوده و محترم و توانگر و مقبول خلایق و اگر دلایل ضد این باشد حکم برضد بود و اگر
بعضی قوی باشد و بعضی ضعیف حکم بر توسط حال نماید و اگر صاحب طالع یا قمر از سعد باز کردد
و بسعدی متصل شود مولود از اول عمر تا آخر عمر بخوشی کذراند از آن جهة که انصراف دلیل
از کوکبی دلیل اوایل عمر است و اتصال بدیگری دلیل اواخر عمر و هر قرار که میان اتصال و انصراف
افتد دلیل اواسط عمر بود و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف شود و بنحسی دیگر متصل کردد
احوال مولود از اول عمر تا آخر عمر بزحمت کذرد و اگر از نحس منصرف شود و بسعدی متصل شود اواخر عمرش
خوشتر باشد و اگر از سعد منصرف شود و همچنین متصل کردد اول عمرش خوشتر باشد و این حکم را
در هر دوازده خانه طالع نگاه باید داشت و هر گاه که درجه طالع کوکبی از کواکب ثوابت که در عظم
اول یا دوم بود موافق درجه طالع مولودی بود یا درجه قمر او موافق درجه عاشر او شود آن مولود
سعادتی عظیم و دولت بزرگ بیابد افزون از کار و بار حد و لیکن عاقبت آن بد باشد خاصه که آن
کوکب بمزاج نحس بود **فایده** اگر سال قران علویین یا قران سعدین در حوت ولادتی واقع شود
و دلیل طالع ولادت قوی باشد مولود صاحب منصب شود و حاکم کردد و اگر قران در سال ولادت
نحسین در سرطان افتد حکم برضد باشد و مزاج قران نحسین مانع سعادت طالع مولود شود
و ازین جاست که مولود باشد که طالعش ضعیف بود و او خوشحال باشد و برعکس و اگر درجه
طالع مولودی موافق درجه سعدی افتد در طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب دولتی

تا درجه عاشرش موافق آن سعادت مولود از طبیعت آن سعد دولتی یابد و اگر بجای سعد نحس باشد
حکم برعکس باشد اگر در وتد طالع مولودی اجتماع کواکب اتفاق افتد مولود به ولایتهای عظیم رسد
و قوی داخل و خارج او بکمال باشد و در هر خانه از دوازده خانه طالع که کواکب در وی جمع آیند
مردمان مولود رغبت جهت طبیعت آن خانه نمایند و هر کوکب که قوی تر بود و مقبول رغبت کنندگان
از منسوبات او باشد مثلاً اگر کواکب در طالع جمع آیند و عطارد اقوی بود حکما و فصحا و منسوبات
عطارد نزد او تردد کنند و جمع آیند بسبب هنر و عقل و کیاست و علوم مولود و امثال آن
اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد نایبان و وکیل و بیاعان پیش او بسیار آیند
جهت معامله و بیع و شری و امثال اینها و باقی خانهای طالع برین قیاس اگر آفتاب در وتد طالع
بود مولود حاکم شود خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک خود و صورت مولود با هیبت بود و اگر
قمر در ولایت شبی در طالع بود و صاعد و شمالی صورت مولود پاکیزه و خوب بود و حاکم یا نایب حاکم
گردد در شهر که قمر یا آفتاب منسوب است اگر مریخ بر درجه طالع مولودی افتد یا نزدیک بدرجه طالع
در سر و روی مولود زخم و نشانها باشد یا بر دندان او و مولود مشهور بود و خصومت کند و غلبه جوید
و صورتش بصورت ترکان ماند و مردانه باشد و علم سلاح نیکو داند و اگر نامقبول بود خیانت
باشد و بی وفا و فتنه انگیز و مریخ در هر برج که باشد از خانهای طالع و ضعیف بود مولود خاصیت
بود از منسوبات آن برج اگر زحل در طالع بود بر روی مولود خالها و علامتها بود و پیوسته
ترش روی بود و اندوهگین مگر اتصال کوکبی مانع این حال گردد و اگر نامقبول بود زشت
روی بود و اگر مولود را مشتری در طالع باشد دین دار و با اعتقاد باشد و عابد و امین
و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو ناظر باشد قوی تر بود و پیشوای قوم گردد و خلایق
بدو رغبت نمایند و اگر مشتری ضعیف باشد بد اعتقاد باشد ولی طاعت خاصه که عطارد ساقط
بود و اگر زهره در طالع بود مولود پاکیزه و خوب صورت و راغب باشد بزنان و مناکحت
و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در اسلام با اعتقاد بود و موسیقی داند خاصه که در

خانه خود

خانه خود باشد یا خانه مشتری و اگر عطارد در طالع بود مولود فصیح باشد خاصه که مقبول بود
و اگر راجع باشد متنزل الحال بود و شوریده رای خاصه که برج منقلب باشد و اگر در خانهای
زحل بود مولود حکیم و منجم بود خاصه که زحل با او ناظر بود و اگر عطارد بد حال بود مولود فال گیر بود و زراق
و راه نشین و اگر عطارد در خانهای مشتری بود مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت نمایند
و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در خانهای مریخ بود مولود عوان گردد و ظالم و خاین و اگر منحوس بود
شاعر شود و کاهن یا دزد و رهزن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بود امیر لشکر گردد و اگر در خانهای
زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و اگر زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول و ظریف
و خوش سخن و اگر عطارد در خانه خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و عالم
و عاقل و مصنف در علوم و بغور چیزها رسد و داننده علوم دقیقه بود و اگر در جوزا بود خط و فصاحت
و بلاغت او بکمال رسد و در هندسه مصنف شود و اگر عطارد از طالع ساقط بود یا در برج
بیمی بود و برج بی آواز مولود سخن نیکو نتواند گفت و در زبانش خلل باشد و اگر در عقرب بود بدتر
باشد و در سخن گفتن آب از دهانش رود و راس اگر در طالع بود دلیل اجابت دعا بود و طلب زهد
و تقوی و معرفت خدای و گفتن سخنان غیبی خاصه که سهم الغیب در طالع بود و دلیل صحت و سلامتی
مولود بود و اگر ذنب در طالع بود خلاف آن بود و مولود بیمارناک بود و زرد چهره و با عیب
و بد زبان و بد بیان نکوی و دروغ زن و در اعضا یا چشم او خللی باشد **فایده** دلایل خانه دوم
همین است و مستولی بر دو سهم السعادة و سهم المال صاحب هر دو و مشتری و کوکبی که در وی بما
بود و ارباب مثلثات بودن صاحب دوم در طالع مولود را مال و معاش بی رنج و مشقت
بدست آید و اگر مقبول بود بماند و اگر نامقبول بود یا راجع زود برود و در وبال و هبوط مال از
خیانت و دروغ و کارهای بد حاصل کند و اگر در برج ثابت بود ممسک بود و در برج ذو جسدین
فرحش باندازه بود و اگر صاحب طالع در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال بود و کاسب باشد
و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر صاحب دوم در طالع بود در بروج منقلب فرج

باسراف بودن زحل در دوم دلیل تحمل است و مشتری دلیل کرم و مریخ و آفتاب هم چنین
و زهره و قمر خرج باندازه **فایده** دلیل خانه سیوم همین خانه است و صاحب او و مستولی
و سهم الاقربا و صاحب او و زحل و قمر و زهره و ارباب مثلثات سعادت این دلایل سعادت
برادران و اقربا است و نحوست دلایل نحوست دلیل ساز کاری با ایشان است و طلب یکدیگر
و رسانیدن منفعت و رافت بهم بود و دلایل مساوات دلیل کثرت برادران و خواهران
و خویشان باشد اگر سعود درین خانه باشد خاصه مشتری قدم مولود با اقربا مبارک باشد
عطارد درین خانه دلیل رای و تدبیر خویشان بود و مولود از حکمت چیزها موزد و تجارت کند
فایده دلایل خانه چهارم همین خانه است و صاحب او و مستولی بر او و سهم الابا و
و صاحب وی و آفتاب و زحل و زهره و کوکبی که در وی باشد مسعود بودن دلایل سعادت مولود بدر
بود و سلامت و توانگری و عز و جاه و تربیت مولود از پدر و بودن دلایل پدر او تا در زیادتی دولت
و شهرت پدر بود و حصول املاک و مقامهای عالی و آبادانی و سعادت حال مولود در عواقب
امور و اگر صاحب طالع بدین خانه ناظر بود مودت دلیل سعادت بود و والدین را از جانب
مولود و بعد او مودت باکراه در خدمت ایشان بود و اگر دلیل از همدیگر ساقط بود جدایی افتد
میان مولود و ابوین و اگر مریخ نیز مرکز این خانه افتد و بد حال بود دلیل موت پدر [illegible]
بود اگر برج مذکر باشد و اگر برج مونث باشد مادران و حکم ذنب همین باشد و اگر زحل باشد
دلیل رنج و مشقت آبا باشد بودن مشتری درین خانه دلیل عمارتها بود و ساختن مساجد و مدارس
و دلیل توانگر شدن آبا و مبارک بودن قدم مولود بدیشان بودن آفتاب درین خانه دلیل [illegible] نعمت
پدران بود و تنگ حالی مولود و ساختن عمارتها و اگر صاحب طالع مریخ ناظر بود بنظر قبول مولود
در مقام اکابر و حکام نشینند و چون این خانه مسعود بود مولود هر چند پیر شود کارش بالا
گیرد و زهره درین خانه دلیل فرح و مناکحت پدر باشد محترق شدن زحل و زهره درین خانه دلیل
آفت پدر مولود باشد خاصه که قمر تحت الشمس یا بزحل بد حال بود و احتراق مریخ درین خانه همین حال دارد

ودرین خانه اگر مسعود بود و زهره با او باشد خانها منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض
بیرون آید و خاصه که برج آبی بود و اگر صاحب رابع از رابع زایل بود مولود از وطن دور افتد
و بشهری ساکن شود که بدان برج منسوب بود و اگر درین خانه بود مولود در شهر خود ساکن گردد
فایده دلایل خانه پنجم همین خانه است و صاحب او و مستولی بر وی و سهم الاولاد و صاحب وی
و آفتاب و زهره و قمر و ارباب مثلثات و کوکبی که در وی بود سعادت این دلایل و بودن
در ربع مذکر دلیل بسیاری فرزند است و اکثر نرینه خاصه که دلیل قوی مذکر بود و اگر دلایل درین حد
اگر خانه پنجم بروج آبی بود بسیاری فرزند است و اگر بروج عقیم بود و آن اسد و سنبله است
فرزند کم باشد اتصال صاحب پنجم بصاحب هفتم دلیل فرزندان است از جهت اتصال
بصاحب ششم دلیل فرزندان است از کنیزان اگر یکی از زهره و مریخ بصاحب پنجم نگرد
یا درین خانه باشد یا با صاحب طالع ممازجت کند فرزندان از معشوق حاصل شوند اگر دلایل
فرزند میان طالع و عاشر بود و سابع در سن وقوف و میان سابع و رابع در کهولت و میان
رابع و طالع در پیری اگر زهره درین خانه بود یا ناظر بدین خانه یا بصاحبش مولود بسیار طرب
باشد و با فرح و هزل و عاشق پیشه باشد خاصه که عطارد با زهره ناظر باشد و اگر مریخ بود
فسق و فجور بسیار کند و عشق بازی فاش کند و دلیرانه و اگر زهره در نجم [illegible] بود و صاحب این خانه
باشد و نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع یابند **فایده** دلایل خانه
ششم همین خانه است و صاحب او و مستولی او و سهم المرض و صاحب وی و قمر آن کوکب
که درین بیت بود و ارباب مثلثات او پس اگر این دلایل با اکثر او مسعود باشند و قوی حال و بهم
ناظر و نحسان ساقط دلیل صحت و سلامتی مولود باشد و پاکی از عیبها و اگر نحس باشند حکم
بر ضد و نحوست این دلایل بزحل بیماری از طبیعت زحل باشد و بمریخ از طبیعت مریخ و اگر
دلایل بموضع بدحالی باشند بیماری یا عیب بدان عضو باشد که بدان برج منسوب است و اگر صاحب
طالع درین بیت باشد مولود خود سبب رنج خود شود و اگر صاحب این خانه در طالع باشد

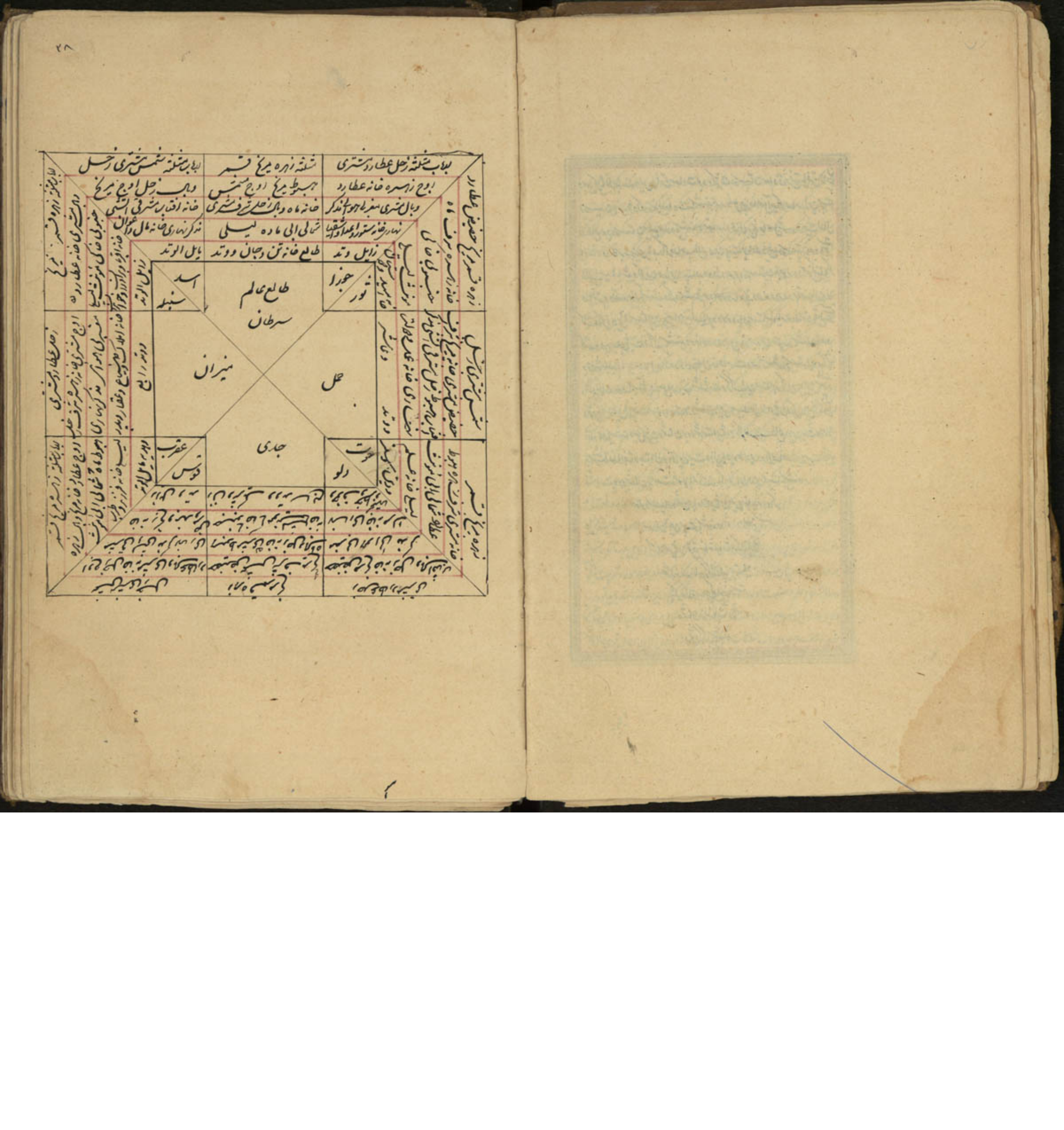
مولود در بیشتر اوقات تن درست بود و حفظ مزاج کند بودن نحسان درین خانه دلیل
بیماری و عیب و سعدان بضد اگر زحل درین خانه محترق شود فساد چشم از آمدن سیاه بود
و احتراق مریخ درین خانه دلیل فساد چشم از آهن یا آتش بود و رسیدن زخم و دواهای تیز
و اگر آفتاب درین خانه منکسف شود مولود نابینا گردد خاصه که در عقده ذنب و اگر شمس با ذنب
بود و کسوف نباشد رگها و آبه در چشمها پیدا شود و قمر را با ذنب و خسوف حکم همین است
اما کمتر از آفتاب و بودن قمر بقران زحل درین خانه آب در چشم پیدا شود و اگر قمر ناقص النور بود
نقصان بصر باشد یا سفیدی در چشم و اگر قمر بقران مریخ بود رگهای سرخ پدید آید چون
سبل و ناخنه نظر آفتاب با نحوس بمودت چشم احول شود و بعداوت دلیل نقصان بود و اگر این
احوال شمس را بود چشم راست و قمر را چشم چپ دلیل بندگان سیاه زحل است بندگان
ترک مریخ و اگر دلایل بندگان در برج مذکر و ربع مذکر بود غلامانش بسیار باشند خاصه که هشتم
برج مذکر بود **فایده** دلیل خانه هفتم همین خانه است و صاحب و مستولی و سهم التزویج و صاحب او
و قمر و زهره و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه باشد و در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل
باشند پس اگر دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر و میان این دلایل و طالع نظر مودت باشد
دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت و برخورداری و اگر دلایل در اوتاد باشند دلیلست بر کثرة
نکاح خاصه با قبیله اکابر اگر دلایل زن در طالع مرد افتد زنان مطیع و زیر دست
او شوند و اگر دلایل مرد در هفتم زن افتد عکس باشد اگر زحل درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه
که در آخر برج بود و مغربی بود و اگر مشتری بود زن او میانه سال و عفیفه باشد و اگر زهره بود
زن جوان خواهد خاصه که در اول برج باشد و اگر مریخ بود زن بی شرم بود و شاید که ترک
باشد و اگر در آخر برج بود یا مغربی بود زن پیر خواهد و اگر عطارد درین خانه بود زن کدبانو
و زیرک و دانا بود و اگر آفتاب بود زن سرکش و حاکم و سلیطه و اصیل بود و اما هر کوکب که دلیل
زن بود اگر مشتری بدو ناظر بود صالحه و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بی شر بود

واگر دلیل زن

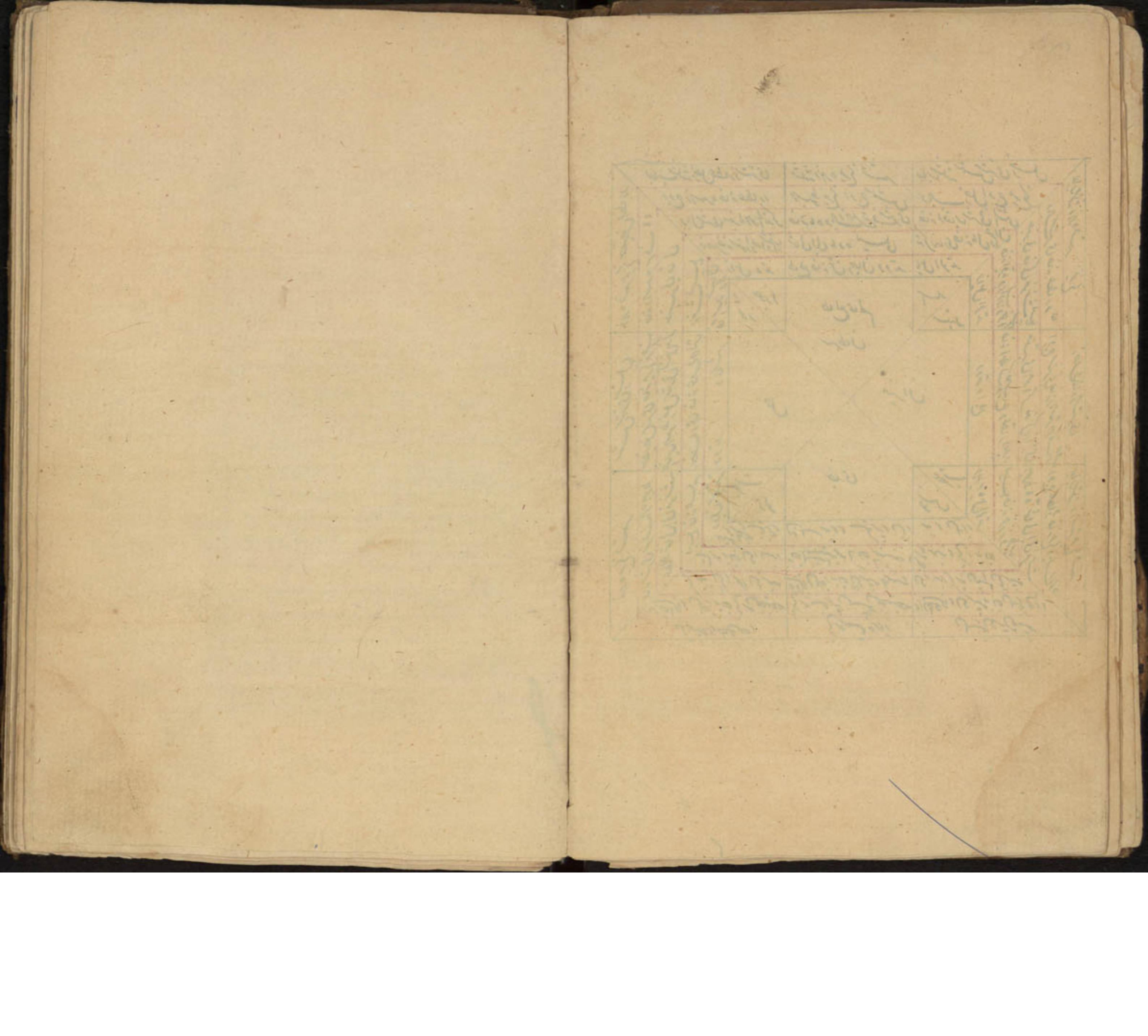
و اگر دلیل زن در حظوظ یا در اوتاد بود زن از معروفان باشد و در زایل الاوتاد متوسطان
و در زایل الاوتاد از اراذل و اگر دلایل در اوتاد باشند زن بسیار خواهد خاصه که هفتم ذو جسدین
باشد و در زایل زن اندک خواهد خاصه که برج ثابت بود و بعضی گویند اگر دلایل در اوایل
بروج بود زن اندک خواهد و در اواخر بروج زن بسیار خواهد و اگر صاحب هفتم محترق بود زن
مولود بمیرد یا بیمارناک باشد و اگر راجع بود جدایی کند و بی وفا بود و اگر قمر در طالع مردان میان
اجتماع و استقبال افتاده باشد مولود در جوانی زن کند و اگر در میان استقبال و اجتماع
واقع شده باشد در پیری زن خواهد و در طالع اگر آفتاب فوق الارض باشد در جوانی شوهر کند
و اگر تحت الارض بود در پیری شوهر کند دیگر اگر صاحب و مستولی خانه هفتم بصاحب و مستولی
طالع ناظر بمودت مولود را خصومت کم افتد خاصه که سعدان باشند و اگر بعداوت نگرند خصومت
بسیار افتد خاصه که نحسان باشند و اگر دلایل هفتم در طالع بود یا در دوم طالع خصمان یا مال بدست
مولود افتند و اگر بر عکس بود او بدست خصمان افتد یا مال **فایده** دلایل خانه هشتم
این خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الموت و صاحب و مستولی او و کوکبی که درین
خانه باشد اگر این دلایل یا بیشتر نیکو حال باشند و بهمدیگر ناظر و از نحوس پاک مرگ مولود طبیعی
باشد یعنی بتمام عطیه که خدا برسد و مولود پیوسته در امن و راحت فراغت باشد و بی نکبت
زندگانی کند و اگر این دلایل نحسی منحوس باشند موت از طبیعت آن نحس حادث شود پس اگر
آن نحس زحل بود موت از بیماری منسوب بزحل باشد و برین قیاس احتراق صاحب هشتم در مرکز
هشتم یا در مرکز غارب یا درجه ششم دلیل موت باشد از حرارت یا از آتش یا از گرما یا سموم
و باشد که از غضب ملوک بود خاصه برج آتشی بود و اگر صاحب طالع و هشتم بصاحب هفتم
منحوس شود و سعدان ساقط شوند مولود بدست دشمن هلاک شود و اگر صاحب طالع و قمر منحوس
باشند بمریخ در طالع یا در ثامن مولود در بیابان هلاک شود خاصه که برج هشتم اسد یا جدی بود
و اگر نحسی در دوم بود و بد حال بود و نحسی دیگر منحوس کرده و عطارد هم منحوس خاصه که برج دوم آبی

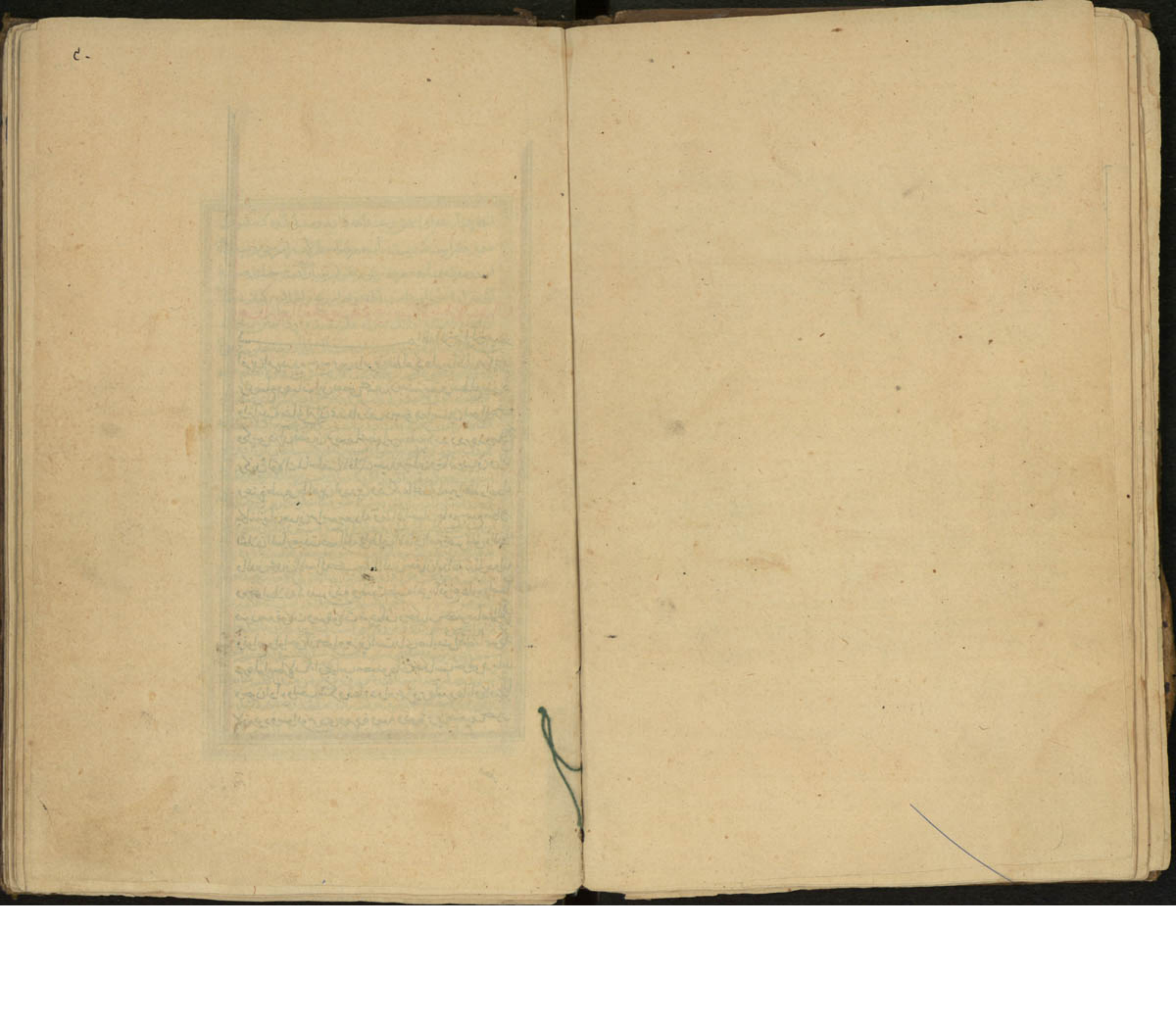
یا خاکی بود و خانه هشتم و صاحب او بد حال بود موت مولود از دار و بود خاصه که طالع حمل بود
یا میزان و اگر سعدی بدوم ناظر بود یا هشتم دفع مضرت کند دیگر اگر سعدی بمواضع خوف
مستولی شود مکروه از کسانی رسد که توقع نباشد و اگر نحسی مستولی بود مکروه از کسانی رسد که متوقع
باشد و هر کوکب که درین خانه بود نکبت و مکروه از طبیعت خود رساند دیگر اگر صاحب هشتم در
رابع بود و بصاحب دوم پیوندد مولود میراث یابد از پدران و برین قیاس فایده دلایل خانه
نهم همین خانه است و صاحب او و مستولی و سهم سفر و صاحب او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری
و ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت بود پس اگر این دلایل قوی باشند و بعید بر ناظر دلالت
بر سفرهای نیکو نافع و رغبت مولود باموختن علوم و پاکی مذهب و اعتقاد صحیح و دین خواهی
خوب و اگر دلایل بخلاف این بود حکم برخلاف این باشد و اگر صاحب این بیت ازین بیت
بود یا در طالع مولود سفرهای بسیار کند برغبت و آموختن علوم بروی آسان بود و باشد که علوم
در سفر تحصیل کند و اگر صاحب طالع درین بیت بود سفر بسیار کند بی رغبت و رنج و زحمت
بیند و در تحصیل علوم کاهلی کند و اگر ناقبول بدتر باشد فایده دلایل خانه دهم همین خانه است
و صاحب او و مستولی بروی و سهم العمل و سهم السلطان و صاحب هر دو بروز آفتاب و بشب
قمر و عطارد و مریخ شریک این دلایل گیرند و ارباب مثلثات و کوکبی که درین بیت باشند
پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بعید بر ناظر مولود با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت یابد
و معروف و مشهور گردد و این خانه و صاحب وی و زهره و قمر و سهم الام و صاحبش دلیل
مادرند خوشحالی این دلیل دلیل نیکویی حال مادر بود و اگر این دلایل با دلایل پدر ناظر باشند
بمودت میان ایشان موافقت زیاده شود و سازگار باشند بهم و مولود تربیت نیکو یابد
و حال شغل و علم و صنعت مولود از دلایل این بیت و کوکبی که درین خانه باشد باید نمود فایده
دلایل خانه یازدهم همین خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم الاحباب و صاحبش
و زهره و مشتری و ارباب مثلثات و کوکبی که درین خانه بود پس اگر این دلایل قوی حال باشند

و بعید بر ناظر بمودت دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و تمتع یافتن از ایشان
و رسیدن بامیدها و اگر ناظر بعداوت باشند بجهد و سعی چیز حاصل آید اگر صاحب این بیت
در طالع بود دوستان مطیع مولود باشند و مقاصد وی بی رنج حاصل شود و از بیت المال
پادشاه و اکابر روزی یابد و اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود مطیع دوستان بود و پیوسته
طالب امیدها باشد و اگر صاحب این بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر
در هشتم بود قصد مولود کنند و اگر در ششم بود مولود را رنجه دارند و در دوم قصد مال مولود
کنند و اگر دلایل دوستان در برجهای منقلب بود مولود را دوست بسیار بود اما زود قطع دوستی
کنند و در برجهای ثابت اندک باشند و وفادار و در بروج ذوجسدین متوسط باشند در عدد
و در شتاب فایده دلایل خانه دوازدهم همین خانه است و صاحبش و مستولی و صاحبش
و سهم الاعدا و صاحبش و زحل و ارباب مثلثات و کوکب این بیت پس اگر این دلایل مسعود باشند
و قوی حال دلیل فراغت مولود است از دشمنان و ایمنی و سلامتی از ایشان و اگر دلایل از اوتاد مایل
الاوتاد باشند دلیل کثرت دشمنان بود و شهرت ایشان و اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود
بدست اعدا افتد و بدتر آن بود که این بیت وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب این بیت در طالع
بود دشمنان بدست مولود افتند و اگر نحسان درین بیت باشند
مولود بسیار دشمن بود و از ایشان ایمن نباید بود و اگر
سعدان درین بیت باشند و دشمنان بعضی باشند
که از ایشان توقع نباشد و شاید که از ایشان
ضرر نرسد اما هر کوکب که درین بیت بود
بنگرند که او صاحب کدام خانه است
دشمنان از منسوبات آن خانه
و آن کوکب باشند



طالع عالم
سرطان
میزان
حمل
جدی
اسد
سنبله
جوزا
ثور
عقرب
قوس
حوت
دلو





هذا رسالة شريفة في صنعت الاسطرلاب وله

بسم الله الرحمن الرحيم

آفرین آفریننده خرج برین را برین نظام که علم ساکنان مرکز زمین
بر اوضاع وهیات این بعضی متحن وبعشر یقین مطلع شود
واز آینه مثالی ازان بمقدار کف دستی در آستین احوال عرش
وکرسی در آن تضمین بر صفایح ضمایر منطبع کردد ودرود وسلام
بر کزیدهٔ لولاک لما خلقت الافلاک سید مرسلین وخاتم نبیین وبر آل
وعترهٔ طیبین طاهرین او ودرین وقت که عالیجناب امیر اعظم اعدل
یکانهٔ زمان مبین مراسم معدله ومناهج احسان جامع جمیع مکارم
اخلاق السایر صیت فضایله فی اطراف الآفاق امیر شمس الحق والدوله
والدین محمد بن الامیر الکبیر جلال الدین جقمان ابد الله تعالی دولته
ورحم اسلافه که نفس زکیه وطینت طیبه اش بانواع علوم واصناف
فنون معقولات ومنقولات شرعیات وحکمیات خصوصا علم القرآن
وتوابع ولواحق آن متحلی ومزین است رای صایبش اقتضا نمود که
در علم اسطرلاب که از عجایب مصنوعات حکماست خوضی فرماید
وچون اداء واجب شکر ودعاء دوام عمر او بر عامه رعایا وکافه برایا
لازم بود وسوابق مردمی ومروة ومنه وقوة برین ضعیف حقیر

احقر

احقر عباد الله ابی اسحق بن عبد الله دارد وممدنی شده که مکنون
ضمیر فقیر است که بیست باب معرفت اسطرلاب را شرحی نویسد چه
این دو منزله بمثابه معرفه رقوم تقویم بسیار آنست چنانچه صنعه
آن بمنزله استخراج واستنباط تقویم از زیج واطلاع بر کیفیه مطابقه
آن وضع با هیئه افلاک بمنزله علم رصد وپرداختن زیجات
واین طبقه رساله در صعوبت واشکال اعلی درجه علوم ریاضی است
ومو قوف بسی علوم از حکمه بحیث لایرده کل وارد ولا یطلع علیه
الا واحد بعد واحد ولهذا متقدمین حکما در نشر آن بر صفایح
روزکار ضنت نموده اند ودر قسمی که محتاج الیه است نسخه
مهذب نبود وبعضی از اخوان صدق معرفت ساختن آن اقتراح
مینمودند حکم وقت اقتضا کرد که در این قسم رساله مرتب بر مقدمه
وچند فصل بنام مبارکش نوشته شود تا شکر مکارم بزرکانه از آن
بر روی روزکار باقی ماند وهر قابلی فاضل مستعد که از آن نفعی کیرد
بدعای دوام دولت وخلود مدة حشمت وجاه وعظمت او وفرزندان
دولتمند جوانبخت خردمند قیام نماید انه ولی الاجابة وبیده زمام
التوفیق مقدمه اجزاء اسطرلاب حلقه است که حلقه وام
که آنرا عجره خوانند وبر وکرسی است که عروه در آن باشد وام
مشتمل بود بر سه صفیحه بجهة مبادی شش اقلیم ویک صفیحه آفاقی
سازند چهار ومناسب افتد که بر روی دیکر ش مبدا اقلیم سابع بود
وبر روی صفایح عنکبوت وکفته اند نعلط دو صفیحه باید تا
متشبک آن استوار آید ومشتمل باشد بر منطقة البروج که مدار

آفتابست وشطایا مواضع کواکب ثابته بحسب عروض انها در شمال
وجنوب وبر ظهر ام عضاده نا دعین ارتفاع وقطب وفلس وفرس
وشرح همه درین فصول کرده شود بتوفیق الله وجوده **فصل**
اوّل ام آنست که اول طوقی بسازند محکم دو روی وهموار
متساوی متوازی ودو سطح محدب ومقعر شین نیز همچنین وبر جانبی
ازان کرسی بدان وجه که عروه وحلقه وعلاقه بران ترکیب کنند
وبر یکروی او دایره بکشند منقسم بسیصد وشصت درجه
ودایره دیگر محیط بر آنها وبینهما باقسام پنج پنج جهة سهولة شمار
وبالای دائره دیگر برای درجات بروج هم پنج پنج وبر زبر همه
دائره دیگر برای تقسیم بروج دوازده گانه بس باد ودائره که بر دو
جانب این روی بود مجموع پنج دائره متوازی باشند برین صورت

وجهة تسهیل این تقسیمات استاد ابو ریحان چنین فرموده که اول
هر ربعی را بسه بخش کنند جهة بروج بس هر برجی را بسه بخش بس هر

ربعی به نه قسم شود اما بدانکه تقسیم قوس بسه بخش بطریق هندسه
میسر نیست چنانکه در مجسطی مسطور است بس فرمود که هر بخشی
از اقسام نه گانه بدو نیم کنند وتقسیم بدو نیم میسر است
بشکل الط از مقاله ثالثه اقلیدس بس هر ربعی هشتده قسم
شود باز هر قسمی از اقسام هشتده گانه در دو ودو پنج کوچکترین بر
پنج قسم کنند بس ربعی نود قسم شود وجمیع دائره بسیصد
وشصت وبدانکه تقسیم قوس بر پنج بخش بطریق هندسه میسر
نیست بپرکار باید کرد والله اعلم **فصل دوّم** در رسم دائره
مدار رأس الجدی ودائره مدار راس الحمل والمیزان ودائره مدار
رأس السرطان در بطن ام صفایح استوار وهموار تعبیه باید کرد
بنوعی که هیچ خلل نباشد وصفایح را در عنکبوت بنوعی که بخنند
بطورها استوار میکنند آنچه دقیق استاد انست انکه در کناره
صفایح زیادتی بگذارند وجای آن در زیر طوق بسازند
چنانچه تقسیمات که در طوق است یعنی تقسیم دائرهاء جزء
بسیصد وشصت بدان رخنه منخرق نشود بلکه بقدر غلظ
عنکبوت از طوق سالم بماند وبعضی صناع سوی در ام سازند
ودر صفایح سوراخها که سود دران استوار شود وصفایح بخنند
وبهر حال غرض انکه صفایح بر یک قرار باشد وخط نصف النهار که
در انها استخراج کنند وخط مشرق ومغرب با خط نصف النهار که
~~در انها استخراج کنند وخط مشرق ومغرب با خط نصف النهار~~
ومشرق ومغرب که در ام مستخرج شده باشد مطابق باشند یعنی

خط نصف النهار مسامت عرصه باشد و خط مشرق و مغرب با او بر
زوایاء قائمه و عنکبوت بر روی صفایح در آمد بران وجه که وجه
عنکبوت و روی طوق که تقسیم کرده شده در یک سطح مستوی
باشند و عنکبوت در داخل طوق اسان بکردد و جای خلل و فرجه
نماند پس دائره بر محیطات صفایح رسم کنند بر مرکز صفیحه آن
مدار راس الجدی بود در اسطرلابات شمالیه یعنی اسطرلابات
شمالیه یعنی اسطرلابی که باعتبار قطب شمالی وضع کرده باشند
و آنچه باعتبار قطب جنوبی وضع کرده باشند آن دائره که بر محیطات
صفایح باشد مدار راس السرطان بود و جهة استخراج مدار راس
الحمل والمیزان بعد ما که خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب
کشیده باشند مدار راس الجدی بچهار قسم متساوی شود یکقسم
آنرا بپانزده بخش کنند پس بخشی شش درجه افتد چهار بخش
ازان که بیست و چهار درجه باشد که قریب بمقدار میل کلی است
یعنی بعدی که در کره میان مدار راس الحمل والمیزان و میان هر یک
از مدار راس الجدی و راس السرطان یعنی میان معدل النهار
و میان فلک البروج جدا کنند و وجه جدا کردن آن چند سه
در شکل از مقاله چهارم اقلیدس معلوم است پس در نهایة
چهار بخش ازان پانزده بخش که بر جانب نقطه ان نقطه ربع واقع باشد
خطی مستقیم بکشند متصل بنقطه که نهایة ربع مجاور آن بخش
باشد پس هر اینه آن خط با خط نصف النهار یا خط مشرق و مغرب
تقاطع کند پس مرکز صفیحه تا این نقطه تقاطع فتح پرکار بکشایند

ودائره

و دائره رسم کنند مدار راس الحمل والمیزان باشد بار دیگر
با مدار راس الحمل والمیزان همین معامله کنند که با مدار راس الجدی
و خط مستقیم بکشند و هر آینه با احد الخطین تقاطعی کند و بر مرکز
صفیحه تا آن تقاطع فتح پرکار کرده دائره زنند مدار راس السرطان



باشد برین شکل
و از مدار راس الحمل
والمیزان استخراج مدار
راس الجدی توان کرد
بانکه چون از ربعی چهار
بخش از جمله پانزده
بخش جدا کنند و از نهایة آن ربع خط مستقیم با آخر آن چهار
بخش کشند یعنی وتر پانزده بخش بخش و آنرا و خط نصف النهار
یا خط مشرق و مغرب را اخراج کنند تا ملاقی شوند نقطه ملاقات
بعد مدار راس الجدی باشد از مرکز صفیحه پس مدار راس
السرطان را بطریق کذشته استخراج کنند و اگر اولین دائره را
مدار راس السرطان اعتبار کنند آنکه مدار راس الجدی بود
مدار راس الحمل والمیزان آنگاه استخراج مدار راس الجدی بهمین طریق
برین شکل

وصورت فصل سیوم

در رسم دائرة البروج
بر عنکبوت چون
عنکبوت

باشد پس اینجا بعد مدار راس الحمل والمیزان

مساوی صفایح است در و مدار راس الجدی رسم کنند پس
دو قطر او متقاطع بر زوایا یاء قایمه بکشند و ان دو خط اب
جد بود بر مرکز ه متقاطع پس ه د ط ح از یک خط در دو جانب
مثل نصف قطر مدار الحمل و المیزان جدا کنند و ه ا از خط دیگر
مثل نصف قطر مدار الجدی است پس ه ط را از جانب دیگر مثل
نصف قطر مدار السرطان جدا کنند پس اط را تنصیف کنند
بر ک و ک را مرکز ساخته دائره ببعد ک ا ک ط
رسم کنند و باید که این دائره بر دو نقطه د ح بگذرد و الا خطا
کرده خطوط بمقدار انصاف اقطار مدارات خطا بود و این
میزانی است درین عمل پس چون دائره بر هر چهار نقطه بگذرد
آن دائره منطقة البروج باشد پس در داخل وی دائره خورد
رسم باید کرد که میان این دو دائره محال نوشتن اسامی بروج اثنا
عشر باشد و نقطه اربع راس الحمل و السرطان و المیزان و الجدی
باشند و نقطه ه بجای قطب عالم بود اما نقطه ک که مرکز
دائرة البروج است اعتباری ندارد پس میان نقطها سه
برج رسم کنند برین وجه
که در فصل آینده گفته میشود

فصل چهارم در

قسمه دائره البروج
بدرجات و در از چهار وجه است
دو وجه محتاج جدولی است

در

که در زیجات ایراد کنند و دو وجه دیگر بجدول وجه اول که
بجدول میل اول اجزاء بروج تمام شود چنان بود که بر عنکبوت
اول دائره مدار راس الحمل و المیزان که بمنزله منطقه فلک
اعظم است رسم کنند پس منطقه فلک البروج دائره اب
جد و مدار راس الحمل دائره ه ب و دو قطر متقاطع بر قوایم
اجب د ا مدار راس الجدی و ج راس السرطان و د راس
الحمل و ب راس المیزان پس ربع ه ب را از مدار الحمل و المیزان
بنود بخش متساوی کنند و از جدول میل آخر جملة که اول ثور باشد
فرا گیرند و آن یازده درجه و سی و دو دقیقه است پس از
نقطه ه در جانب راست این مبلغ جدا کنند و خط ر د وصل
کنند هر آینه خط نصف النهار را بر ح قطع کند پس ب ب
اخراج کنند تا بنصف النهار بر ط برسد پس بر س که مرکز دایره
مدار الحمل و المیزان است دو دائره یکی ببعد س ط و دیگری
ببعد س ح رسم کنند هر آینه تقاطع کند با فلک البروج در
چهار نقطه چهار برج اند دو جانب اعتدالین متعین کرده د م ی
حوت و ی ک حمل و ب ل سنبله و ب ن میزان برین
صورت و باز قوس و ل ر ا
بمقدار میل اول جوزا که آن بیست
درجه است جدا کنند و همین
موامره عمل کنند چهار
برج دیگر جدا شود و چهار

دیگر بماند از دو جانب انقلابین واکر قوس ه ن را
بمقدار میل نخ درجه حمل جدا کنند نقطه ك مثلا
آخر نجم درجه حمل بود و آن بیست و نجم سنبله و ح
آخر نجم میزان و م اخر بیست و نجم حوت و علی هذا
القیاس قسمت جمیع البروج جدول میل بدرجاتها

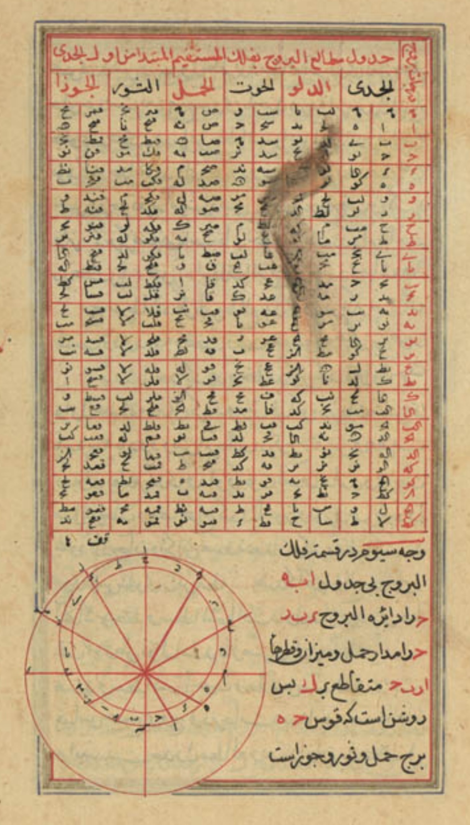
جدول المیل الاول

القوس	المیل		القوس	المیل		القوس	المیل	
[illegible]	ـ ٤	لد ج	لا لب	ما ب	٤ مد	سا سب	ك ك	لج ما
ج د	ا ا	ما له	لج لد	س س	له نه	سج سد	ك كا	ع ر
ه و	ا ـ	نط ج	له لو	ع ع	يه لو	سه سو	كا كا	يه كو
ز ح	ـ ـ	مر ما	لز لح	ع يد	نه نه	سز سح	كا كا	لو مو
ط ي	ح ح	له ط	لط م	يد يد	لد ند	سط ع	كا كب	يه ه
يا يب	د د	لد مو	ما مب	يه يه	يح ل	عا عب	كب كب	يح يه
يج يد	ه ه	ط لح	مج مد	يه يو	ه ح	عج عد	كب كب	كط لو
يه يو	ه و	حو ط	مه مو	يو يو	الو ع	عه عو	كب كج	مد د
يز يح	و و	مط د	مز مح	يز يز	ح ر	عز عح	كج كج	لو ب
يط ك	د د	كط نا	مط ن	يز يز	لد ه	عط ف	كج كج	ر ب
كا كب	ح ح	يد لو	نا نب	يح يح	و كا	فا فب	كج كج	يو كح
كج كد	ح ط	نط ها	نج ند	يح يح	يح ع	فج فد	كج كج	كز كو
كه كو	ط ط	مد و	نه نو	يط يط	ر ك	فه فو	كج كج	كط ٨
كز كح	ط ط	كر مط	نز نح	يط يط	لو ه	فز فح	كج كج	لا لد
كط ل	ا ا	ما لـ	نط س	ك ك	ح لو	فط ص	كج كج	لد له

وجه دوم بجدول مطالع البروج بفلك مستقیم ابتدا از اول
جدی و آنچنان باشد که ربع ار را از مدار راس الجدی بنود

بخش

بخش کنند پس در جدول بطلبند که مطالع آخر جدی یعنی صفر
دلو چند است یعنی برج جدی با چند درجه از معدل النهار
طلوع میکند در افق خط استوا پس آنمقدار را از اجزاء
نود گانه جدا کنند و آن سی و دو درجه و سیزده دقیقه یعنی
خمس درجه تقریبا میشود پس ا ل بآن مقدار تعیین کنند
و از ه که مرکز صفیحه است تا ل خط ه م ل بکشند و از جانب
دیگر تا ه پس ا م از فلك البروج برج جدی باشد و ط
ه برج سرطان دیگر باز مطالع جدی و دلو بگیرند و آن
شصت و دو درجه و هفت دقیقه میشود و همچنین قوس ا
ل ص بامقدار جدا کنند و خط مذکور بکشند بر اول حوت
و اول سنبله متعین گردد و برین قیاس درجات شش شش
یا سه سه یا دو دو و پس از جانب دیگر برج قوس و عقرب
و میزان بعدد جدی و دلو و حوت تعیین نمایند و درجات
مثل درجات و خط اخراج کنند تا جوزا و ثور و حمل تعیین
شود با درجات و اگر این صنعة بعد از ترکیب قطب کنند
رئی راس الجدی را بر نقطه ل نهند که آخر مطالع جدی است
آنجا که بر خط وسط السما افتد اول دلو بود و بر خط
تحت الارض اول اسد باز مری را بر نقطه ص
نهند وسط السما حوت و مقابل سنبله و برین
قیاس جمیع بروج و درجات بعد از معرفه مطالعات
و اینست جدول مطالع و بعد از ان شکل



جدول مطالع البروج بفلك المستقیم المبتدا من اول الجدی

الجوزا		الثور		الحمل		الحوت		الدلو		الجدی		درجات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وجه سیوم در قسمت فلک
البروج بجدول ابه
ح را دایره البروج ب د
ح را مدار حمل و میزان و قطرها
ا د ح متقاطع بر ك بس
روشن است که قوس ح ه
برج حمل و ثور و جوزا است



وقوس ه ب سرطان و اسد و سنبله و قوس ب ا میزان و عقرب
و قوس و قوس ا ح جدی و دلو و حوت بس قوس ح ح را از مدار
فلك البروج دوازده درجه که نصف میل کلی است نه نصف
ما بین المنقلبین چنانچه در عبارت اصل است جدا کنیم و خط
ب ط ح که قطر ا د را بر ط قطع میکند وصل کنیم بس قوس
ح م از مدار الحمل سی درجه از اجزا که ح د نود باشد جدا کنیم
و همچنین قوس ب ل در ربع مقابل سی درجه بعد از آن قوسی
بکشیم از دایره که بنقطهاء سه گانه ل ط م بگذرد و آن
قوس ه ل ط ص م است بس ه م برج میزان باشد و ح
ص حمل باز قوس م ع سی و قوس ل ف سی بگیریم و دایره
که بنقطهاء ف ط ع بگذرد رسم کنیم س ه س عقرب باشد و ص
ف ثور و قس علیه جوزا بماند و س ا قوس و بدانکه گذرانیدن
این دایره از شکل ا ز مقاله چهارم اقلیدس آنجا که ز ندان
رسم دائرة علی مثلث میسر شود و جه نقطها البته بر محاذاه یکدیگر
نمی افتد بلکه مثلث واقع
میشوند و اگر قوس ح م را
شش درجه و قوس ب ل
را شش درجه جدا کنند
قوس ح ص و قوس ب ه
اجزاء برج باشند در استوا
سدس و برین قیاس در ثلثی و نصفی و تام و ذلك هو المرام

وجه چهارم در قسمت دائرة البروج بجدول اب ح ج
دائرة البروج و د ب ه ح مدار المعتدلین و قطرها ب ح
ا ح متقاطع بر زوایاء قائمه و رای الجدی و حمل و سرطان
و میزان نقطهاء ا ح ح ب پس از قوس ب د که ربع مدار
الحمل است بیست و چهار درجه که مثل میل کلی است جدا
کرده ایم و آن ب ه باشد و ه ر ح وصل کنیم و دائره که بسه
نقطه ب ر ح بگذرد رسم کنیم بطریقی که اشارة بدان رفت و آن
دائره ب ر ح ک باشد بر مرکز ط و اگر خود ح ص را بیست و چهار
جزو گیریم و وتر ح ص اخراج کنیم که با ر ط مخرج ملاقات
کند بر نقطه ک پس ر ک را تنصیف کنند بر نقطه ط
افتد که مرکز دائره است و اگر ح ب را چهل و هشت جزو گیرند
و وترا و اخراج کنند با ر ک در ط ملاقات میکند که
همان مرکز دائره است که بر نقطهاء ب ر ح میگذرد پس مرکز دائره
ر ک که ط است بازین دو وجه استخراج باید کرد تا مطابق آیند
و میزان تصحیح عمل باشد پس قوس ر ب ک را که نصف دور است
تنصیف کنند بر ل و ط ل وصل کنند پس قوس ر د را از ربع
ر ل شصت گیرند و وتر او را با نصف قطر ط ل اخراج کنند
تا ملاقی شوند بر م پس م را مرکز ساخته دائره رسم کنند که بنقطه
د بگذرد و آن دائره ه د ص باشد که فلک البروج را بر دو نقطه
ه ص قطع میکند پس ه ا سی درجه برج قوس باشد و ح
ص سی درجه جوزا دیگر باز د و ل ع را صد و بیست درجه فرا

گیرند

گیرند و وتر آنرا اخراج کنند تا ملاقات با نصف قطر ط ل بر
ف بکند پس ف را مرکز ساخته دائره ببعد ف د که قطع کند
فلک البروج را بر دو نقطه ق ه س پس ق ه ا شصت درجه
بروج باشد یعنی عقرب و قوس پس ر ه عقرب بود و س ح
باقی میزان و برین منوال ح س حمل باشد و س ص ثور و ص ح
جوزا پس سرطانرا مثل جوزا و جدی را مثل قوس و اسد را مثل
ثور که باقی ماند سنبله مثل حمل و دلو را مثل عقرب که باقی ماند
حوت مثل میزان و اگر ر د را که شصت جزو گرفته بودیم جهة
تعیین شرح ده جزو مثلا بگیریم هر آینه ا ه یح درجه باشد یعنی
بیست و پنج از قوس و ح ص بیست و پنج درجه از جوزا و همچنین
چون ر د را سی جزو گیریم ا ه پانزده درجه باشد از قوس و ح
ص پانزده درجه از جوزا و برین قیاس میشناس بعون الله
حق الناس



فصل پنجم در شظایاء کواکب ثابته در صفیحه عنکبوت اولا
طول کوکب یعنی تقویم او و ثانیا مقدار عرض کوکب در شمال یا جنوب
بادست باید آورد و ثالثا درجه که با کوکب در وسط السما آید
یعنی با هم بنصف النهار رسند و رابعا بعد کوکب از معدل
النهار شمالا او جنوبا و خامسا درجه که با کوکب بهم طلوع کند
و سادسا درجه که با او بهم غروب کند چرا که هرگاه دو امر ازین
امور سته معلوم گردد وضع شظایاء ثوابت در عنکبوت میسر
گردد و مادام که یکی ازین امور معلوم باشد میسر نشود **بیان**
استعلام طول کوکب یعنی موضع او بر منطقة البروج در
عنکبوت و آن عبارت از رسم دائره ایست که بر کوکب ذی عرض
و درجه او که بر منطقة البروج معلوم خواهد بود بگذرد **ا ب**
ر ح فلک البروج **ب ه ح** مدار حمل و میزان **ا ک** مدار جدی
قطرین علی زوایا قائمه **ا ر ب ح** پس قوس **ح ه** بیست و چهار
درجه جدا کنیم که میل کلی است تقریبا و **ب د ه** وصل کنیم
پس نقطه **د** قطب فلک البروج باشد بالقوه و قید بالقوه جهه
آنست که آنچه در صفیحه قطب بروج محافند در کره قطب نیست چه
فلک البروج اینجا خارج مرکز محافند و بیان این معانی در قسم
برهان انشا الله کرده شود پس نقطه **ح** را مثلا در فلک البروج
درجه طول کوکب اعتبار کنیم بعد ازان که فلک البروج را با جزاء
۳۶۰ قسمت کرده باشیم و **ح** اول قوس باشد و نظیر آن نقطه
ط اول جوزا پس دائره بگذرانیم به نقطه **ح د ط** چه بر یک سمت

نیستند جهه آنکه **ح د ط** متناظر اند از مرکز کره الا آنکه کوکب نقطه
ا یا نقطه **ر** باشد آنگاه بجای دائره خط مستقیم بود چنانکه
بیاید پس دائره **ح د ط** بر مرکز کوکب ذی عرض و درجه او از منطقه
البروج کند رود و ذلک هو المط و چون دائره دیگر که بر مرکز کوکب
کند را از جهه عرض یعنی عرض او بدان متعین گردد عمل کنند آنجا
که تقاطع دائرتین باشد شظیه کوکب بود **بیان استعلام**
عرض کوکب یعنی رسم دائره
که بر مرکز کوکب کذرد و عرض
او بدان متعین شود **ا ح**
م ب مدار جدی **ر د ح ه**
مدار حمل و میزان و دو قطر
علی زوایاء قائمه **ر ح م ب ه ن ح** پس قوس **ر ک** را
بیست و چهار درجه جدا کنیم و **ح ط** را مثل آن پس **ک ه**
وصل کنیم و اخراج تا با ام ملاقی شود بر نقطه **ا** و دیگر **ه م**
ط وصل کنیم و روشن است از تصویرات سابقه که چون **هم**
ا را تنصیف کنند و منتصف را مرکز دائره گرداند که بدو نقطه
ا ه بگذرد آن دائرة البروج باشد عرض کوکب شمالی ده درجه
اعتبار کردیم پس از **ک ل** در جانب **ر** ده درجه **ک ل** جدا
کنند با جزائی که ربع **ه ر** نود باشد و از **ط** در جانب **ر د ه**
درجه **ط ص** پس **ه ل ع ه ف ص** وصل کنند و خط **ع ف**
را تنصیف کرده دائره که بدو نقطه **ع ف** بگذرد در رسم کنند

عرض کوکب مذکور متعین شود واگر عرض کوکب شمالی هفتاد درجه
بود قوس کم را هفتاد درجه و ط قر را نیز هفتاد درجه جدا کنند
و دو خط ه س ش ه ے قر وصل کنند و ش ے را منتصف کنند
و دائره که بدو نقطه س ے بگذرد رسم کنند عرض هفتاد متعین
کرده عرض کوکب جنوبی ده درجه اعتبار کنیم پس از ک
در جانب ه ده درجه ک ل جدا کنند و قوس ط ص مثل آن
در جهة ح پس ه ل ع ه ف ص وصل کنند و خط ع ف بدو نیم
کنند و منتصف مرکز ساخته دائره که بدو نقطه ع ف بگذرد
رسم کنند دائره بود که مرکز
کوکب ذی عرض ده درجه جنوبی
بگذرد برین دستور دوائر عرض
دیگر بدانکه چون عرض جنوبی
از چهل و هشت کم ضعف میل
کلی است تجاوز شود از مدار
راس الجدی که در جهة قطب جنوبی بود پس در عنکبوت
شطبه او وضع نتوان کرد مگر انکه صفیحه را بزرگتر از مدار
راس الجدی بسازند و شرح این صفیحه انشاء الله کرده شود
دیگر چون عرض جنوبی ۶۶ درجه رسد دائره مارّه بکوکب
خطی باشد مستقیم موازی خط ب ح و مقاطع با خط ز ح بعد
از اخراج در آنجا که با خطی که از ه محاذی آید متلاقی شود بیان
استعلام درجه که با کوکب بهم بنصف النهار رسند ا ب ح ء

مدار جدی ا ز ح ط دائرة البروج و قطر ا ح ب ء بر زوایا
قائمه در مرکز ه پس فلك البروج با جزآء ۳۶۵ قسمت کنند
و درجهٔ که با کوکب متوسط السما شود بدست آورند مثلا
اول قوس باشکو و آن نقطه ک است از اجزآء دائره البروج
و خط ه ک ل وصل کنند کوکب برین خط بود و بدانکه چون
مطالع درجه متوسطه بفلك مستقیم بدست آوری و مدار
راس الجدی با جزآء ۳۶۵ قسمت کنی پس از نقطه ا در جهة
ء آن مطالع فرا گیری و از ه خط مستقیم بدانجا بری آن خط
مطلوب بود و ازین جهة جدول مطالع درجه توسط کواکب
ثابته ایراد کرده میشود تا به آن عمل آسان گردد زیراکه قسمت
دائره ا ب ح ء با جزآء ۳۶۵ سهل است و قسمت دائرة البروج
بدرجات بیشتر انکه بعد از ترکیب قطب میکنند جز بعد از
ترکیب قطب بغایت آسان است چنانکه در وجه دوم گذشت
والله اعلم بیان استعلام
بعد کوکب از معدل
النهار یعنی رسم دائره
که بمرکز کوکب گذرد آن
جهة بعد او از شمال
یا جنوب از معدل النهار
ا ب ح ء مدار جدی ه ز ح ط مدار راس حمل و میزان با دو قطر
ه ز ح ط متقاطع بر زوایا قائمه بر مرکز م پس از نقطه ه در

جانب ط ه ک بمقدار بعد کوکب شمالی جدا کنیم و ز ه ک
وصل کنیم و م را مرکز ساخته دائره که بنقطه ه بگذرد رسم
کنند این دائره باشد که بر مرکز کوکب شمالی گذرد و ان
برای جنوبی ه ک در جانب ز جدا کنند بمقدار بعد جنوبی
و ز ک ل وصل کنند و دائره بر م مرکز م که بنقطه ل بگذرد
رسم کنند آن دائره باشد که بر مرکز کوکب جنوبی کذرد و بدانکه
چون بعد کوکب جنوبی از بیست و چهار زیاده بود رسم آن
در عنکبوت داخل مدار راس الجدی محال باشد

بیان استعلام
درجه که با کوکب غروب
کند یعنی رسم دائره که
مرکز کوکب و آن درجه
بگذرد ا ب ج د مدار
جدی باد و قطر ا ج ب
د متقاطع بر قوائم در مرکز ه و ح ط دائرة البروج ک ی ل
ط م دائره افق بلدی که عمل درجه غروب کوکب در ان کنند
و مرکز او ه و نصف قطر ه ل و درجه که با کوکب بهم
غروب کند از فلک البروج نقطه ص و نظیر آن نقطه ع پس
دائره رسم کنند که بدو نقطه ص ع بگذرد و نصف قطر آن
مثل نصف قطر ه ل باشد و مرکز آن با جهت ا ر باشد و آن دائره
س ص ع است پس مرکز کوکب برین دائره باشد



بیان استعلام
درجه که با کوکب طلوع
کند صورة همان اعاده
کنیم پس نقطه ص
درجه طلوع باشد
کو و نظیر او نقطه
ع پس دائره که بدو نقطه ص ع بگذرد رسم کنند و نصف قطر
آن مثل نصف قطر ه ل اما مرکز آن با جهت ب ح باشد و آن
دایره س ص ع است پس
مرکز کوکب بر قوس س ف
باشد و بدانکه چون دائره
مارّه بدرجه طلوع
کوکب رسم کنند بمقدار
دائره افق باید که مرکز آن
دائره با جهت توالی بروج باشد از درجه غروب کوکب والله
اعلم و بعد از بیانات مذکوره چون گفته شد که هرگاه که
دو امر از این امور ستّه معلوم شود وضع شظیه کوکب در
عنکبوت متعین گردد چه بداهه عقل روشن است که چون
دو خط مستقیم یا مستدیر بر مرکز کوکبی گذرند هر اینه موضع
کوکب موضع تقاطع خطین باشد و از امتزاجات شش امر از
روی حساب پانزده میشوند هکذا سادس با کل واحد

ازجمسه باقیه خامس باکل واحد از اربعه باقیه رابع باهریك از
ثلثه باقیه ثالث باهریك از باقیین در باقی مع یك پس وضع مرکز
کواکب درعنکبوت بر پانزده وجه میسر شود بعون الله وتوفیقه
وجه اول آنکه دو دائره مرکز کوکب یکی بجهة طول و دیگری بجهة
عرض بگذرانند ملتقی شظیه کوکب بود دوم دایره طولی
باخط مستقیم بجهة درجه توسط عمل کنند موضع تقاطع شظیه
بود مگر گاهی که طول کوکب راس سرطان یا جدی باشد چه دائره
طول خط مستقیم گردد و باخط درجه توسط یکی باشند پس
در تعیین این شظیه استعانت بوجه دیگر باید کرد سیوم
دائره طولی با دائره بعد از معدل النهار آنجا که تقاطع کنند
شظیه بود چهارم دائره طولی با دائره درجه غروب پنجم
دائره طولی با دائره درجه طلوع ششم دائره عرضی با خط درجه
توسط هفتم دائره عرضی با دائره بعد هشتم دائره عرضی
با دائره درجه غروب نهم دائره عرضی با دائره درجه طلوع
دهم دائره بعد با خط توسط یازدهم دائره بعد با دائره
درجه غروب دوازدهم دائره بعد با دائره درجه طلوع
سیزدهم خط درجه متوسط با دائره درجه غروب چهاردهم
خط درجه متوسط با دائره درجه طلوع پانزدهم دائره درجه
غروب با دائره درجه طلوع و وجوه وضع ثوابت در عنکبوت
بسیار است و اسهل وجوه مذکوره وجه عاشر است علی الخصوص
که جدول مطالع درجه متوسطه ایراد کرده میشود انگاه باد است

آوردن

آوردن درجه توسط از فلك البروج احتیاج نباشد زیرا که
آن مطالع را از مدار راس الجدی بر توالی فرا گیرند بسوی مشرق
هر جا که رسد از آنجا خطی بر مرکز صفیحه وصل کنند بر آن خط
باشد پس این عمل بیش از قسمت دائره البروج بدرجات میسر
شود و چه آن قسمت بعد از خرق عنکبوت و ترکیب قطب آسمان
تراست چنانکه گذشت وجدول ابعاد کواکب ومطالع درجه توسط آنها است

کوکب

جدول ابعاد کواکب ومطالع درجه توسط

اعداد الکواکب	اسماء الکواکب	ابعادها عن خط الاستوا	مطالع درجه توسطها
ا	کف الخضیب	ید مه	قد ح
ب	الناطح	ط ه	مح لر
ج	کف الجذما	نو نو	مکو نو
د	راس الغول	لح نه	مکو مح
ه	الدبران	ید ن	مط لد
و	رجل الجوزا	ط مح	قس ما
ز	العیوق	مد له	قمر د
ح	الشعری الشامیة	یه م	وعد یا
ط	الیمانیة	و ك	قصود
ی	سهیل الفرد	و ب	وبح لر
یا	منکب الاسد	کب نط	رلد لح
یب	قلب الاسد	س کد	رلب لح
یج	الصرفه	یح م	دح لا
ید	القائد	س ل	رص مط
یه	آخر النهر	یح نو	دلط ه

اعداد الکواکب	اسماء الکواکب	ابعادها عن خط الاستوا	مطالع درجه توسطها
یو	سماك الاعزل	د نو	رحب لح
یز	سماك الرامح	یح م	
یح	نیر الفکه	ل ه	رهر که
یط	عنق الحیة	ح له	سو لا
ك	قلب العقرب	کد نو	سکر لا
کا	راس الجاثی	یه لح	سکو ح
کب	راس الحوا	یح ل	شمح مه
کج	نسر الطائر	لح یه	شمو ها
کد	نسر الواقع	د لح	ح مه
که	منقار الدجاجة	کو له	نط لح
کو	ذنب الدلفین	ط نو	نو ا
کز	فم الفرس	ب یح	ل مح
کح	فم الحوت	لدے	مح کد
کط	الردف	[illegible]	له یح
ل	ذنب قیطس	[illegible]	نج نو

وجدول طول وعرض کواکب که در تاریخ هزار وچهارده هجری عمل کرده شده اینست

ما یلحق بها فی وقت الحاجه

منکب الفرس	[illegible]	[illegible]
ذنب الحوت	[illegible]	[illegible]
فم الفرس	[illegible]	[illegible]
ذنب الجدی	[illegible]	[illegible]
ذنب قیطس	[illegible]	[illegible]
نعره	[illegible]	[illegible]
العناق	[illegible]	[illegible]

جدول طول وعرض کواکب که در عهد عمل شده

اعداد الکواکب	اسماء الکواکب	الطول	العرض	الجهه	اعداد الکواکب	اسماء الکواکب	الطول	العرض	الجهه
ا	کف الخضیب	ا یو کو	ه مح	س	لو	سماک الاعزل	و ع له	ب ط	ح
ب	الناطح	ا ح ح	ط ل	س	مر	سماک الرامح	و ع یو	لا ع	س
ج	کف الجذما	ا ط ک	ب یا	ح	ع	نیر الفکه	ز و نط	مد ل	س
د	راس الغول	ا یا ک	کب یو	س	لط	عنق الحیه	ز یو ه	که مح	س
[illegible]	الدبران	[illegible]	ه مه	ح	ک	قلب العقرب	ح ز ما	د ل	ح
و	[illegible]	ب یا ه	یح یا	ح	لا	راس الحوا	ح یو یح	له نا	س
ز	العیوق	ب مو ح	کب ب	س	کب	نسر الطائر	ط کو له	کط مه	س
ح	الشعری الشامی	ح ک ح	لو یو	ح	لج	نسر الواقع	ط ی مد	سب یو	س
ط	الشعری الیمانیه	ح ح مه	لط ل	ح	کد	منقار الدجاجه	ط کو ه	مط س	س
ی	سهیل الفرد	ح ح که	عو س	ح	[illegible]	ذنب الدجاجه	ی ط ح	کط س	س
یا	منکب ممسک الاعنه	ی کد ح	ط یو	س	[illegible]	فم الفرس	ی کو یح	کب یو	س
یب	قلب الاسد	ی کد ح	ط یو	س	[illegible]	فم الحوت	[illegible]	یا کد	ح
یج	صرفه وهی ذنب الاسد	ه یو ید	ب یو	—	[illegible]	الردف	[illegible]	مط مب	س
ید	ساق الاسد	ه یح ن	ه یو	ح	کط	ذنب قیطس	یا کو ه	یا یو	ح
یه	آخر النهر	یو ع ه	یح مه	ح	ل	فرد الشجاع	ی یا نو	کب ل	ح

فصل ششم در خرق عنکبوت چون مواضع کواکب ثابته مثبت کرده دائره البروج مقسوم شود از نقطه کواکب

بر شکل مثلثات که متصل باشند بدائرة البروج بیرون واندرون جنوبیات وشمالیات در اسطرلاب شمالی و بدایره محیط شبکه جنوبیات بگذارند وباقی را خرق هوا راستوار بکنند واسماء کواکب بر آن مثلثات وحوالی آن بنویسند برین مثال

فصل هفتم در رسم دوائر آفاق بر صفایح افق استوا خط مشرق و مغرب باشد و سمت الراس آن تقاطع دائره حمل با خط وسط السما وافق عرض تسعین دایره حمل باشد وسمت الراس قطب صفیحه وافق عروض شمالیه وجنوبیه برین صفت ا ب ج د مدار الجدی ه ح ط مدار الحمل ا ب و ج د قطر ا ح ب د نقطه علاقه ا ببن از ربع ح ط قوس ط ل موجه مثلا بمقدار عرض بلد جدا کنند و د ه مثل آن وخط د م ل وصل کنند و ه ص اخراج کنند تا با ح ا ملاقی شود در ص د م ص را تنصیف کرده بر ف دائره ببعد ف م بزنند که بر دو نقطه ه ط هر آینه بگذرد وآن دائره ه م ط س است که افق عرض سی باشد وچون ه ع را مثل ه ه فصل کنند وخط د ع اخراج کنند باید که با خط ح ا در نقطه ف ملاقات کند واگر نه عمل خطا بود واگر این عرض جنوبی باشد

خط کش مثل
خط کص کرد اند
و بر ش ببعد ش ه
دائره د ی ط ك
زنند افق جنوبی باشد
برین صورت

فصل هشتم در رسم دوائر مقنطرات و آن دوائری بود
موازی افق تا به سمت الرأس و مدار راس الجدی و راس الحمل
و افق بر شکل سابق نیز بکشند پس قوس ه ك مثل
قوس ط ل فصل کنند و د ك وصل کنند تا قطع کند
ح ا را بر نقطه ص پس ص سمت الراس عرض مفروض باشد
و هر یك از ل ك و ك ه را که ضرورة ربع دور اند
بشش قسم کنند بلکه بر پانزده در پانزده و سی در ثلثی و چهل
و پنج در نصفی و نود در تمام و از نقطه د خطوط وصل با قسام
ل ك تا قطع کند خط م ص را بعدد اقسام ل ك و باز از
نقطه د وصل کنند خطوط را با اقسام ك ه و قطع کند خط
ص و را بعدد اقسام ك ه پس چنانکه م ص را تنصیف
کردیم بر ف و مرکز دائره افق شد از قسم بالی م تا قسم ثانی
و تنصیف کنیم و منتصف را مرکز ساخته بعد هر دو نقطه دائره
رسم کنند مقنطره دوم باشد و همچنین سیوم و چهارم
بتفاصل یك یك یا دو دو و یا سه سه یا شش شش تا آنجا که نقطه



ص مرکز دائره خود ترا زهمه کرد دیس اعداد مقنطرات از یکی
تا نود بتفاصلی که باشد از د و جانب شرقی و غربی رسم کنند برین
والله اعلم بالصواب
و بدانکه چون عرض بلد
از تمام میل کلی نقصان
کنند باقی د و ائر مقنطرات
بماند که در صفحه غیر
تامند و بعد از ان تام
للاستداره تا ص و اما دوائر مقنطرات الانحطاط و آن دوائری
بود موازی افق تحت الارض دائره افق ل ب ح م اعاده
کنند و قوس ح د سی درجه عرض بلد جدا کنند و خط ب ح د
وصل کنند و هم چنین ه ك را سی درجه فصل کنند و ب
ك وصل کنند و او را با خط د ه ح هر دو اخراج کنند بر نقطه
ض که سمت القدم باشد متلاقی شود پس هر یك از قوس ط ك
و قوس د ك را که ربع دور اند شش بخش کنند هر بخشی پانزده
درجه شود بلکه بپانزده در پانزده و سی و یك یکدر تام و مثل ذلك
پس وصل کنند میان ب و اقسام د ك تا قطع کنند خط
ح ض را اولا بعد از اخراج بر نقطه ح ر د ه ع و باز وصل
کنند میان ب و اقسام ط و اخراج کنند تا با ب ح ه مخرج
ملاقات کند بر نقطه و چون خود نقطه ب که موضع تقاطع
مدار الحمل والمیزان است با خط مغرب یکی از اقسام شش کانه



ط ک است واصل مقبول نیست وقایم مقام دائره موازیه
دائره افق است پس بعد از وصل ب ز خط م ز ع موازی
خط مشرق و مغرب بجای این مقنطره باشد باز ب س وصل
کنند و ح ه را بر ز قطع کند و د ع را اخراج کنند تا ملاقی ه
شود بر ظ پس خط ز ظ را تنصیف کنند و منتصف مرکز
ساخته بقطر ز ظ دائره بزنند باز ب ه وصل کنند و ب ت
را وصل کرده اخراج کنیم تا با ح ه ملاقات کند بر ف و میان
ه که یکی از اقسام ز ک است و میان ف تنصیف کنند
و دائره که بر ه بگذرد رسم کنند باز ب س با ع و ب ه با
ی و ی ع را تنصیف کنند و رسم کنند دائره که بر ع بگذرد
اینست عمل مقنطرات تحت الارض بهر تفاضل که خواهند برین صورت

و مقنطرات تحت
الارض اسطرلاب
جنوبی مثل مقنطرات
فوق الارض شمالی
است واما مقنطرات
بلد عدیم العرض
برین مثال بود

ا ه ز ک مدار الجدی و د ب ط ح مدار الحمل والمیزان
و قطر آن متقاطعان د ب ط ح بزوایای قوایم که ه ز ا پس
درین موضع خط ا ب ج د یعنی خط مشرق و مغرب افق باشد

وسمت

وسمت الراس نقطه ب بر معدل النهار و هر یک از دو ربع ب
د و ج بشش قسم یاسی یا چهل و پنج یا نود کنند و از نقطه ب
خط ب ه وصل کنند و اخراج تا با خط ح د ه ملاقی کند بر ف
و ح ب ل وصل کنند تا قطع کند آنرا بر ق و خط ف ق را تنصیف
کنند و بر منتصف دائره بزنند که بر نقطه ق ف بگذرد
و آن مقنطره پانزده باشد مثلا و علی هذا ب ل اخراج کنیم
تا ملاقاة ه د کند بر س و ب ط را وصل کنیم تا ه د را قطع
کند بر ص و باز میان ص و نقطه ملاقاة تنصیف کرده
دائره بزنند مقنطره ل باشد برین صورت

واما مقنطرات عرض
تسعین برین مثال
بود ا ه ک ز مدار
الجدی د ب ط ح
مدار الحمل والمیزان
با دو قطر متقاطع

ا ب ح د ه ز ح ط ک و نقطه ه جهت علاقه بس مدار الحمل
والمیزان افق باشد و ح که قطب است سمت الراس پس چون
مقنطرات خواهیم از ربع ط ح ل راسی درجه فصل
کنند و ب ل وصل کنند تا خط ح ک را بر م قطع کند
و ح م را مرکز ساخته دائره ببعد ح م بزنند باز ح ل م را
شصت گیرند و ب م وصل کنند تا ح ط بر س قطع و دائره



ح س بزنند مقنطرهٔ س باشد و برین قانون جمیع مقنطرات
عمل باید کرد و اما مقنطرات تحت الارض درین عرض وصل کنند
ح ل و اخراج تا با خط ح ک در ت ملاقات کند و ببعد
ح ت دائره رسم کنند مقنطرهٔ سی ام باشد تحت الارض و برین
دستور جمیع مقنطرات تحت الارض برین مثال والله اعلم بالصواب

فصل

فصل نهم در رسم دوائر ساعات زمانیه چون دائره افق
و مقنطرات فوق الارض یا تحت الارض کشیده شود خطوط
ساعات را در خلاف جهة مقنطرات رسم کنند برین وجه که
از تقاطع دائره افق با مدارات ثلثه در جانب شرق مثلا
تا تقاطع ابتدا از با خط تحت الارض در هر یک از مدارات بشش
قسم متساوی کنند و همچنین از تقاطعات غربیه تا تقاطعات
آنها با خط تحت الارض بشش قسم دیگر کنند و هر طرف
پنج دائره که بر هر یک نقطهاء ثلثه اقسام شش گانه گذرد
و تحدب آنها بر وضع تحدب افق باشد رسم کنند تحت الارض
و اگر مقنطرات فوق الارض باشد و فوق الارض اگر
مقنطرات تحت الارض باشد و رقم ساعات دوازده گانه
بر هر یک برین صورت
و اما در بلادی که آنرا
عرض نبود و خط مشرق
و مغرب بجای افق باشد
ارباع را شش بخش
متساوی کنند
و خطوط مستقیم بر هر یک از نقطهاء ثلث که در اقسام
هر سه ربع واقعند بکشند و عدد ساعات
برین صورت **فصل دهم** در رسم
دوائر سموت در بلادی که عرض از ان نبود

بنویسند

کمتر باشد و دران
چهار وجه است وجه
اول آنست که جدولی از
برای میل درجه درجه
با نج بج باعتبار آن کنند
بدان اعتبار که میل کلی مثل غایة ارتفاع اول حمل گیرند
دران بلده و ارتفاع حمل در هر بلده باقی از نقصان عرض
آن بلد است از نود و عمل این جدول چنان باشد که جیب
عددی را که میل آن مطلوب باشد مثلا جیب نج درجه در
جیب ارتفاع حمل در آن بلد ضرب کنند مخطا یعنی
درج حاصل را دقیقه و دقایق را ثانیه و ثوانی را ثالثه
گیرند پس آن حاصل را در جدول جیب مقوس کنند
آنچه حاصل شود میل نج درجه باشد بدین اعتبار و آن
قوس بحقیقه از دایره ایست که قایم باشد بر افق یعنی سمت
الراس کند دوبه بخمر درجه مثلا از افق ابتدا از نقطه
شمالی یا جنوب و این ضرب و انحطاط یعنی قسمت بر شصت
همان شکل معنی ست که باعتبار آنکه میل کلی بیست و چهار
باشد عمل میکنند پس چون این جدول تا شود و عمل
کرده شود و خواهد که دوایر سمت رسم کنند اول دایره
افق را تمام کرداند با دو قطر متقاطع و بطریقی که فلك
البروج را بجدول میل بروج و درج تقسیم میکردند

اینجا افق

اینجا افق را تقسیم کنند آنگاه دوایر رسم کنند که بسمت الراس
و نقطهاء تقسیمات بگذرد که آنها دوایر سموت باشند وجه
دوم آنست که جدولی برای مطالع البروج وضع کنند و دوایر
افق بجای دائرة البروج اعتبار کنند پس جیب بج درجه را
مثلا در شصت ضرب کنند و محفوظ دارند بعد از آن بج را
از نود نقصان کنند آنچه بماند میل او را از جدول متقدم فرا
گیرند یعنی جدول میل باعتبار آنکه ارتفاع حمل بمنزله میل کلی
گیرند آن میل را از نود نقصان کنند و جیب باقی گیرند و محفوظ
را بر این جیب قسمت کنند و خارج قسمت را در جدول جیب
مقوس کنند و آن قوس را بازای بج درجه جدی بان تا ده درجه
جدی بهمین عمل تا آخر حوت آن جدول مطالع البروج باشد پس
چون رسم دوایر سموت خواهند افق را باین جدول مطالع
البروج بطریقی که فلك البروج را قسمت میکردند قسمت کنند و از
سمت الراس دوایر بنقطهاء تقسیم بکشند دوایر سموت باشد
برین صورت
وجه سیوم نیز نظیر
سیوم وجه قسمت
دائرة البروج برین
مثالست اب ه ح
دایره افق ز ب ح ن
مدار الحمل والمیزان

بادو قطر ا ره ر س ح ك و ح ح مثل نصف ارتفاع حمل ق ب
لح را وصل کنند قطر ا ر را بر ط قطع کند و ح م را بخ درجه یا هر
چند که اسطرلاب را بران سازند اعتبار کنند و ب ل مثل آن
بس دایره که بر نقطها ل ط م بگذرد و آن ه ل ط م ص است
رسم کنند ب ه بخ درجه شود از افق د ح ص مثل ان انکاه
دایره که بسمت الراس و دو نقطهٔ ه ص بگذرد دایره ممتنع
درجه باشد و برین اقیاس ده درجه و اضعاف آن رسم توان

وجه چهارم هم
نظیر چهارم وجوه
در تقسیم فلك
البروج مستنبط از
کتاب بطلمیوس در
بسط کره آنست که اول
دایره اول سموت رسم
کنند برین طریق ا ب

دایره مدار الجدی ح ر ه مدار الحمل ح س ه دایره افق د ح ه
دو قطر متقاطع بر مرکز ح و علامت باجهه د قوس ر ط را سی
درجه مثل عرض بلد مفروض جدا کنند و ح ط وصل کنند
قطع کند ر ح را بر ل و سمت الراس باشد و ر ك را بیز سی
درجه جدا کنند و ح ك وصل کنند و اخراج تا ملاقی شود
ح د مخرج را بر م و سمت القدم باشد و م ل را بر ه تنصیف

کنند

کنند و بر ه دایره که بدو نقطه م ل بگذرد رسم کنند اول
سموت باشد و باید که بدو نقطه ح ه نیز بگذرد و الا اعاده
باید کرد و ازین دایره قوس ح ل ه روشن باشد و ح م ه محی
چه بعد از اتمام عمل آنرا محو باید کرد و بعد ازین استخراج خطی
باید کرد که مرا کرد و آثر سموت بران باشد آنچنان که قوس ل ه م
را تنصیف کنند بر ع و قوس ل ح م را بر ص و ص ع
وصل کنند بخط مستقیم خفی و اخراج کنند تا آنجا که خواهند
مرا کرد و آثر سموت برین خط باشد و باید که چون ل ك ه را مثل
ح ك جدا کنند و ح ه وصل کنند باید که بنقطه ه بگذرد
و الا عمل اعاده باید کرد بس چون سمت سی درجه خواهند از
ربع ل ح ص شصت درجه ل و جدا باید کرد و خط ل و
اخراج کرد تا ملاقات کند با خط ه ی در ی و ی مرکز ساخته
دایره ببعد ی ل بزنند و آن دایره ح ل ط است که با افق در
خ تلاقی کند و تجاوز کند در جانب تحت الارض بس س خ
سی درجه سمت شمالی شرقی باشد باز از ه بمقدار ه ی
فصل کنند و ان ه ت سی درجه سمت شمالی غربی باشد و چون
د وسط جنوب است سمت قوس ل ط از جنوب سمت سی درجه
باشد غربی و ل ص لیز از جنوب سی شرقی و علی هذا هر قوس
که مابین دو نقطه ه د است شرقی جنوبیست و مابین دو نقطه
ح د غربی جنوبی و ه س شرقی شمالی و ح س غربی شمالی
واگر سمت شصت خواهند ل ص را صد و بیست گیرند و ل د

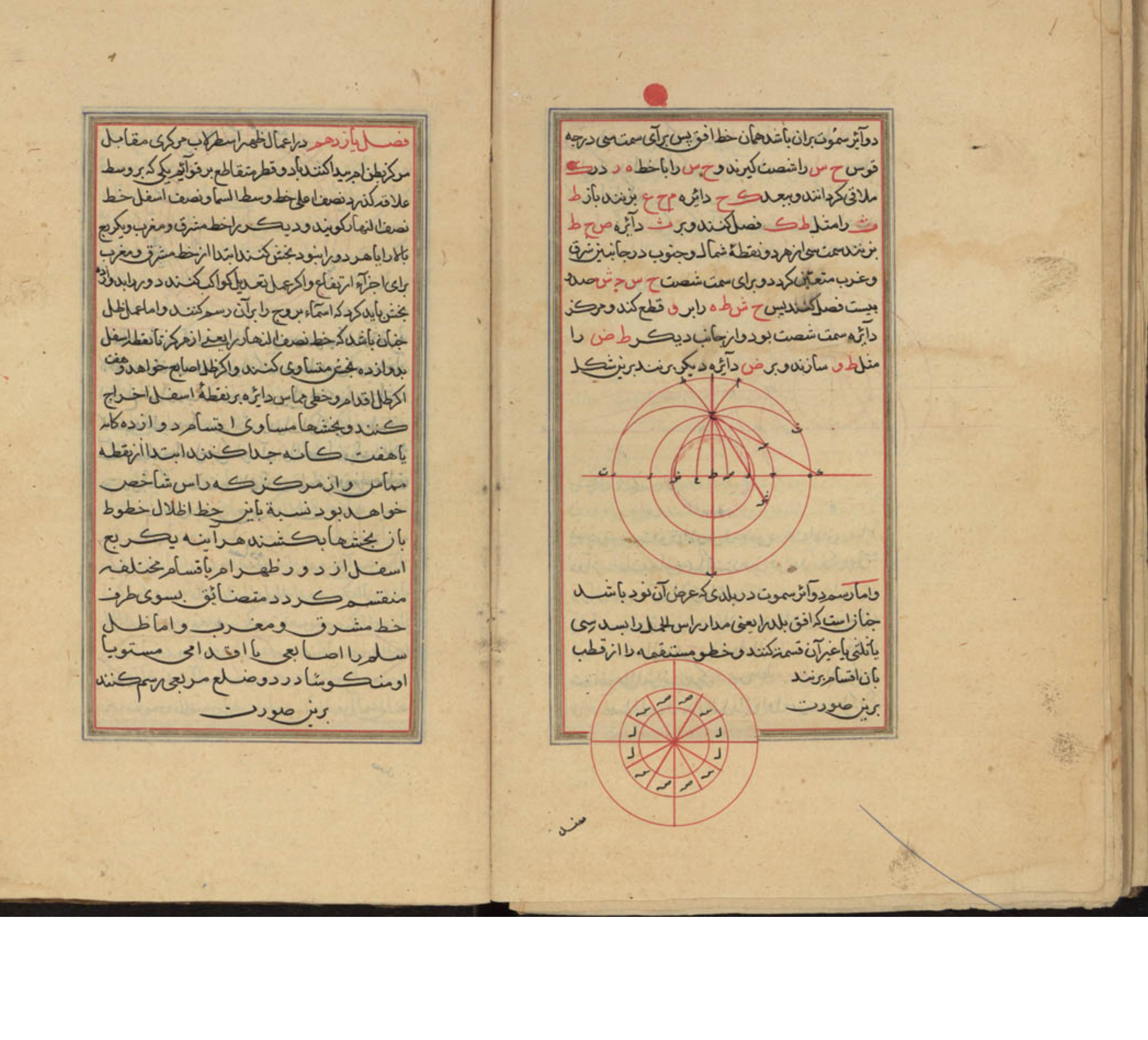
باشد و در نت سمعت ل
دائره ع لص بجستندلس
س ع ع

وصل کنند هص را بر س قطع کند س مرکز دائره لمع که کرده اند
و باز هت را مثل هش فصل کنند و ت را مرکز دائره دلسا
کرده اند چهار سمت که بعد آنها از شمال و جنوب شصت درجه
باشد متعین گردد برین دستور

سموت بتفاضل شش شش یا سه سه و غیر آن رسم کنند و اگر شش
شش مثلا کنند قوس دوازده جدا کنند و علی هذا و درین
عمل وجهی دیگر هست که مصحح اول است چون سمت سی
درجه خواهد قوس لک را سی سی جدا کنند و م بد را
نیز سی و لک را وصل کرده اخراج کنیم تا هص را بر ف
ملاقات کند و اله و وصل کنند تا هم را بر عید قطع
کند و عف را تضعیف کنند اگر منتصف بر ی افتد که مرکز
دائره سمت سی است عمل صحیح و الا عمل اول یا دوم یا هر دو
خطا افتاده واجب شود اعاده و اگر مثلا سمت شصت خواهد

ل ن را شصت جدا کنند و م ه نیز شصت و خط ل و
اخراج کنند تا ملاقات کند ه ف را بر ی و ل مه وصل
کنند تا قطع کند هم را بر ب و ن ی را که تضعیف
کند باید که بر ش که مرکز دائره سمت شصت است افتد
و الا عمل خطا افتاده وجب من الاعاده والله معطی
السؤال والسعاده و اینست صورت

استخراج سموت فوق الارض و بعضی در تحت الافق بر بالا
دوائر ساعات زمانیه عمل کنند بهمین قواعد مذکوره و قسی
دوائر سموت فوق الافق را محو کنند و تحت را ثبت
و اما رسم دوائر سموت در بلاد عدیم العرض برین مثال
ا ب ه د مدار الجدی ح ج ر مدار الحمل ا ب ه د دو قطر
متقاطع علی القوائم بر مرکز ط پس خط ه ح ط ر افق باشد
و ح سمت الراس و مدار الحمل دائره اول السموت و خطی که مراکز



دوائر سموت بران باشد همان خط افق پس برای سمت سی درجه
قوس ح س را شصت گیرند و ح س را با خط ه د در ک
ملاقی کرداند و ببعد ک ح دائره م ح ع بزنند باز ط
ث را مثل ط ک فصل کنند و بر ث دائره ص ح ط
بزنند سمت سی از هر دو نقطهٔ شمال و جنوب در جانبین شرق
و غرب متعین کردد و برای سمت شصت ح س ح ش صد و
بیست فصل کنند پس ح ش ط ه را بر ق قطع کند و مرکز
دائره سمت شصت بود و از جانب دیگر ط ض را
مثل ط ق سازند و بر ض دائره دیگر بزنند برین شکل

و اما رسم دوائر سموت در بلدی که عرض آن نود باشد
چنان است که افق بلد را یعنی مدار راس الحمل را بسدسی
یا ثلثی یا غیر آن قسمت کنند و خطوط مستقیمه را از قطب
بان اقسام بزنند
برین صورت

فصل یازدهم در اعمال ظهر اسطرلاب مرکزی مقابل
مرکز بطن او پیدا کنند باید دو قطر متقاطع بر قوائم یکی که بر وسط
علاقه کذرد نصف اعلی خط وسط السما و نصف اسفل خط
نصف النهار کویند و دیگر را خط مشرق و مغرب و یک ربع
بالا را یا هر دو را نود بخش کنند ابتدا از خط مشرق و مغرب
برای اجزاء ارتفاع و اگر عمل تعدیل کواکب کنند دو ربع دوازده
بخش باید کرد که اسماء بروج را بر آن رسم کنند و اما عمل ظل
چنان باشد که خط نصف النهار را یعنی از مرکز تا نقطه اسفل
دوازده بخش متساوی کنند و اگر ظل اصابع خواهد و هفت
اگر ظل اقدام و خطی مماس دائره بر نقطهٔ اسفل اخراج
کنند و بخشها مساوی اقسام دوازده کانه
یا هفت کانه جدا کنند ابتدا از نقطه
مماس و از مرکز که راس شاخص
خواهد بود نسبة باین خط اظلال خطوط
باز بخشها بکشند هر آینه یک ربع
اسفل از دور ظهر ام باقسام مختلفه
منقسم کردد متضائق بسوی طرف
خط مشرق و مغرب و اما ظل
سلم را اصابعی یا اقدامی مستویا
او منکوسا در دو ضلع مربعی رسم کنند
برین صورت



واما عضاده مانند سطاره بود و در میان او ثقبه
که قطب دران بود و دو نوك که در وسط عرض او بود اجزاء
ارتفاع شمارد و باید در وسط او بر یك کنار هیچ باشد
که ثقبه قطب در آن بود اما دو نوك او اکنون بر طرف
عضاده باید حاصل خطی که طرف آن نوك عضاده باشد بهر دو
تقدیر باید که بر خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب منطبق
شود برین صورت

عضاده

فصل دوازدهم در ترکیب واما ترکیب صفایح در مرکز
همه صفایح و در مرکز عنکبوت وام و عضاده دایره صغیره
که پانزده یکنصف مدار راس الجدی باشد فما دون ذلك
رسم کنند و بان قدر سوراخ کنند همه را و بسوهان تسویه
نیکو بکنند و قطب بر شکل اسطوانی و راس مخروطی
بسازند و از جانب ظهر اسطرلاب در آرند تا از عضاده و بطن ام
و صفایح و عنکبوت بگذرد و سر او بعضاده ملصق
باشد و عنکبوت و عضاده بر آن بر میگردند و چون
قطب از عنکبوت بیرون آید فلسی مثقوب در کردن قطب
اندازند و سوراخی طولانی در قطب کنند و فرس را در آن
خلانند چنانکه عنکبوت و صفایح را بر هم منطبق کند اینست
اعمال اسطرلاب شمالی **فصل سیزدهم** در عمل اسطرلاب
جنوبی طوق را بطریق متقدم بسازند و در دایره البروج
تقسیم همان طریق الا انکه در جای جدی سرطان بنویسند
و بجای دلو اسد و بجای حوت سنبله و بجای حمل میزان
تا آخر پس آنجه مدار راس الجدی بود مدار راس السرطان
باشد و بالعکس و مدار الحمل و المیزان بحال خود و کواکب
ثابته را انکه در جنوب ثبت میکردند یعنی بیرون مدار الحمل
اینجا اندرون باشند بهمان مقدار عرض یا بعد و بالعکس
و در صفایح دایره افق جنوبی و مقنطرات فوقانی مثل
تحتانی شمالی و بالعکس و ساعات همان منوال و سموت نیز

الا انکه سموتی که از جهت علاقه باشد مثل سموتی بود که تحت
الافق اند در شمالی و بالعکس ولما اظهر اسطرلاب برهان
صورت بعینها و صورت عنکبوت اسطرلاب جنوبی اینست
وصورت مقنطرات فوق الارض جنوبی اینست

فصل چهاردهم در رسم خطوط ساعات مستویه و راس

الجدی

الجدی را بر افق غربی صفیحه عرض مفروض نهند و در اجزاء
مجری نشان کنند پس پانزده درجه بر توالی اعداد
جرم بگردانند و در مدار راس الجدی علامة ساعت اولی بنهند
باز پانزده دیگر علامه ثانیه بنهند باز پانزده دیگر علامة
ثالثه و همچنین تا راس الجدی بافق شرقی رسد اگر تحت
الارض بود عدد ساعات مستویه لیلیه و اگر فوق نهاریه
صحیحه یا مع الکسر یعنی هر درجه چهار دقیقه بعد از آن
راس الحمل را بر افق غربی نهند و پانزده پانزده از اجزای
مجری بری راس الجدی شمارد و راس الحمل را در مدار خود
نشان کنند تا راس الحمل بافق شرقی رسد دیگر راس السرطان را
بر افق غربی نهند و مری راس الجدی را از موضع خود پانزده
پانزده کرده اند و راس السرطان را از مدار خویش نشان نهند
کنند تا راس السرطان
بافق شرقی رسد شک
نیست که مدار الحمل
بدوازده بخش صحیح
خواهد شد در جمله
صفایح و اعداد
اقسام مدار السرطان
با کسر یا بی کسر مکمل اعداد اقسام مدار الجدی تا بیست و چهار
پس دوائر بکشند که بر نقطهاء ثلثه دوائر بگذرد برین

صورت [illegible]

فصل یازدهم در رسم دایره که معلوم شود از ان که سایهٔ
هر شخصی کی مثل اوست وکی دو مثل که وقت عصر باشد
اول بمذهب اصحاب حدیث ودوم بمذهب اصحاب رای
غایت ارتفاع راس الحمل والمیزان را در بلد مفروض معلوم
کند بانکه عرض بلد را از نود نقصان کنند پس ظل انرا از
جدول بردارند پس از غایت ارتفاع حمل بیست وچهار نقصان
کنند ارتفاع جدی بود پس ظل انرا بردارند و برافزایند
ارتفاع سرطان بود پس ظل آن بردارند پس بر ظل حمل
دوازده زیاده کنند ودر جدول ظل معکوس کنند یعنی
ارتفاعی که بازاء آن مبلغ باشد بگیرند آن ارتفاع بود
در آن وقت که ظل هر شخص مثل او باشد پس راس الحمل را
بر مقنطرهٔ آن ارتفاع نهند و بر راس میزان آن در مدارش
نشان کنند پس بر هر یک از ظل راس الجدی وراس السرطان
دوازده بیفزایند ومعکوس کنند تا ارتفاع آن ظل بدانند
وراس الجدی را بر مقنطرهٔ آن ارتفاع نهند وراس السرطان
بر مدارش نشان کنند پس راس السرطان را بر مقنطرهٔ
ارتفاع حاصل نهند وراس الجدی را بر مدارش نشان کنند
پس دایره که بر علامات ثلث بگذرد رسم کنند دائره بود
که هرگاه که نظیر درجهٔ شمس را بران دایره نهند ونگاه
کنند که درجهٔ شمس بر کدام مقنطره است آن مقنطرهٔ ارتفاع
بود غربی که دران ارتفاع وقت پسین بود بمذهب اصحاب

حدیث

حدیث وبمذهب اصحاب رای بجای دوازده بیست وچهار
برافزایند وهمین معامله کنند ارتفاع وقتی که دران وقت
ظل هر شخصی دو برابر او باشد معلوم گردد واگر
جدول ظل اقدام باشد هفت یا چهارده برافزایند
وصورت استخراج دائره وقت عصر اینست



وبعد از این جدول ظل اصابع وختم کتاب
بعون الله الوهاب
تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس مالك الملکی را که اطباق سموات سبع
شمه از آثار قدرت اوست و درود نامعدود بر برگزیده او
یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم و اولاد
واحباب او باد اما بعد این رساله ایست در معرفت
ساختن اسطرلاب مشتمل بر مقدمه و سه باب مقدمه
در معرفت آلات او اول ام است و دیگر صفایح و بعد او
عنکبوت و دیگر عضاده و قطب و فلس و فرس باب
اول در اعمال ام بدانکه متقدمین ام را حلقه میساخته
اند مشتمل بر کرسی و بر صفحه ترکیب میکرده اند و متاخرین
یکپاره ساخته اند اما عمل متقدمین اصوب است و هر
تقدیر چون ام ساخته شود وظیفه انست که روی و پشت
او را بدو خط مستقیم که بر مرکز اسطرلاب بزوایای قائمه
مرور کند تقسیم کنند یکی بطرف کرسی جهة خط وسط
السما و دیگری بجهة خط مشرق و مغرب و امتحان درستی ام
بدان کنند که سوراخی که بجهة عروه خواهد بود بکنند راست
و درست یعنی بطرفی مایل نباشد و عروه را بر و استوار کنند

پس شاقولی از میخ عروه از خیط باریك بیاویزند اگر از روی پشت
ام بر خط وسط السما و نصف اللیل منطبق شد درست است
و اگر میل بطرفی کرد آن طرف اثقل است از طرفی دیگر علاج آن
باید کرد تا منطبق شود بعد حلقه که بر روی اسطرلاب است
بچهار ربع شده هر ربعی را بنود قسم درست باید کرد تا دائره به
سیصد و شصت قسم منقسم شود و ابتدا از جانب یمین
باید کرد بجهت دانستن مطالع بروج و کواکب و هر پنج و ده را
رقوم باید نوشت تا بصد رسد پس حرف ق در الخانه رقم
باید کرد و دیگر پنج و ده باید رقم کرد تا بدویست رسد
و حرف ر در آنخانه مثبت باید کرد و همچنین پنج و ده نوشت
تا به سیصد رسد و حرف شین رقم کرد دیگر همان طریق
پنج و ده رقم کرد تا بر شصت رسد و حرف سین رقم کرد
و در تحت این رقوم رقمهای جزو بجهة درجه کشید که هر خانه
به پنج قسمت شود و اگر اسطرلاب تام باشد و وسعت آن نداشته
باشد بدقائق
نشان کنند بدین
طریق و ظهر
اسطرلاب را نیز
جز بچهار ربع
نموده اند و ربع
بالا را از خط مشرق

ومغرب تا بخط علاقه بصد وهشتاد قسمت کنند یعنی هر ربعی
نود اگرچه یک ربع کافیست اما عادت بقسمت دو ربع شده
بطریق قسمتی که در روی اسطرلاب شده و در دو ربع زیرین را
با ظلال الاصابع واقدام وظل سلم مستوی ومعکوس منقوش
سازند وطریق کشیدن ظل اصابع واقدام است که قوس ربع
غربی جنوبی وشرقی جنوبی را هر یک بدو قسم منقسم سازند
وخطی برین دو نقطه موازی خط مشرق ومغرب بکشند که
قطع کند خط تحت الارض را بر زوایای قائمه واز دو طرف محیط
اخراج کنند چندانی که عمل تقاضا کند بعد از آنکه امر را بر تخته
عریض استوار کرده باشند پس یکطرف آن خط را از نقطهٔ
تقاطع بخط تحت الارض تا محیط بدوازده قسم کنند وهمان
فتح پرگار خط مخرج از محیط را نیز قسمت کنند تا چهل وپنج قسمت
شود بجهة ظل اصابع وطرفی دیگر را هفت قسمت کنند تا محیط
وهمچنان خط بیرون محیط را با بیست وپنج نشان کنند وغرض
از دوازده در اصابع وهفت در اقدام است که بعضی اوقات
اشیا بدست می پیمایند ودوازده اصبع شخص یک وجب وست
وبعضی اوقات بقدم می پیمایند وهفت قدم شخص بقدم
اوست یا شش ونیم وچون این سخنان لائق رساله صنعت
نیست ایراد اینها نمیکند پس مسطره بر نقطه مرکز امر نهاده وبر
هر یک از آن نشان که بر خط است وبر محیط نشان کنند تا تمام
شود یعنی در ظل الاصابع بر محیط چهل وپنج نشان ودر ظل الاقدام

بیست وپنج

بیست وپنج نشان شود پس هر پنج وده را رقم کنند ودایره باندک
فاصله پایین تر بکشند ویکیک رقم در و ثبت کنند بطریقی که
در مثال ظاهر خواهد شد پس آن خط که موازی خط مشرق
ومغرب است از محل تقاطع او با محیط خطی بر زوایای قائمه سازند
بطرف خط مشرق ودیگری از جانب دیگر بطرف خط مغرب
تا مربعی شود پس از نقطه تقاطع این خط با خط تحت الارض
یکطرف بدوازده قسمت کنند تا محیط واز نقطه ملاقات
خط بمحیط همچنان بدوازده قسمت تا محل ملاقات او بخط
مشرق ومغرب وطرفی دیگر را همین طریق تا محیط هفت قسمت
کنند واز محیط تا خط مشرق ومغرب هفت پس سر مسطره
بر مرکز امر نهاده وبر هر یک از آن نشان نهند تا یکطرف خط
موازی مشرق ومغرب بدوازده قسمت شود بجهت ظل اصابع
سلم وخط موازی خط وسط اللیل نیز بدوازده قسمت کنند
بجهت ظل اصابع معکوس سلم ودو خط طرفین دیگر
بهفت بهمین طریق بجهت مستوی ومعکوس ظل اقدام
پس در تحت این خطوط باندک فاصله خطوط دیگر بکشند
ورقوم ثبت کنند بطریقی که در مثال ظاهر شده بعده خطوط
که در تحت دو ربع اجزاء ارتفاع مانده بخطوط جیب مستوی
ومعکوس منقوش سازند ومجموع از مثال ظاهر
میشود ودر بعضی اسطرلابات اعمال غریبه بر ظهر اسطرلابات
نقش میکنند وخطوط اوقات نماز بمذهب عامه ودر بعضی

اسطرلابات بر ظهر او بروج دوازده رابثبت میکنند و در تحت بروج حدود و وجوه رقم میکنند و اکثر اسطرلابات که بحدود و وجوه منقوش بود کواکب را بر قمر د و میان من قوم ساخته بودند و مثال ظهر اسطرلاب اینست

باب دوم

در عمل صفایح و در وی چند فصل است

فصل اول

در پیدا کردن مدارات ثلاثه بر صفیحه و قاعده

درین آنست که چون صفیحه هموار شده باشد یعنی یکطرف غلیظ و طرف دیگر رقیق نباشد که امر امیل دهد وار تفاع درست نماید اندک بیاضی در کنار صفیحه باید کذاشت بجهت مرور مری راس الجدی و دایره کشید که آن دائره مدار راس الجدی خواهد بود و در اسطرلاب شمالی پس ازین دایره را بچهار قسم منقسم سازند یعنی بدو خط که بر مرکز صفیحه بر یکدیگر ملاقات کنند بزوایای قایمه و این دائره ا ب ح د است بر مرکز ه پس ربع ا ب بر نود قسمت کنند قسمتی درست و این ربع غربی شمالیست پس از نقطه ا بطرف نقطه ب بقدر میل کلی که بیست و چهار درجه است بمذهب اکثر

برآیند

بر برآیند و نشان کنند بحرف ل پس از نقطه ل خطی بنقطه د بکشند لامحاله ملاقات خواهد کرد بخط ا ه بنقطه و این نقطه ع است پس دایره موازی این دایره بکشند بطریقی که محیط او ملاقات نقطه ع کنند بی زیاده و نقصان و این مدار را راس الحمل والمیزان کویند که در اسطرلابات منطقه فلك معدل است پس از نقطه ل دیکر خطی بر کز یعنی نقطه ه بکشند بالضروره قطع خواهد کرد دایره مدار حمل و میزان را نقطه را نشان کنیم بحرف س و بعد این نقطه تا خط ا ه بقدر میل کلی خواهد بود نسبت باین دایره پس ازین نقطه س خطی موازی خط ل د بکشیم یعنی نقطه که دایره مدار حمل و میزان بخط د ه ملاقات کرده و این خط نیز قطع خواهد کرد خط ع ه را نقطه که آن نقطه ح است پس دایره دیکر موازی دایره مدار حمل و میزان بکشند که محیط او ملاقات کند بنقطه ح و این مدار راس السرطان است پس مرکز صفیحه را سوراخ کنند در کمال تنکی غرض که بر آن روی صفیحه مرکز را ظاهر سازد پس سه دائره دیکر مثل دوائر کذشته بکشند و در جمیع صفایح همین دو آئره بکشند برین مثال

تلك

واین نقطه

فصل دوم

در کشیدن افق و دیگر مقنطرات قاعده آنست که خط نصف النهار را از کرسی
بکشند بعد از آنکه صفحه را بر تخته استوار کرده باشند بطریقی که حرکت نکند و از
سطح تخته نیز چندان مرتفع نباشد که خللی در
کشیدن افق شود یعنی اگر صفحه غلیظ باشد
بقدر صفحه محل صفحه را ببرند از تنه
و گاه باشد که اسطرلاب تام باشد و عرض
اندک قریب دو ذرع از کرسی بالا خواهد
رفت پس از نقطه که محل تقاطع مدار حمل
و میزانست با خط مشرق در ربع شرقی شمالی
بالا رود یعنی بطرف خطی که بر کرسی گذشت
بقدر عرض بلدی که مفروض او باشد
و نشان کنند بنقطه ط پس یک سر مسطره
بر نقطه تقاطع خط مشرق با مدار حمل
و میزان نهاده سر دیگر بر نقطه ط نهند

وخطی

و خطی بکشند بطریقی که در مثال مذکور
خواهد شد و مقرر است که قوس افق مرور
کند بدو نقطه مدار حمل و میزان با خط
مشرق و مغرب بلا زیاده و نقصان که
اگر بخلاف کند غلط شده البته بطرف
خطی که از کرسی اخراج شده تا تقاطع
کند آن خط را یعنی خطی که از کرسی بالا
رفته پس محل تقاطع را نشان کند بحرف
ب دیگر از نقطه که مدار حمل و میزان
بخط مغرب تقاطع کرده بزیر آید در
ربع غربی جنوبی بطرف جنوب بقدر
همان عرض بلد و نشان کند بحرف
ک و از نقطه ک خطی بکشد بنقطه
مدار حمل و میزان با خط مشرق این تقاطع
خواهد کرد بخط وسط اللیل بنقطه و آن نقطه
را نشان کند بحرف م پس از نقطه م تا
نقطه ی تنصیف کند خط علاقه را و نشان
کند بحرف ه و این نقطه مرکز افق است پس
پرکار بگشاید چندانی که بنقطه ب و نقطه ک رسد و قوسی
بکشد از مدار جدی تا مدار جدی که این قوس افق بلدی است
که عرض او را فرض کرده اند اینست قاعده کشیدن افق بر

صفایح و مثال اینست



و در کشیدن

و در کشیدن دیگر مقنطرات قاعده آنست که از نقطه که بجهة عرض بلد
نشان کرده اند اگر تمام خواهند یکدرجه یکدرجه و اگر نصفی
خواهند دو درجه دو درجه و اگر ثلثی خواهد سه درجه سه
درجه و اگر سدسی خواهد شش درجه بالا رفته بطرف خط
کرهی و دیگر از نقطهٔ تقاطع مدار حمل و میزان بخط مشرق
خطی بکشند تا ملاقات کند دیگر بخط کرهی و محل تقاطع را نشان
کند و از نقطه ك یعنی مثل عرض بلد در ربع غربی جنوبی نشان
کنند و همچنان یکدرجه یا دو درجه یا سه درجه یا شش
درجه بطریقی که مذکور شد بالا روند یعنی بطرف نقطه مغرب
و نشان کنند و از آن نشان نیز خطی بنقطه تقاطع مدار حمل
و میزان بخط مشرق بکشند دیگر تقاطع خواهد کرد بخط وسط
اللیل بنقطه پس خط ما بین این نقطه و نقطه که بر خط کرهی
نشان شده بطریقی که در افق گفته شد تنصیف کنند و نشان کنند
و پای پرکار بران نشان نهاده فتح پرکار بگشایند تا بآن دو
نقطه برسد و قوسی دیگر بکشند و قس علی هذا همچنین میکشند
تا مقنطرات تمام شود و بنقطه ص برسد و مقرر است که نقطهٔ
ص بنقطه سمت الراس شمالی منطبق باشد و نقطهٔ سمت الراس
شمالی و جنوبی در باب کشیدن دوایر سموت مذکور خواهد
شد و همچنین مقرر است که قوسی که مساوی تمام عرض بلد باشد
ملاقات کند بدائره مدار حمل و میزان در خطی که بر کرسی
گذشته و الا غلط است و همچنین مقرر است که از افق تا نقطهٔ

مرکز صفیحه در خط تحت الارض بقدر عرض بلد باشد والا
غلط است مثال مقنطرات

فصل سیوم در کشیدن خطوط بجهة ساعات مستوی
قاعده درین آنست که پای پرکار بر مرکز صفیحه نهاده فتح پرکار
بگشاید چندانی که برسد بمرکزی که افق را بدان کشیده اند و بدان
فتح دائره بکشد موافق صفیحه و بچهار قسم منقسم سازد یعنی
بخط وسط السما و نصف اللیل و خط مشرق و مغرب پس هر ربعی را
بشش قسمت مساوی کنند چنانچه این دائره به بیست و چهار
قسم منقسم شود پس ابتدا از نقطه که خط وسط السما بدان

دائره

دائره تقاطع کرده بکند و پای پرکار بران نقطه نهاده و فتح پرکار
را بگشاید تا موافق فتحی شود که افق را بدان کشیده بی زیاده و نقصان
و در ربع غربی جنوبی قوسی در عقب افق بکشد و همچنین
پای پرکار بر یکیک ازین نشان نهاده قوسی میکشد تا برسد
بربع شرقی جنوبی و دیگر قوس نتوان کشید اما مقرر است
که خط ساعت دوازدهم تقاطع کند بمدار حمل و میزان را با خط
مشرق که اگر نه چنین شود غلط است پس در خلال این قوسها
رقوم ثبت کنند از یکی تا آنچه شود یعنی در بعضی عروض
دوازده است و در بعضی سیزده و چهارده و پانزده و زیاده
و کم و مقرر است که این قوسها منقوط سازند تا مشتبه
بقوسهای ساعات زمانی نشود بدین مثال

فصل چهارم در کشیدن قوسها بجهة ساعات زمانی که معوج
گویند و این ساعت عبارت از آنست که طلوع آفتاب تا غروب
آفتاب بدوازده قسمت کرده اند و همچنین از غروب تا طلوع
و در اطوال ایام و اقصر ایام اجزای ساعت زیاده و کم میشود
بخلاف ساعات مستوی که اجزای او دائما پانزده است و ساعات
زیاده و کم میشود یعنی بعضی ایام نه ساعت است و بعضی ایام
پانزده و قاعده در کشیدن این خطوط آنست که مدار جدی
و مدار حمل و میزان و مدار سرطان را از قوس افق هر یک بدوازده
قسمت کنند پس پای پرکار بر محلی نهند و فتح پرکار بگشایند چندانی
که برین سه نشان مدارات مرور کند و قوسی بکشند و همچنین
تا دوازده قوس کشیده شود و در رسمی این ساعات بآن دانند
که قوس یکی از این ساعات را بر یکی از خطوط مستقیم صفیحه
نهند یعنی بر خط مشرق و مغرب یا وسط السما و نصف اللیل
پس قوسی دیگر که قبل از وست یا بعد از و برهمین خط
نهند و جزی نشان کنند و اجزای مابین این دو نشان را
بشمرند پس بر قوسی دیگر نهند و اجزا
نشان کنند و بشمرند اگر موافق
باشد خطوط درست کشیده شده
و الا نه بعده در خلال این قوسها اعداد
نویسند از یکی تا دوازده و ابتدا از طرف مغرب
کنند تا بطرف مشرق منتهی شود مثال ساعات

دائرهٔ فصل پنجم



فصل پنجم در کشیدن دو آثر سموت و طریق در بن آنست
که سمت الراس و سمت القدم را پیدا کنند و طریق پیدا کردن
اینها آنست که از نقطه تقاطع مدار حمل و میزان بخط وسط
السما بر ربع غربی شمالی بقدر عرضی که در صفیحه افق بدان
عرض کشیده شده بر زیر آیند یعنی بطرف مغرب و نشان کنند
و از آن نشان خطی بنقطه تقاطع مدار حمل و میزان بخط
مشرق بکشند لا محاله این خط تقاطع خواهد کرد
بخط وسط السماء بنقطه و آن نقطه سمت الراس است شمالی
و معتبر است که این نقطه بر نقطه **ص** منطبق باشد و الا غلط
شده یا مقنطرات غلط است دیگر از تقاطع مدار حمل و میزان
بخط نصف اللیل بقدر عرض بلد مفروض بطرف غرب
در ربع غربی جنوبی بالا روند و نشان کنند پس از نقطه تقاطع
مدار حمل و میزان بخط مغرب خطی باین نشان بکشند و بگذرانند
تا تقاطع کند بخط وسط اللیل بنقطهٔ داخل صفیحه یا خارج

صفحه بعد از انکه خط نصف اللیل را بر تحته اخراج کرده باشند
جندانکه عمل اقتضا کند محل تقاطع این خط با خط وسط اللیل
نقطه سمت القدم باشد پس ما بین نقطه سمت الراس و سمت
القدم را تنصیف کنند بر نقطه پس خطی بران نقطه موازی
خط مشرق و مغرب بکشند و از دو طرف محیط اخراج کنند
جندانی که عمل اقتضا کند که مرکز جمیع دوائر سموت بر آن باشد
و مثال اینست که دائره ا ب ج ر کشیدیم بر مرکز ه و بدو خط
مستقیم که بزاویهاء قایمه بر مرکز صفحه کذشته باشد بجهار
ربع منقسم ساختیم و مدارات ثلث کشیدیم پس از نقطهٔ
تقاطع مدار حمل و میزان بخط ا ه بطرف ب یعنی بطرف نقطهٔ
مغرب بزیر آمدیم بقدر عرض صفحه و نشان کردیم بحرف ل
پس از نقطه ل خطی بنقطهٔ تقاطع مدار حمل و میزان بخط
ه ر یعنی خط مشرق کشیدیم لا محاله قطع خواهد کرد خط ا ه
را بنقطه و آن نقطه سمت الراس شمالیست نشان کردیم بحرف
ص و مقررست که انتهاء مقنطرات این نقطه باشد دیگر از
نقطهٔ تقاطع مدار حمل و میزان بخط ج ه بطرف نقطه ب بالا
رفته بقدر عرض بلد نشان کنند بحرف ع پس از نقطه تقاطع
مدار حمل و میزان بخط ب ه خطی بنقطه ع کشیدیم و اخراج
کردیم تا ملاقات کنند بخط ج ه و اگر در اندرون مدارات
ملاقات نکنند خط تحت الارض را از محیط اخراج کنند
تا آنجا که عمل اقتضا کند و محل تقاطع این خط با خط ج ه سمت القدم

باشد

باشد و نشان کنند بحرف ق پس خط ما بین ص و ق را تنصیف
کنیم و آن نقطه ک است پس پای پرکار برین نقطه نهاده فتح
پرکار بگشایند تا برسد بنقطه ص و ق و دائره باین فتح بکشند
و این دائره اول سموتست و مقررست که این دائره قطع کند
نقطه مشرق و مغرب را بطریق افق پس دائره مدار حمل و میزان
را دو ربع فوق الارض یا دو ربع تحت الارض بنود قسمت کنند
ده ده پس یک مسطره بر نقطه سمت الراس یا سمت القدم نهاده
و مسطره را بر یکیک و ازین نشان نهاده برابر او بر افق نشان
کنند تا افق نیز بنود قسمت شود دیگر خطی برین نقطه بکشند
موازی خط مشرق و مغرب و این خط را از محیط دائره اخراج
کنند جندانی که مراکز جمیع دوائر سموت بر این باشد و این خط ی
ه است پس پای پرکار برین خط نهاده فتح پرکار بگشایند تا برسد
بدو نقطه سمت الراس و سمت القدم و بر یکیک از ین نقطهها که
بر افق است نهاده و دائره بکشند که مرور کند بنقطه سمت
الراس و سمت القدم و نقطهٔ که بر افق است که اگر برین سه نقطه
مرور نکند درست نیست و یکیک میکشند تا تمام شود
و این دوائر را تحت الارض و فوق الارض توان کشید و مثال

باب سیم در عمل عنکبوت و در وجند فصل است اول
در کشیدن دایره فلك البروج یعنی منطقه فلك البروج و بعضی
خطوط و قوسها بدانکه صفحه باید ساخت اغلظ از صفایح
و بطریق صفحه جهار ربع باید کرد و مدارات ثلث کشید بطریقی
که محو پذیر باشد پس دایره باید کشید که یکطرف محیط او بمدار
راس الجدی و دیگر بمدار راس السرطان مرور کند پس بعد
اندك فاصله دایره دیگر باید کشید در اندرون این دایره
بجهت نبشتن قمر بروج دوازده دیگر دایره در اندرون این
دایره باید کشید باندك فاصله بجهت قسمت فلك البروج بدرجه
پس دو درجه از خط مشرق و مغرب بزیر باید
آمد بطرف تحت الارض و خطی دیگر
کشید که آن خطین عمود عنکبوت
خواهد بود و دایره خورد بر مرکز صفحه
باید کشید بجهت گذشتن قطب
دیگر بر قوس تحت الارض مدار حمل و میزان
قوس دیگر در زیر آن بکشند بجهت
نصب مری کواکب و ضبط شبکه پس دایره دیگر
در تحت دایره مدار جدی بکشند بجهت نگاه داشتن
شبکه و نصب بعضی از مری کواکب و زیادتی بر فوق جدی
بسازند که او را مری راس الجدی گویند بجهت عروه و برای آن
بحجم اینست صورت عنکبوت و طرح او بدست استاد از صنعت این



فصل دوم در پیدا کردن مری کواکب در این عمل و طریقه
آنست که اول درجه ممر و دیگر درجه بعد و درجهٔ عرض
و درجه طول و درجه مطالع و مغارب کوکب را از زیج
در ان سالی که عنکبوت میسازد استخراج کند پس هر
کوکبی که اراده نماید درجه ممر او را پیدا کرده خطی از ان
درجه بمرکز صفحه بکشد پس درجه طول کوکب را یافته
و خطی از ان درجه بمرکز فلك البروج بکشد نه مرکز
صفحه پس نقطهٔ تلاقی این دو خط محل کوکب است پس
شظیه بر و راست کند مقوس یا غیر مقوس هر طریقی که خواهد
اما نوعی کند که سر شظیه درست بر محل کوکب واقع شود و بدانکه
درجه ممر کوکب درجه ایست از فلك البروج که با ان کوکب
بوسط السما آید یعنی با کوکب بنصف النهار رسد و درجه
بعد دوری کوکب است از فلك معدل و در اسطرلاب دوری

کوکبیست از مدار حمل و میزان بطرف شمال یا بطرف جنوب و درجه
عرض دوری کوکب است از منطقة البروج و درجه مطالع
درجه ایست از معدل که با کوکب از مشرق طالع شود و درجه
مغارب درجه ایست از معدل که با کوکب غروب کند و بدانکه
درجه عرض و بعد و مطالع و مغارب را ملاحظه کنند
که شاهد اند بر درستی شظایا والله اعلم **فصل سیم**
در قسمت فلك البروج و در این عمل اولی آنست که بعد از
ترکیب عنکبوت بر ام قسمت شود پس مری راس الجدی را بر
خط علاقه نهند و عنکبوت را بطرف دست راست حرکت
دهند تا مری راس الجدی برسد بخط بیست و هشت که مطالع
حمل است پس جزوی از فلك البروج که بر خط مشرق و مغرب
افتاده باشد نشان کنند تا آخر حمل و اول عقرب که آخر
میزانست بر خط مغرب و مشرق واقع شود پس از ان موضع
مقداری درجه دیگر مری را حرکت دهند آن جزوی از فلك
البروج که بر خط مشرق و مغرب واقع شده باشد آخر ثور و اول
قوس که آخر عقربست باشد بر خط مشرق و مغرب و بر خط وسط
السما اول سرطان و آخر جوزا و اول جدی و اخر قوس واقع
شود و بعد هر برجی را بسی قسم باید کرد از مدار
جدی و خط باید کشید که بآن خط بروج منقسم شود
یعنی برانکه فلك البروج را بنفسه هر یك بسی قسمت
کنند زیراکه در قسمت از قسم اول برج تا آخر برج

تفاوت

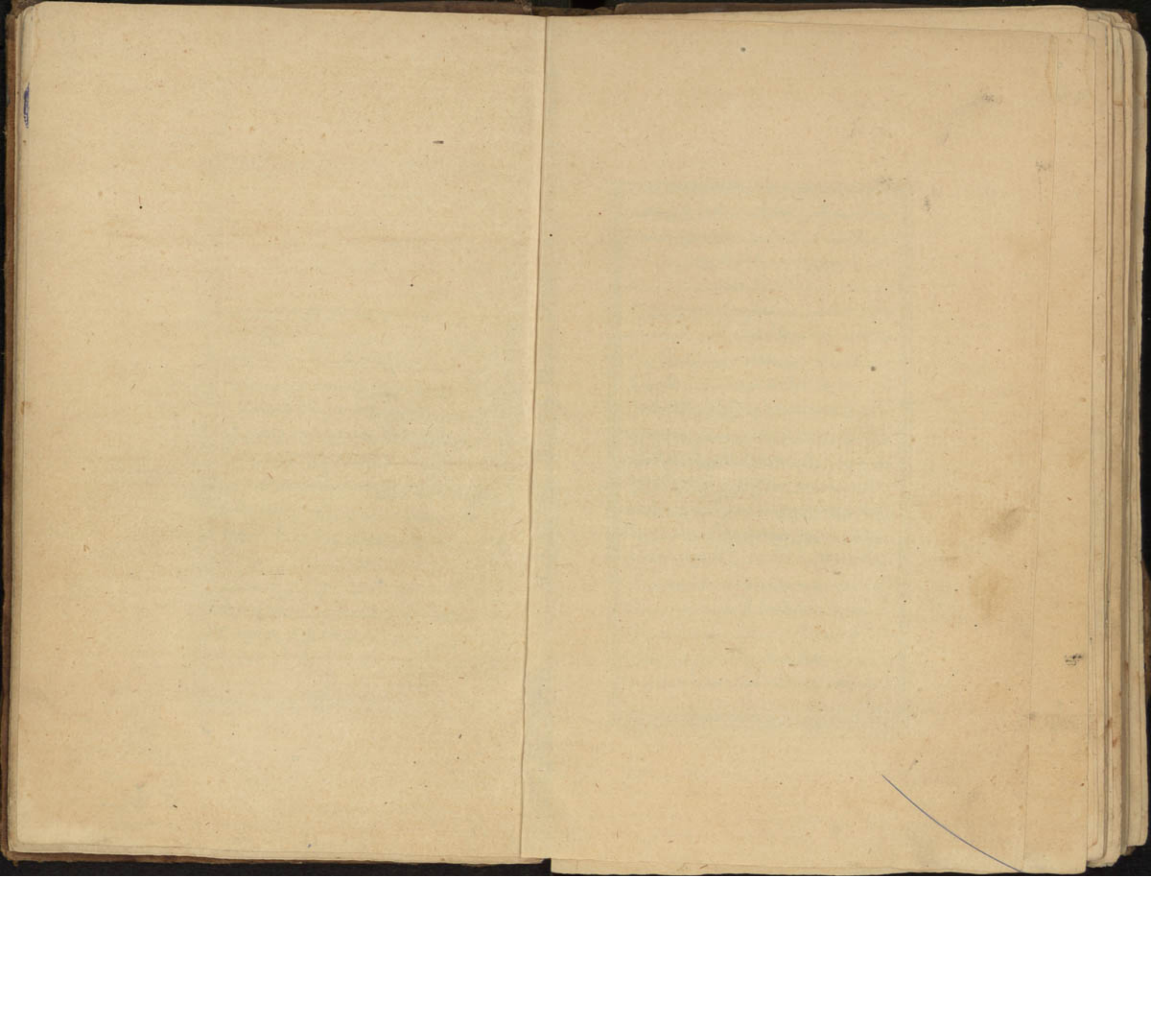
تفاوت هست بدین طریق مثاله

خاتمه در امتحان راستی و درستی ام و صفایح و شبکه
و عضاده و لبنه و غیره اما ام باید که جون شاقولی از ریح
علاقه بیاویزند بر خط تحت الارض از روی اسطرلاب
و پشت اسطرلاب منطبق باشد یعنی میل بطرفی نداشته
باشد که اگر میل داشته باشد بیکطرف ام اثقل خواهد بود
از طرفی دیگر و ارتفاع غلط خواهد بود یعنی یکطرف
بیست درجه ارتفاع خواهد داشت و طرفی دیگر بیست
و دو یا هجده دیگر قسمت حلقه روی اسطرلاب بسیصد
و شصت قسمت درست شده باشد و دو ربع پشت اسطرلاب
یا یك ربع بنود قسمت شده باشد دیگر در ظل اقدام
جون شظیه ارتفاع بر چهل و پنج نهند باید که سر دیگر بر
هفت افتد بی زیاده و نقصان و در ظل اصابع جون بر چهل
و پنج نهی که سر دیگر بر دوازده افتد و همچنین در ظل سلم

ودر امتحان مقنطرات باید که از افق تا مدار حمل و بقدر
تمام عرض بلد باشد بی زیاده ونقصان دیکر در خط وسط
السما از افق تا مرکز صفیحه موافق عرض مفروض باشد
والا غلط است دیکر افق میباید که بر دو نقطه که مدار حمل
ومیزان بخط مشرق ومغرب مرور کرده بکذرد والا
غلط است دیکر خطوط ساعات زمانی می باید که اجزاء
هر ساعتی موافق اجزای ساعت دیکر باشد در آن روز و در
آن شب و خطوط ساعات مستوی میباید که خط دوازدهم
ساعت بر نقطه تقاطع مدار حمل ومیزان بخط مشرق
واقع شود والا درست نباشد و قسمت ارتفاع صفیحه
میباید درست باشد چون پرکار امتحان کند و قسمت
راستی و درستی قسمت فلک البروج بآن باشد که هر جزوی
از اجزاء فلک البروج بر خط وسط السما و تحت الارض
نهند نظیر او بر همان خط افتد بی زیاده ونقصان و امتحان
شظایای کواکب بآن کنند که چون از کوکبی ارتفاع کیرند
و شظیه آن کوکب را بر آن ارتفاع نهند و از کوکبی دیکر
ارتفاع بکیرند و شظیه آن کوکب ثانی درست
بار ارتفاع خود واقع باشد بی زیاده ونقصان
و امتحان درستی عضاده بآن کنند که چون ارتفاع
افتاب بکیرند و فی الفور عضاده را کردانیده
از طرفی دیکر ارتفاع بکیرند بر همان ارتفاع

افتد

افتد بی زیاده ونقصان والا عضاده کج است یا ثقبه
کج است همین کافیست در امتحان اسطرلاب این
نسخه از صفحه خاطر نوشته
شده نه آنکه از کتاب
جمع شده تمام
شد والله
اعلم
م



بسم الله الرحمن الرحیم رب انعم فرد

هو المختار فی کل الامور اختیار کلام انام وافتخار خواص و عوام بتقدیم حمد و تقویم شکر خجسته
فرجام اوحدی علامتست که سعادت کاینات اثری از اشراق کوکبهٔ جمال اوست و نحوست
موجودات پرتوی از لمعات برق جلال اوست که قل کل من عند الله هر ستی راه بدقایق حکمتش
نبرد و هر دستی بدرجات رفعتش نرسد و هو الافق الاعلی تعالی شانه عما یقول الجاهلون علوا
کبیرا و درود بی حد و ثنای بی عد بر ارواح مطهر انبیای کرام که اختیار و قوام عالم وجود استظهار و نظام
بنی آدم ذات قدسی صفات ایشانست علی الخصوص بر قالب انور و روان ازهر سیدی که عرش
از تبیین ایجاد زمین و زمان و تکوین مکین و مکان طلوع نور وجود با صولت و ارتفاع آفتاب
بی زوال دولت او بود داعی سید الابرار و قاسم الانوار محمد المختار و آله الاخیار من البشر
سیما ائمه اثنی عشر که هر یک در درج رسالت و دری برج هدایتند صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین اما بعد سنه ۹۱۷ مهران فرمان واجب الاذعان نواب همایون اعلیحضرت
کیوان رفعت پادشاه جهان شاهنشاه زمین و زمان السلطان الاعظم والخاقان الاعدل
الافخم الذی بید اروایة ازمنة الفتح والظفر و بکف عنایه اعنة النصرة بالسعی و ضرب درة
بحر السلطنة القاهرة و غرة فلک الخلافة الباهرة و مطلع رایات ریاسة العظمی
و مجمع ایات سیاسة الکبری مطرح انوار نجوم الدولة السرمدی و مطمح انظار الملة والشریعة
الاحمدی مظهر اسرار الالوهیة و مخزن افکار الناسوتیة خلاصه بنی البشر سحاب ائمه اثنی عشر



المؤید بتایید رب الجلیل عضد السلطنة والخلافة والدنیا والدین سلطان شاه اسمعیل الحسینی
خلد الله مشارق الارض و مغاربها و ذلل کاهل الایام و غاربها صادر شد باحداث شاه نشین
ارم نشان ذات العماد و الذی لم یخلق مثلها فی البلاد که بی قصور علو درگاه قصور بزم
اعلی علیین باشد و سمو اسمابار کاهش فوق سماکین و فرق فرقدین ع کان الثریا علقت
و عماد و استحکامش بدان مثابه باشد که بعد زحمت صدمات زلازل حوادث ایام کاخ
ارکان آن عمارت مخصوص نتواند جنبانید و آسیب منجنیق دهر و عوارض آن ثلمه در جدار
بنیان مرصوص نتواند نمود هزار سال باران بدان نرسد اگر بجای نمک از هوا بارد سنگ
و ارتفاع سدهٔ منیعش و اعتلاء عتبهٔ رفیعش که دست یاری مهندسان در فضاء مکان اعلیا
برداشته باشند بدرجه باشد که طاق ایوانش جنت روان کیوان بود و ستر یاس نطاق
هودج برجیس بهرام و قسمت بساط بساتینش بسیط تر از صحن بهشت و دلگشاتر از فردوس
برین بهشت و نزهت و نماء شجرهٔ طیبه اش که سرو جویبار گلشن رضوان و صنوبر سایه گستر
نرگس زار حور و غلمانست بصفت اصلها ثابت و فرعها فی السماء موصوف باشند
و ثبات بنیانش چنان اتفاق افتد که سیلاب انقلاب زمان و تندباد فساد حدثان
استیصال آن در حیز توان امکان صورت نه بندد شعر رسی تحت الثری اصله و سمایه
الی النجم فرع لاینال الطول و چون بحلیه اتمام و زیور اختتام آراسته گردد مقبول طبع شریف
نواب همایون عمر الله رباع السلطنة بخلود ایامه و جعل الفتح والظفر قرین اعلامه و منشئه
و شراته اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا و تقبل منا انک انت السمیع العلیم
دران سرایت نماید بس بنا برین الفقیر الحقیر المحتاج الی لطف السلطانی عبد الله بن محمد الاوحدی
الدقاقی الحسینی اللبنانی صانه الله من شرار ذل البلد و کل جاهل اذ اوله به تعیین
زمانی لایق و اختیاراتی موافق مامور گشتم تا بعد از آنکه تفکر بسیار و تدبیر بیشمار بدولت
نواب کامکار وقتی که متضمن حالات و مستجمع کمالات مذکوره با زیادتی مستحسنات بود و فائز

شدم بعضی از جهال که از علم بغیر از علم نداشتند و کمال اکمال می پنداشتند و آیینه ضمیر شان
از زنگ جهالت و سویدای قلب از ظلمت ضلالت بصقیل تعلیم و تعلم بحلیه ساختنی و تجلیه
کانی نداده بودند بدستیاری جهل مرکب دیای مردی اکاذیب مرتب بلباس تحریف
و تزییف آن اختیار ملبس شدند پس بحکم اعرض الجاهلین از ایشان اعراض نمودم
و از جهت تبصره طالبان و تذکره واصلان رساله مشتمل بر دقایق و حقایق معرفت
اختیار مسمی باختیارات الشاهی فی معرفة الاوقات کماهی تالیف نمودم امید که بعین خوب
در ان نظر فرمایند و اگر بسهوی یا قصوری اطلاع یابند قلم اصلاح از رقم آن دریغ ندارند
و بالله التوفیق و این رساله مشتمل گردانیدم بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه و آن منقسم است
بچهار اول در حد اختیار و چگونگی حالات قمر ۲ در بیان حالات کواکب و بکر بعضها
۳ در بیان حالات کواکب ۴ در احوالی که عارض کواکب شود و در اختیار بدان احتیاج افتد
مقاله اولی در بیان اختیارات کلی و آن مشتمل است بر ده باب اول در فایده اختیار
۲ در قوام اختیارات ۳ در کمال اختیار و آن متعلق است بقمر یا بخانه قمر ۴ در حالات
و درجات در اختیار ۵ در رعایت حال خداوند طالع و غیر آن ۶ در رعایت درجات
طالع ۷ در رعایت خانه غرض ۸ در رعایت حال سهام ۹ در رعایت ایام و لیالی و ساعات
که اختیار در وی کنند ۱۰ در بیان محذورات اختیار و آن چهار فصل است اول در آنچه
تعلق باجتماع و استقبال دارد ۲ در آنچه تعلق بقمر دارد ۳ در آنچه تعلق بطالع و خداوند طالع
و خداوند قمر دارد ۴ در ایام و ساعات که از ان احتراز باید نمود مقاله ثانی در بیان
اختیارات جزوی و آن مشتمل است بر دوازده باب باب اول در اختیارات که تعلق بخانه
اول دارد و آن سه فصل است اول در خریدن چیزها ۲ در فروختن چیزها ۳ در دوختن
باب دوم در اختیارات که تعلق بخانه دوم دارد و آن سه فصل است اول در قرض
دادن ۲ در قرض ستدن ۳ در فرستادن مال بتجارت باب سیوم در اختیارات

که تعلق

که تعلق بخانه سیوم دارد و آن یک فصل است در تحویل از موضعی بموضعی باب چهارم
در اختیارات که تعلق بخانه چهارم دارد و آن نه فصل است اول در بنا نهادن ۲
در خراب نمودن ۳ در پنهان شدن و امور ستری ۴ در درخت نشاندن ۵ در زراعت
کردن ۶ در کاریز کندن ۷ در خریدن املاک ۸ در اجاره املاک ۹ در دخول بلد
باب پنجم در اختیارات که تعلق بخانه پنجم دارد و آن ده فصل است اول در طلب فرزند
کردن ۲ در اسقاط جنین ۳ در شیر دادن ۴ در شیر باز کردن ۵ در فرزند
بگهواره کردن ۶ در فرزند بکتاب دادن و بدایه سپردن ۷ در نو بریدن و پوشیدن
۸ در شراب نهادن ۹ در شراب خوردن ۱۰ در مهمانی و عشرت رفتن باب ششم
در اختیارات که تعلق بخانه ششم دارد و آن بیست و یک فصل است اول در علاج مرض
که در ان مهلت باشد ۲ در علاج عضوی مخصوص ۳ در علاج جنس بیماری ۴ در استعمال
مسهل مطلقا ۵ در استعمال مسهل سوداء خاصه ۶ در استعمال مسهل بلغم خاصه ۷ در قی
کردن ۸ در ختنه کردن ۹ در آهن باندام بردن ۱۰ در فصد کردن ۱۱ در حجامت کردن
۱۲ در خون بسیار اخراج کردن ۱۳ در حقنه کردن ۱۴ در علاج چشم کردن ۱۵ در ناخن
گرفتن ۱۶ در حمام رفتن ۱۷ در موی ستردن ۱۸ در نوره بکار داشتن ۱۹ در برده
خریدن ۲۰ در برده آزاد کردن ۲۱ در سواری بر الاغ مجدد باب هفتم در اختیارات
که تعلق بخانه هفتم دارد و آن پانزده فصل است ۱ در نکاح کردن ۲ در زفاف کردن
۳ در طلب گریخته و غایب و دزدیده ۴ در غارت کردن و ستدن مال کسان بغصب
۵ در شرکت کردن ۶ در صید کردن مطلقا ۷ در صید کردن مرغان ۸ در صید کردن
حیوانات ماشی ۹ در شکار کردن در میان آب ۱۰ در صید کردن بر خشک ۱۱ در تعلیم
جانوران شکاری ۱۲ در خریدن جوارح معلمه مثل کلاب و یوز ۱۳ در محاربه و شطرنج و نرد
باختن ۱۴ در گوی باختن ۱۵ در صلح و اقرار بعد از انکار باب هشتم در اختیارات

که تعلق بخانهٔ هشتم دارد و آن سه فصل است ۱ در طلب دفین و میراث و مال غایب کردن
۲ در دفین نهادن و امانت سپردن ۳ در وصیت کردن باب نهم در اختیارات
که تعلق بخانهٔ نهم دارد و آن یازده فصل است اول در سفر کردن بر خشک ۲ در سفر
در آب ۳ در باز گشتن از سفر ۴ در دعا کردن ۵ در عزیمت کردن از بهر دوستی ۶
در عزیمت از جهت عداوت ۷ در تعلیم علم ۸ در تعلیم ادب ۹ در تعلیم موسیقی ۱۰ در تعلیم
شناوری کردن ۱۱ در تعلیم کیمیاگری باب دهم در اختیارات که تعلق بخانهٔ دهم
دارد و آن نه فصل است ۱ بر تخت نشستن ۲ در عقد لوا ۳ در حل آن ۴ در نقش خاتم و مهر
زدن ۵ در طلب خراج ۶ در حاجت خواستن از حکام ۷ در ابتداء کارها ۸ در ابتداء
آموختن پیشها ۹ در زیور ساختن و زرگری باب یازدهم در اختیارات که تعلق
بخانهٔ یازدهم دارد و آن چهار فصل است اول در طلب حاجت و امید از دوستان
۲ در تماشا و طوف صحرا ۳ در طوف با دوستان سواره ۴ در طوف و تماشا بر آب
باب دوازدهم در اختیارات که تعلق بخانهٔ دوازدهم دارد و آن سه فصل است
اول در خریدن حیوان جهت بار کشیدن ۲ در توجه بدفع اعدا خاتمه در بیان اختیار
در حق کسی که طالعش معلوم باشد و اگر طالعش معلوم نبود طالع سوال بجای طالع مولود بکار
دارند و در بیان آنکه چگونه اتمام یابد و آن سه فصل است ۱ در بیان آنکه مولودش معلوم
۲ در بیان آنکه چگونه طالع وقت بجای طالع مولود بکار دارند فصل سیوم در
چگونگی تمام شدن امر مختار مقدمه در بیان مسایل که پیش از شروع در مقصود
دانستنی است و آن مشتمل بر سه فصل است فصل اول در حد اختیار و چگونگی
عمل بران بدانکه اختیار عبارتست از تعیین وقتی در زمانی که دران زمان بهتر از آن
وقت نباشد جهة ابتداء امری معین پس ناچار بود از تعیین درجه طالع و تسویت
بیوت اثنی عشر تا از ان اوضاع کواکب و دلایل معلوم گردد و گاه بود که بجهت تسویه

آن خانها

آن خانها مرکب از دو برج بود پس اگر درجات هر دو برج نزدیک بیکدیگر باشد در تدبیر
آن خانه اگر هر دو کوکب ناظر باشند بآن خانه و اگر یکی ناظر بود و یکی ساقط مدار بر ناظر
باشد و اگر هر دو ساقط باشند اکثر خطا اعتبار باید کرد و غلبه از ان کوکبی باشد که در جات
برج او بیشتر باشد و حکم طالع وقت اختیار بعینه حکم طالع مولود باید کرد در خیریه و شریه
مستقیل که بر صاحب اختیار واقع شود الا آنکه از طالع مولود حکم مدت العمر مولود کنند و از طالع
اختیار حکم از ابتدای شروع در ان امر کنند تا انقضای آن امر مثلا در طالع دخول بدن شخصی
و اوضاع و دلایل آن حکم احوال آن شخص کنند از حین دخول در مقام خروج از ان مقام
بقصد سفر و اگر کسی بدقایق علم احکام واقف بود حکما و غریب در هر اختیاری توانند
نمود و نیکی و بدی اختیاری تواند نمود و نیکی و بدی اختیار در سعادت و نحوست بطالع
سیف قاطع با این معنی دلیل قاطع است و اثر اختیار در حق ملوک ظاهرتر است
از او ساط و همچنین در حق ازل فازل تا با دنی رسد و هر کاری که هر روز و هر دو
روز بدان احتیاج افتد در حق آن امر اختیار مفید نیست و چون امری ضروری باشد
تاخیر جهت اختیار مناسب میسر نشود و باید که سعدی در طالع یا عاشر باشد و چون قمر
بدحال و منحوس باشد باید که از طالع ساقط بود فصل دوم در حالات قمر بدانکه
مدار اختیار بر قمر است و احوال او جه او از کواکب دیگر با مور دنیاوی انسب و چنانکه
چیزها ظاهر میشود در حالت خردی و بتدریج تنها بزرگی میرسد مانند قمر که از هلال ببدر
منتهی میشود پس صلاح او صلاح اشیا بود و فساد پس فساد آن و او هر کوکب که او را متصل
شود تدبیر خود باو دهد و آن کوکب حال او را قبول کند و آن کوکب قابل تدبیر او بود
پس قمر حال کواکب باشد و مصلح میان ایشان و چون قمر خالی السیر بود یعنی در برج خود
کوکبی متصل نشود تا دران برج بود و هیچ کوکبی دیگر متصل نشود دلیل بطالت و تحیر و رجوع
و تعویق در امور و فساد کارها بود و چون قمر تحت الشعاع بود یعنی بعد میان او و آفتاب

دوازده درجه کمتر باشد و آن دلیل فساد امور بود الا امور نهانی و چون قمر در هبوط
باشد یا متصل باشد بکوکبی که در هبوط او بود دلیل دشواری و نقصان امور بیشتر و چون
دوازده درجه قبل از استقبال دلیل تعویق امور است و چون قمر مقارن نحسی یا تربیع یا مقابله
او متصل باشد یا از نحسی منصرف شده بود بنحسی دیگر متصل شود بی آنکه شعاع کوکبی دیگر
حایل شود و میان قمر و یکی از انها که آنرا المحصور بین النحسین میخوانند دلیل فساد امور بود در اول
و در آخر و چون میان قمر و راس یا ذنب کمتر از دوازده درجه باشد دلیل تعویق امور باشد
و چون قمر در جوزا او دنبا در آخر بروج که حدود نحوست است دلیل دشواری حصول
امور است و بودن قمر مع سبعه منحوسه دلیل نقصان امور است و چون قمر ساقط
باشد از طالع دلیل اهمال امور بود و چون قمر و نحسی السیر باشد یعنی در برجی نقل کند و در آن
برج هیچ کوکب متصل نشود دلیل ناتمامی کارها بود و چون قمر در طریقه محترقه باشد و آن
از نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب دلیل فساد و نقصان امور بیشتر و چون قمر
بطی السیر باشد یعنی سیرش در شبانه روزی از سیزده درجه و یازده دقیقه کمتر بود
یا ناقص النور باشد یعنی نیمه آخر ماه بود دلیل درنگ و توقف در امور باشد و بدانکه قمر
در نیمه ماه جاراست مضرة او از نحوست مریخ بقران یا تربیع یا مقابله بیشتر است از مضرة
از زحل برای حرارت مریخ و برودت زحل و در نیمه آخر بعکس آن باشد و قمر و کواکب
و بروج و بیوت سا منحوس نخوانند تا بانحسی قران یا تربیع یا مقابله نکند یا نحسی در آن برج
یا در آن بیت یا او تاد آن نباشد اگرچه عیوبهای ذاتی و عرضی ارسته باشند و آن
دلیل عسر و ابطال بود و سعود شان نگویند تا با سعدی بر وجه مذکور نباشند اگرچه
بضعفهای ذاتی و عرضی ضعیف باشند و آن دلیل سهولت و اتمام باشد اتصال قمر
بکوکبی بعد از اختیار دلیل مستقبل بود اگر بسعدی اتصال نماید دلیل خیر باشد و اگر بنحسی
اتصال کند شر بود **فصل سیوم در حالات کواکب** بودن کواکب در هبوط

دلیل حبس و غم و تنگی باشد و در شرف بعکس این بود در جهت دلیل ابطال و عصیان
و نقصانست و اقامت ایشان دلیل توقف و تحیر و سکون باشد کوکب نحس چون در
وتدی در بیت یا در شرف خود باشد از شر باز ایستد مگر آنکه درین حال راجع بود شرش
زیاده شود و اتصال سعود بنحوس از شرارت او نقصان کند و از خیریه سعود هم کرود
و سعد ساقط و راجع بمنزله نحس است در برج غریب شرش زیاده شود و اگر در وتدی یا مایل
وتدی در یکی از خطوط خود باشد قوتش مانند قوت سعد بود و سعد در برج غریب سعادتش
کم بود و چون در یکی از خطوط خود باشد در سعادت بیفزاید و چون قمر یا جداوند طالع
منحوس باشد از قران تا تربیع یا مقابله نحس و درین حال بسعدی از تربیع و مقابله اتصال
نماید او را از شدت و محنت خلاص دهد و آن حاجت گذارده کرد و بودن کواکب تحت
الشعاع ضعیف است در جمیع امور مگر آنکه در احتراق باشد که در آن حال قوی کردد و کوکب
چون دوازده درجه از آفتاب دور افتد و در مشرق در صباح قبل از طلوع آفتاب
طلوع نماید و در جمیع ابتدائات نیکو باشد و چون پانزده درجه بعد افتد اقوی بود از آنچه
بوده و چون کوکب معزل باشد و میان او و آفتاب پانزده درجه بعد بود ابتداء ضعف
کند تا هفت درجه و بعد از آن ضعفش قوت گیرد تا مرکز بمرکز رسد که قوی کردد و بودن
سعد در راس اعطاء خیر و شر نکند و نحس در آن مرکز بر شر بیفزاید بودن کوکب با راس
آن کوکب با راس قمر سعادت یا نحوست آن کوکب زیاده کند و با ذنب برعکس
راس نقصان سعادت و نحوست نماید **فصل چهارم در معرفت حالات
اتصال کواکب که** موجب سبب کون و فساد و اختیارات بود و این شانزده
حالت است **اول** اقبال و آن بودن کوکب است در اوتاد و آن دلیل تمامی کارها
۲ بار و آن سقوط کوکب است از وتد و آن دلیل فساد امور باشد **۳** اتصال نقل
النور است و آن آنست که کوکب سریع السیر منصرف شود از بطی السیر و چون تمام

منصرف نشده باشد متصل شود بکوکبی دیگر پس کوکب سریع نور اول بدیگری برساند
وان دلیل ظفرست بر مقصود بآسانی اگر سعدین باشد و بدشواری اگر نحسین بود
وبرین قیاس ۴ جمع النور بود وآن چنان باشد که دو کوکب متصل شوند بکوکبی ابطاء
از ایشان وآن کوکب نور ایشان جمع کند وآن دلیل تمامی حاجت و ظفر بر مطلوب
باشد ۵ رد النور بود وانچنان باشد که چون دو دلیل بیکدیگر متصل نباشند و از خانه
ساقط باشند و بکوکبی دیگر متصل شود آن گاه کوکب بآن خانه نظر کند نور آن دو کوکب
بدان خانه رو نماید وآن دو دلیل بآن خانه کردند و نور ایشان بیکدیگر رساند وآن
دلیل بود بر انکه حاجت بواسطهٔ توسطی اتمام یابد و رد النور غیر رد است که بیانش
بعد ازین بیاید ۶ قبولست وآن تام بود و ناقص باشد تام آن بود که کوکبی از خانه
یا شرف کوکبی بآن کوکب متصل باشد و ناقص آن بود که در حد یا وجه یا مثلثه کوکبی متصل
شود بآن کوکب وجهی دیگر از قبول آنست که کوکب قابل تدبیر در یکی از حظوظ دافع
تدبیر ۷ رد است وانچنان بود که چون کواکب یا قمر متصل شوند بکوکبی ساجع یا تحت الشعاع
قابل رد نماید آن کوکب آنچه ازو قبول کرده باشد وآن دلیل فساد حاجت باشد
وجه دیگر ازو آنست که دافع و قابل هر دو ساقط باشند از طالع و چون بگشتند قابل
از دافع آنچه قبول نموده باشند پس تدبیر او فاسد شود و این دلیل فساد غرض بود در
آخر مثالش طالع سرطان و قمر در حوت اتصال نماید بمریخ در جوزا و اگر دافع در وتد باشد
دلیل تباهی بود در آخر و اگر قابل در وتد بود دلیل تباهی بود در اول ۸ دافع القوت
وانچنان بود که کوکبی در یکی از حظوظ خانهٔ خود باشد و متصل شود بکوکبی دیگر پس دفع نماید
قوت خود بآن کوکب و این دلیل قوت ~~غرض باشد در اول و اگر هر دو در حظ خود باشند~~
~~که آنرا دفع القوتین خوانند دلیل قوت امور بود در ابتدا و انتها و دفع طبیعت است وانچنان~~
~~باشد که کوکبی متصل شود بکوکبی دیگر پس دفع نماید قوت خود بآن کوکب و این دلیل قوت~~

انجبات

غرض باشد در اول و اگر هر دو در خط خود باشند که آنرا دفع القوتین خوانند دلیل قوت
امور بود در ابتدا و انتها ۹ دفع طبیعت است وانچنان باشد که کوکبی متصل باشد بکوکبی
از خط آن کوکب و این دلیل حسن انتها باشد و اگر هر یکی در خط دیگری باشد که آنرا
دفع طبیعتین خوانند وآن دلیل خوبی ابتدا و انتها باشد ۱۰ نعمت و مکافات است وانچنانست
که کوکبی در وبال یا هبوط یا در چهار خود باشد و کوکبی قوی حال که دوست وی باشد
با او اتصال نماید یا بعکس پس آن کوکب قوی ضعیف را مدد و یاری نماید و همچنان کوکب قوی
انعامی کرده باشد و این حال باقی بود و حق این نعمت برو ثابت باشد تا حال
برعکس شود پس آن کوکب مکافات آن نعمت بجای آورد و این دلیل تمامی حاجت
بود با مدد یاران و معاونان ۱۱ منع است وآن بر دو نوع باشد یکی بقارنه وانچنان
باشد که سه کوکب در یک برج بود بدرجات مختلف واکثر رو بسیار درجه تر بود و سبک رو
کم درجه تر و میانه رو در میان هر دو باشد چون سبک رو نزدیک گران رو انداز د میانه
رو منع اتصال کند تا اول بدو متصل شود و بعد از انصراف سبک رو بگران رو
قران نماید مثلاً زحل در ده درجه میزان بود و عطارد در پنج درجه و زهره در اول میزان باشد
اول عطارد بزهره از زحل منع کند و بعد ازان زهره بزحل قران نماید دوم انکه دو کوکب
در یک برج بیکدیگر متصل باشند و کوکبی دیگر عامل التدبیر نظر ان کوکب مقارن باطل کند اگر اتصال
بعد ازان قران باشد آن نظر باطل تواند کرد و این حال دلیل فرح بعد از شدت ۱۲
قطع نور است وان بر دو نوعست اول انکه کوکبی سبک رو بکوکبی گران رو اتصال کند
و سبک رو دیگر در برج دوم ساجع گردد و بدان سبک رو متصل شود و قطع کند نور کوکب دوم
از قران باول دوم انکه سبک روی بگران روی متصل شود و قبل ازانکه در میان متساوی
شوند این گران رو بگرانتری از خود متصل گردد و منصرف شود اتصال اول قطع کند
و این دلیل است بر انکه در اثنای حاجت نا امیدی حاصل شود و بعد ازان امیدوار گردد

۱۳ انصکات است و آن چنان باشد که کوکبی خواهد که متصل شود بکوکبی پیش از آنکه در حبال مساوی
گردد یکی راجع شود و اگر مستقیم بود یا مستقیم شود اگر راجع باشد و اگر سریعتر از متصل باشد
بطئ تر گردد و اگر از و بطئ تر باشد سریعتر شود و آن اتصال باطل گردد و این دلیل ناتمامی
حاجت باشد ۱۴ مراد فواست یعنی دو کوکب برابر یکدیگر راجع شوند بهم اتصال نمایند
و این حال دلیل رجوع امور بود ۱۵ خالی السیر است ۱۶ وحشی السیر است و این مخصوص قمر
بود چون کواکب که قوام اختیاری باشند این حالات را اتفاق افتد اثار مرتبه
بران حال از ان اختیار بصدور رسد **مقالهٔ اول در بیان اختیار** بوجه کلی و این مقاله
مشتمل است بر ده باب **باب اول** در فایده اختیارات بدانکه طالع وقت و طالع
اصلی شخص و برج انتها و طالع تحویل آنکس اگر تمامی سعد باشد آنکس که اختیار در حق وی
کرده باشند سعادتهای عظیم حاصل شود و اگر تمامت نحس باشد آنکس را نحوستی بزرگ
پیدا شود و اگر طالع اختیار سعد باشد و طالعهای دیگر نحس باشد سعادت طالع وقت
لختی از ان نحوست کم کند و اثر سعادت اختیار ظاهر نشود بلکه آنچه از وی متساوی
اسباب نحوست بود بدفع آن مقاومت نماید و آن نحوست که باقی ماند سبب حصول
جزوی نحوستی گردد و اگر بعضی از دلایل مذکوره نحس باشد اگر سعادت طالع وقت
با آن نحوست مقاومت مینماید یا فاضل می آید اما اگر ادل از سعادت اختیار ظاهر گردد و لهذا
اگر اختیار در حق جمعی ممکن است که بعضی را فایده کلی عاید گردد و بعضی را مضرت کلی
حاصل شود و بعضی را فایدهٔ جزوی برسد و بعضی را نه فایده باشد و نه مضرت و آن
بحسب طالع اشخاص بود پس علی ای الحال اختیار را نفعی باشد **باب دوم** در بیان
قوام اختیار و آن رعایت چیزهایی بود که چون اختیاری ملاحظه نمایند اصل آن اختیار
استوار باشد بدانکه چون در وقت مهلت باشد صلاح چند چیز واجب بود و مراد
از صلاح دلیل باصطلاح منجمین سعادت دلیل باشد تا عدم نحوست او و مغربی و بعضی

از حکما گفته‌اند

از حکما گفته‌اند که صلاح کوکب آنست که در یکی از حظوظ خمسه خود باشد یا در وتدی یا در ربع
موافق بعضی یا ناظر سعدی یا در حد سعدی بود و راجع و تحت الشعاع و ناظر بعداوت
نحسی نبود و فساد بعکس این باشد و صلاح خانه آنست که نحس در وی بعداوت وی
نباشد و بدانکه متقدمین اول صلاح طالع و رابع و خداوند ایشان رعایت کرده‌اند بعد از آن
قمر خداوند خانه او و دیگر شمس و بعد از ان سهم السعاده و خداوند خانه او و دیگر کوکب عرض
و خانه عرض و خداوند خانه او اگر مجموع دلایل مذکور صالح الحال باشد آن حاجت بر وفق
مرام بحصول پیوندد اما طالع و رب او دلیل نفس و بدن صاحب اختیار است خاصه
و اما شرکت قمر و سهم السعاده دلیل امر مبتدا به است پس بحسب آنها نتیجه اش ظاهر شود
و طالع و خداوند او از صلاح و فساد خالی باشند با توسط صاحب طالع در قوت
و ضعف از قمر و سهم السعاده استدلال نمایند همچنین و اگر قمر نیز خالی بود از سهم السعاده
دلیل جویند و اگر آن نیز خالی باشد از صلاح و فساد مرجح کنند میان حالات تمامی آنها
و از ان استدلال نمایند بحسب قوت و ضعف آن و اما کوکب عرض و خانه عرض
و رب اشبیه است حاجت بحال ایشان اما دلیل عاقبت بقول ابی معشر پنجست
اول صاحب خانه چهارم **ثانی** خداوند خانه قمر **ثالث** کوکبی که قمر با و متصل شود دائم
که در ان برج باشد **رابع** صاحب خانه سهم السعاده **خامس** برج رابع از موضع
قمر و بعضی برج رابع از موضع سهم السعاده نیز اعتبار کرده‌اند پس اگر طالع دلیل حاجت
باشد رابع اگر ناظر باشد برابع دلیل عاقبت باشد و اگر ناظر نباشد صاحب بیت قمر اگر
ناظر بقمر بود دلیل بود و اگر آن نیز ناظر نباشد کوکبی که قمر از ان برج با و متصل شود دلیل باشد
و اگر آن نیز نباشد از صاحب سهم السعاده اگر بقمر ناظر بود دلیل جویند و اگر آن نیز
ناظر نباشد ادلاء عاقبت با یکدیگر مرجح کنند و از ان حکم کنند و اگر قمر دلیل حاجت باشد
چنانچه گذشت صاحب خانه قمر اگر ناظر بود دلیل عاقبت باشد و اگر ناظر نباشد امور مذکور

که طالع گذشت بآن ترتیب دران مرعی باید داشت واگر ابتدا از سهم السعادة باشد
صاحب خانه او اگر ناظر باشد باو دلیل عاقبت گیرند و اگر ناظر نباشد طریقی که ذکر گذشت
در عمل آرند و برای آنکه صاحب برج رابع از موضع سهم السعادة دلیل عاقبت گیرد
و بعد از سهم السعادة آنرا دلیل باید ساخت وگفته اند که چون قمر در برجی که باشد بقران
کوکبی متصل شود آن کوکب دلیل عاقبت باشد و مقدم بر خداوند قمر بود وکندی گوید که در
اختیارات اصلاح طالع و صاحب طالع و صاحب صاحب طالع باید کرد و همچنین قمر
خداوند خانه اش و خداوند خانه خداوند خانه اش رعایت باید کرد که دو سهم السعادة
و خانه غرض و خداوندان خانهای ایشان و خداوندان خانهای خداوندان
آنها اصلاح باید نمود پس طالع دلیل ابتدا است و خداوند طالع دلیل وسط آن امر است
و صاحب صاحب دلیل عاقبت باشد و دلایل دیگر برین قیاس باشد و بعضی از سهم الحاجت
و خداوندش نیز استدلال نماید و جمعی از طالع اختیار هیلاجات خمسه استخراج
کنند و مستولی بران دلیل طلب حاجت سازند و مستولی بر خانه غرض دلیل نفس حاجت
شمارند و بعضی مستولی بر درجه طالع دلیل طلب حاجت مینمایند وطبری تمام دلایل که
سبق ذکر یافته مشترک داشته در تمامی حالات خاصه غیر از رابع و صاحب او و صاحب خانه
قمر که دال بر عاقبت گرفته خاصه و اصلاح دلایل بر جمیع سابقا ممکن نیست لیکن آنچه
تر بود اصلاح باید نمود ونزد ابی معشر اصلاح درجه طالع و درجه نیرین و رب طالع
مقدم است بر جمیع دلایل و بعد از آن بیت چهارم و صاحبش و بعد از آن عاشر و صاحبش
اصلاح باید نمود اما از برای تمام حاجت بعد از آنها صلاحیت کوکب غرض و خداوندش
مطلوب باشد و اما متاخرین صلاح هفت دلیل اختیار کرده اند اول صلاح قمر دوم
صلاح صاحب خانه قمر زیرا که قمر چون ناظر بود بطالع دلیل ابتداء امور باشد و خداوند خانه
او خواه ناظر باشد و خواه ساقط دلیل انتهاء امور بود و اگر قمر ساقط باشد دلیل ابتدا طالع

باشد و دلیل انتهای رابع پس درین حال که قمر ساقط بود رعایت رابع نیز واجب بود
سیوم صلاح طالع چهارم صلاح خداوند طالع پنجم صلاح بیت غرض یعنی
خانه که تعلق بامری داشته که اختیار از برای آن کرده باشند مثلا در اختیار سفر خانه نهم
و در زراعت چهارم ششم صلاح خداوند بیت غرض و اولی آن بود که صاحب بیت
غرضی کوکبی بود که مدبر آن غرض باشد مثلا در امر زراعت زحل باشد هفتم صلاح کوکب غرض
منسوب الیه امر محتاج باشد و اگر بعضی از آن دلایل منحوس بود جهد نماید که طالع و صاحبش
صالح الحال بود و بعضی گفته اند که صلاح خانه غرض و صاحبش مقدم باید داشت
بر همه دلایل چه با وجود فساد آنها صلاحیت دلایل دیگر فایده ندارد و این تجارب محقق گشته

یعنی کوکبی که صح

باب سیوم در بیان احوالی که رعایت آن سبب کمال اختیار بود و آن هشت چیز است
اول آنچه تعلق بقمر دارد و آن اجتماع و استقبال مقدم متعلق است یا باحوال دیگر که مخصوص
قمر است اما اول که باجتماع و استقبال متعلق است بدانکه نظر در اجتماع و استقبال از
وجه بود اول آنکه چون جزو مقدم در یکی از اوتاد طالع اختیار بود در حین اجتماع یا استقبال
قمر با یکی از سعود باشد و بعد از انصراف بسعدی دیگر متصل گردد و این حالت دلیل کمال خوبی
ابتداء و انتهای امر مختار باشد و اگر بخلاف این باشد قضیه بر عکس بود و اگر اول با سعدی
باشد و در آخر بنحسی پیوندد دلیل خوبی ابتداء و فساد انتهاء باشد و اگر بر عکس این باشد
حال بضد این بود و اگر جزو مقدم در زایل الوتد افتد و صورت اتصال و انصراف قمر بر نهج
مسطور باشد دلایل چهارگانه در خیریت و شریت میانه باشد و اگر در زایل الوتد واقع
شود و آن سعادت و نحوست دلیل در غایت ضعف باشد و اگر اختیار از جهت شر
و فساد نموده باشد اولای تخمین مقوی آن اختیار باشد دوم آنکه برج اجتماع یا استقبال
مقدم بجای طالع دانسته و دومش بجای دوم انگارند و همچنین تا برج دوازدهم که بجای
خانه دوازدهم ارشد اعتبار باید نمود و پس بعد از اجتماع یا استقبال اختیاری

کنند جهد باید نمود تا کل واحد از قمر یا صاحب طالع اختیار در خانه واقع شود که موافق به
غرض بود دران اختیار مثلا در اختیار زراعت و عمارت سعی باید کرد تا ماه و صاحب طالع
در برج چهارم باشند از ان اجتماع یا استقبال ۳ اگر صاحب طالع اجتماع یا استقبال
مقدم در یکی از اوتاد طالع اختیار اتفاق افتد یا در نصف شرقی بود از ان طالع یعنی در
ما بین درجهٔ عاشر بود تا درجهٔ رابع بتوالی یا در خانهٔ خود بود دلالت کند بر تمامی آن کار ۴
انکه چون اجتماع یا استقبال مقدم در برج طالع مولود و صاحب اختیار اتفاق اگر
بر وجه صلاح واقع شود یعنی جزو مقدم دران طالع مسعود باشد یا منحوس نبود دلیل بود بر تمامی
کاری که اختیار کرده باشند بر وجهی حسن و اگر بر وجهی غیر صالح اتفاق افتد آن کار تمام
نشود ۵ انکه اگر خداوند حد جزو مقدم یا صاحب طالع اجتماع یا استقبال موافق بود دلیل
آن باشد که در هر کار که دران ایام شروع کنند تمام شود و روز کار دراز ماند ۶ انکه
اگر اوتاد فلکی و اوضاع آن در طالع اختیار موافق با اوضاع فلکی در طالع اجتماع یا استقبال
مقدم دلیل تمامی آن کار بود بغایت کمال و بقای آن زمانی معتد به ۷ بهترین آن باشد
که سعدی که اولا در سبعه اختیاری بدان مسعود بود یا مستولی باشد بران طالع و خانهٔ غرض
سعدی بود که در طالع اجتماع یا استقبال مقدم مستولی باشد بر درجه که در وقت اختیار آن
سعد دران درجه بود و آن سعد صاحب جزو مقدم بود بهتر باشد و اگر این سعد رب طالع
قران یا طالع تحویل سال خداوند یا خداوند سر دار بود اکمل باشد و آن دلیل تمام این امر
باشد در غایت کمال و این اوضاع نادر الوقوعست در امور کلیه که دران مهلت باشد
رعایت باید کرد ۸ اگر ارباب مثلثات قمر در وقت اجتماع و استقبال از نحوس سالم باشند
یا ناظر به نیرین بود دلیل تمامی کار باشد و اگر منحوس باشند دلیل فساد آن امر بود اما آن
حالی که متعلق بقمرست از دو حیثیت است یا تعلق بنفس قمر دارد یا بخانهٔ او و طالع
اما اول که تعلق بقمر دارد فی نفسه و آن ده چیزست ۱ آنست که قمر چون از نقطه راس

جدا شود دران حالت هر کار که ابتدا کنند تمام گردد و اگرچه منحوس است او بی
اشتمال دارد ۲ چون قمر در برج مستقیم الطلوع بود و آن از سرطانست تا جدی کار باسانی
برآید و اگر در بروج معوج الطلوع باشد و آن از جدی است تا سرطان آن کار دشوار
برآید سیوم بدانکه قمر از اجتماع تا تربیع اول موافق بود بکارها که براستی و درستی
اتمام یابد و از تربیع اول تا استقبال ملایم بود برامری که بمضادت و مخالفت و غوغایی
آن امر بیشتر شود و از استقبال تا تربیع باقی موافق کاری باشد که دران هم برهانی
بود و از قوت بفعل آید و از تربیع ثانی تا اجتماع مناسب کار پنهانی بود ۴ چون قمر دلیل
ابتداست و صاحب خانهٔ او دلیل عاقبت پس در ابتدای حال قمر با خداوند خانهٔ او از ده قسم
خالی نیست ۱ اولا قمر در وتدی باشد ناظر بخداوند او دلیل تمامی آن کار بود بخیر و خوبی
در اول و آخر ۲ انکه در وتدی بود و ساقط از خداوند خانه و آن دلیل خوبی ابتدا و تباهی
انتها باشد ۳ انکه قمر در وتدی نبود و ناظر باشد بخداوند خانه و آن دلیل تباهی ابتدا
و خوبی انتها باشد ۴ انکه قمر در وتدی نبود و ساقط باشد از خداوند و آن دلیل تباهی
ابتدا و انتها باشد ۵ در حالات قمرست که اگر متصل بنحسی بود و آن نحس خداوند
خانهٔ او نبود دلیل بود که آن کار در وجود نیاید و اگر خداوند خانهٔ او بود و بسعدی
متصل باشد در ابتدای آن کار خصومت پدید آید و اگر بسعدی متصل نباشد آن کار
در وجود آید لیکن وحشت بود ششم بهترین حال قمر در ابتدااات آنست که محصور
بین السعدین بود که دلیل خوبی اول و آخر امور باشد اما اگر کسی خواهد که فرار کند باید که
از نحسی منصرف شود و بسعدی متصل گردد تا عاقبتش بخیر باشد هفتم بهتر آن باشد
که ماه در شب فوق الارض و در روز تحت الارض بود هشتم اگر خداوند اثنی عشریه
موضع قمر با سعدی باشد و آن سعد موافق آن عمل بود و خداوند اثنی عشر به از
سعد با قمر دلیل بود که عاقبت آن امر بخیر و خوبی اتمام یابد زیرا که اثنی عشریه دلیل

عاقبت است **نهم** باید که قمر منصرف باشد از کوکبی متصل شود بکوکبی که فلکش بالای
فلک آن کوکب بود یا منصرف شود از کوکبی که متوجه هبوط بود و متصل گردد بکوکبی که متوجه شرف
بود که آن دلیل تمامی غرض بود باسانی الا در اختیار حرب که قضیه برعکس میباید **دهم**
باید که نیرین در حد سعدی که مناسب عمل او بود بیکدیگر ناظر باشند به نیرین نظر سعد
که آن دلیل خوبی و کمال امر مطلوب بود و در ابتدا و انتها حیثیت امور که تعلق باه دارد و اگر این
امور ده گانه آنچه منعکس توانند شد برعکس آن بود دلیل فساد امور مختار بیشتر در ابتدا
و انتها بعینه کل نظر اما آنچه تعلق بخانه قمر دارد آنست که چون خداوند خانه قمر نحس بود
باید که ناظر نبود قمر از و تدی **باب چهارم** در احوال بروج و دران چند جهت است
اول بدانکه بروج منقلب اگر طالع باشد یا موضع قمر بود هر گاه که دران وقت اتفاق
افتد پایدار نباشد و حادثات زود متبدل گردد و منقلب ترین بروج سرطانست
زیرا که برج آبیست و خانه قمرست و حمل از و سنگین ترست و در سرعت انقلاب
از و بیشترست و میزان در انقلاب معتدلست و جدی بطی الانقلاب بود چه آن برجی
خاکی است و صاحبش زحل است و چون سعدی دران بروج بود یا ناظر باشد بآن
بروج آن کار تمام نشود و اگر سعد و نحس هر دو ناظر باشند دلیل بود که آن کار تمام شود
بجهت دریغ و کارها که بقا و ثبات دران مطلوب نبود مثل سفر و استقراض و دعوت
آن بروج اختیار باید نمود و اگر صاحب طالع یا خداوند خانه قمر در برج ثابت بود و انقلاب
آن امر متوقف و ثبات باشد و اگر درجه طالع یا درجه قمر از برجی حد مریخ باشد انقلاب
آن امر بغتة باشد و اگر حد زحل بود بتدریج و عسر و محنت بود و اگر حد سعدین در برجی
باشد آن کار زود بحصول پیوندد و بتانی و فرح انقلاب یابد اما اگر طالع یا خانه برج
ثابت بود دلیل ثبات و بقاء آن امر باشد و سبک ترین بروج ثابته عقربست و از جهة ثابت
ترا اسد است و گفته اند و دلو از همه ثابت ترست چه خانه زحل است و کارهایی که

ثبات و دوام

ثبات و دوام آن مطلوب بود مثل بنا نهادن و نکاح کردن و آن بروج شایسته باشند
و سعادت و نحوست آن کار تعلق بنظر سعود و نحوس بآن بروج دارد چنانچه گذشت
و اگر صاحب طالع یا خداوند خانه قمر در برج ثابت باشد بقا و ثبات آن امر بیشتر باشد
و اگر در بروج منقلبه بود کمتر باشد و اگر درجه طالع یا درجه قمر حد کواکب علوی باشد درنگ
دران امر بیشتر بود و اگر حد سفلیین بود از ثبات و دوام نقصان نماید و اگر بروج جسدین
طالع یا خانه قمر بود هر کار که دران وقت ابتدا کنند از آن اعراض نمایند و باز بآن رجوع
کنند و این بروج نیکو باشد کارهایی که نه انقلاب و نه ثبات دران مطلوب باشد بلکه مراد
اعتدال بود و چون خرید و فروخت و شرکت و تعلیم و فا و آن متعلق است بنظر سعود و نحوس
بآن موضع اگر خداوند آن بروج در برج منقلب باشد آن امر بانقلاب مایل بود و چون در برج
ثابت بود بثبات میل نماید و اگر حد سعدی باشد دلیل تمامی آن کار بخیر و اگر حد نحسی باشد
بعکس این بود **۲** چون طالع یا خانه ماه برج معوج الطلوع بود دلیل بود بر امید داشتن بحصول
آن چیز با وجود این حال آسانی و دشواری حصول آن امر بنظر سعود و نحوس بآن موضع
متعلق است و اگر سعد و نحس هر دو ناظر باشند دلیل بود بتوسط و اگر قمر درین برج
بود و معهذا قمر زاید النور و الحساب باشد دلیل آن بود که چون امر با تمام رسد موجب سود
و نفع باشد و اگر ناقص النور و الحساب بود برعکس بود و در اول و آخر اما بروج مستقیم
الطلوع چون طالع یا موضع قمر باشد دلیل تمامی آن کار بود و خیر و شر آن امر تعلق بنظر
سعود و نحوس دارد و چون ماه درین برج بود و زاید النور و الحساب بود دلیل نفع کلی بود
و دران امر و اگر ناقص النور و الحساب باشد نه سود بود دران امر نه زیان **جهت سیوم**
برجهای نهاری مناسب کارهای روزی بود و هر چیز که شهرت دران مطلوب بود و برجهای
لیلی موافق کارهای شبی بود و امری که خفای آن مطلوب بود و اگر بخلاف این وقوع یابد
خیر و شر آن بنظر سعود و نحوس متعلق است **۷** باید که طالع بطبع موافق مقصود بود

مثلا اسد در امور سلطانی و حمل و عقرب در امر قتال و خصومت و سنبله و جوزا جهت
تعلیم و تعلم و برین قیاس ۴ باید که مستولی بر درجه طالع سعدی بوده اگر مطلوب آن امر سعادت
بود و نحسی اگر مراد شراره باشد باید که درجه طالع درجه سعادت باشد اگر طلب سعادتی
کنند و درجه دمار بود اگر طلب فساد و شرارت نمایند باب پنجم در رعایت حال خداوند
طالع و غیر آن و آن از سه وجه است اول آنکه خداوند طالع ناظر بود بطالع اگر سعود
باشد بهر نظر که باشد و اگر منحوس بود باید که ناظر بنظر مودت بود و همچنین خداوند خانه
قمر و خداوند خانه غرض باید که ناظر باشند بخانهای که آن دلیل تمامی آن امرست باسانی
دوم آنکه اگر خداوند طالع نحسی بود باید که از اوتاد ناظر بطالع و قمر بود سیوم
اگر اتفاق افتد که خداوند طالع با سهم السعادة باشد آن دلیل کمال اختیار بود
باب ششم در رعایت درجات طالع بدانکه هر درجه از برجی خاصه آن برج باشد
بمقدار دوری آن برج از حمل مثلا درجه اول حمل خاصیة حمل و دوم ثور خاصیة ثور و هشتم
عقرب خاصیة عقرب تا دوازدهم حوت که خاصیة حوت دارد پس اگر درجات از طالع
مسعود بود یا درجه طالع اختیاری اتفاق افتد دلیل کمال آن اختیار باشد باب هفتم
در بیان رعایت خانه غرض و آن از دو جهت اول اولی آنست که خانه غرض منکسب
حاجت باشد مثلا جهت تعلیم خانه نهم جوزا یا سنبله باشد و اگر مناسب حاجت نبود باید
سعدی قوی حال در و بود یا ناظر بآن خانه و باید که آن خانه و خداوند او از قران و تربیع
و مقابله نحوس سالم باشد دوم سعی باید نمود تا خانه غرض برجی بود که در اصل ولادت صاحب
حاجت مسعود بود و خداوندش قوی حال باشد اما خداوند خانه غرض باید که ناظر بود بطالع
و بصاحب طالع و بخانه غرض بهر نظر باشد اگر سعدی باشد و بنظر مودت اگر نحسی بود و اگر
نظر او بطالع میسر نشود باید که بصاحب طالع ناظر باشد چه نظر او بصاحب طالع
اولیست از نظر او بطالع و باید که قوی حال بود زیرا که او دلیل عاقبت امرست باب هشتم

دربیان

در بیان حال سهام اول باید که سهم السعادة از نحوس بری باشد و اگر مسعود بود
بهتر باشد و همچنین خداوند خانه او چه سهم السعادة دلیل ابتدا نهاده اند و صاحبش
دلیل انتها دوم باید که سهم السعادة ناظر بقمر بود و اگر خداوند خانه او نیز بقمر ناظر
بود بهتر بود و اگر نظر سهم السعادة میسر نشود باید که سعدی متصل باشد بهر دو فاما اولی
آنست که از ماه منصرف شود و بسهم السعادة متصل گردد و اگر سهم السعادة خداوند خانه
او بطالع ناظر بود بهتر باشد سیوم باید که سهمی که بدان امر منسوب بود مسعود بود و سهم
السعادة اگر با وی بدان سعادت شریک بود اقوی باشد و اگر صاحب خانه آن سهم صالح
الحال بود بهتر باشد باب نهم در بیان ایام و لیالی و ساعات که اختیار در وی
اتفاق افتد بدانکه اولی آنست که امری که اختیار از برای آن کنند در روزی یا شبی
و ساعتی باشد که منسوب بکوکب غرض باشد چنانچه اختیار بنا در روز زحل و ساعات
او مناسب باشد و حرب و خصومت در روز ساعت مریخ و برین قیاس اگر ملاحظه
روز و ساعت هر دو میسر نگردد هر کدام که ممکن بود رعایت نمایند و کارهایی که ثبات
و دوام در آن مطلوب باشد بشهادت زحل میسر شود و کارهایی که انقلاب و سرعت
زوال آن مراد بود جز بشهادت مریخ راست نیاید باب دهم در بیان محذورات
اختیار و آن چهار فصل است فصل اول در آنچه تعلق باجتماع و استقبال دارد
و آن از سه وجه است اول چون طالع اجتماع یا استقبال منحوس باشد یا مستولی بر آن درجه
نحسی بود در آن ایام که تعلق بآن اجتماع یا استقبال منحوس داشته بود از ابتداات که سعادت
و خیریت در آن مطلوب بود احتراز واجب باشد ۲ آنکه چون اجتماع از درجه قران علویین
خاصه اتفاق افتد از ابتداات در آن ماه اجتناب اولیست خاصه که نحسی در درجه قران
مستولی باشد اما اگر سعدین در آن درجه جمع شده باشد از نحوست کم شود و بعضی از ابتداات
مناسب بود ۳ اگر صاحب طالع اجتماع یا استقبال مقدم در خانه زایل افتد خصوص سیوم

و دوازدهم بود یا در نصف غربی از طالع یعنی درجه رابع بود و درجه عاشر باشد یا در وبال
یا در هبوط یا تحت الشعاع باشد که آن دلیل تاخیر در امور بود والله اعلم **فصل دوم**
در آنچه تعلق بقمر دارد و آن هجده است **اول** احتراز باید کرد از انکه قمر در طالع باشد خاصه در شب
الا در تجارت که چون قمر مسعود باشد جایز است که در طالع بود **دوم** انکه ساقط باشد از طالع
خصوص از ششم و دوازدهم بود **سیوم** انکه قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود از تربیع
و مقابله که آن دلیل خلاف و ضدیت است دران امر **چهارم** انکه متصل باشد بنحوس
خصوص از عداوت با مریخ در اول ماه و اول و بزحل در آخر ماه و آخر روز انکه قمر منحوس
باشد بنحوستهای ده گانه که گذشت و انکه در حالت خسوف باشد بدترین آن بود که خسوف
دران برج اتفاق افتد که محل قمر بود در اصل ولادت آن شخص دیگر انکه قمر مقابل یا تربیع
آفتاب منحوس نشود و انکه خداوند اثنی عشریه او نحس واقع شود و انکه عرض شمالی جنوبی
بود و انکه در برج هبوط باشد و انکه در زایل الوتد بود غیر سیوم **فصل سیوم** در آنچه
تعلق بطالع و بخداوند طالع و صاحب خانه قمر متعلق است و آن از نه وجه است **اول**
انکه راجع باشند که دلیل رجوع و اعراض از آن امر است ۲ انکه ذنب قمر با مع عقد تین
خود باشد ۳ انکه منحوس باشند بقران و تربیع و مقابله نحوس ۴ انکه چون خداوند حاجت
نحسی بود در اوتاد باشد خاصه در طالع ۵ انکه نحوس در اوتاد بود اگر چه کوکب غرض
بود که آن دلیل مشقت و عسر حال بود ۶ انکه خداوند خانه ششم در اوتاد بود ۷ کل واحد
از این سن در بیت زایل باشند مگر خانه که فرح آن کوکب باشد و وجود آن منحوس باشند
که آن دلیل فساد امور است و صلاح قمر درین کار سود ندارد ۸ باید که چون خداوند بیت
غرض نحس باشد باید که در اوتاد نشود اما باید که در ۱۱ یا ۹ یا ۳ یا ۵ باشد مگر زمانی
که اختیار از برای قتال و حرب کنند که نحس در اوتاد اولی است ۹ انکه در اعمال حرنحس
در اوتاد بود که آن دلیل دشواری و ناسازگاری امور بود **فصل ۴** در ایام که از آن احتراز

[illegible]

واجب است **اول** پیش از کسوف هفت روز بعد از کسوف هفت روز نحس باشد و همچنین
قبل از خسوف و پس از آن سه روز نحس بود **دیگر ایام** بیست است و انچنان بود که ارباب
نجوم متفقند که از اجتماع تا دوازده ساعت زمانی تعلق با فتاب دارد و آن بغایت تباه
باشد چنانکه ثلث اول از آن دلیل نقصان تن و جان است و ثلث دوم دلیل بیماری
و فساد حال باشد و ثلث سیوم دلیل نقصان مال است چون ابتدای کارها در
او قات نمایند هم باشد ملول آن منفعل آید و بعد از آن دوازده ساعت تعلق بزهره
دارد که فلکش تحت فلک شمس است و آن ساعات جهت همه کاری نیکو باشد خاصه امری
که دران امر عیش و عشرت مطلوب و ملاحظه باشد خاصه امری که بزنان متعلق باشد بعد از آن
دوازده ساعت دیگر بعطارد تعلق دارد که فلکش تحت فلک زهره است و این ساعات
نیکو بود و تعلیم و تعلم و کتابت و هر چه بعطارد منسوب باشد و بعد از آن دوازده ساعت دیگر
بزحل منسوب بود و شایسته باشد زراعت کردن و کاریز کندن و بنا نهادن و هر کاری
که تعلق بزحل دارد و بعد از آن دوازده ساعت دیگر تعلق بمشتری دارد تمام کارها نیکو
باشد خصوص امور شرعیه و آنچه تعلق بمشتری دارد و بعد از آن دوازده ساعت
دیگر بمریخ دارد چهار ساعت اول سواری و استعمال سلاح نیکو بود و چهار ساعت
ثانی خون ریختن نیکو باشد و چهار ساعت سیوم هیچ کار نشاید بعد از آن دوازده
ساعت تعلق باز بشمس دارد و آن ساعات بست باشد و همبرین ترتیب ساعات
دور میکند تا باجتماع دیگر رسد و بعضی از حکما برانند که ضرر و فساد حال قمر کمتر از ضرر
ساعات بست است دیگر آن محذورات ایام النقصان است و آن از بیت و هفتم ماه
تا نیمه روز چهارم ماه دیگر درین ایام ابتدات را خالی از قصوری نیست و بعد از آن تا تمامی
پانزده روز ایام الزیاده بود درین روز ها ابتدات نیکو باشد بعد از آن از ابتدای روز پانزدهم
ایام النقصان باشد و بعد از آن تا آخر روز بیست و ششم ایام الزیادت بود و همچنین از اسباع

که ۷ و ۱۴ و ۲۱ و ۲۸ و از اتساع که ۹ و ۱۸ و ۲۷ است واحتراز کرده اند واین بحسب ماه
عرب باشد اما فارسیان باعتبار شهور خاصه ایشان از هر ماهی هفت روز منحوس داشته اند
وآن اینست ۳ و ۵ و ۱۳ و ۱۶ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۵ اگر در وقت مهلت باشد واین ایام ملاحظه
نمایند تا سبب کمال اختیار گردد **مقالت دوم** در بیان اختیارات جزوی بدانکه اگرچه
هرکس که بمقدمات وکلیات اختیار واقف گردد باندک توجهی بجزویات آن واقف تواند شد
چه جزویات بحسب اشخاص واغراض غیر محصور است اما جهت حاضران بعض از ان ایراد افتاد
واین مقالت مشتمل است بر دوازده باب **باب اول** در بیان اختیار امور که تعلق بخانه
اول دارد وآن خانه غرض آن امور بود واین باب مشتمل است بر سه فصل **فصل اول**
در خریدن چیزها آنچه درین معنی رعایت باید کرد سیزده است **اول** قمر بین السعدین باشد
واگر بنحسی متصل باشد زیان بایع بود **دوم** در برجی ناقص بود یعنی معوج الطلوع **سیوم**
قمر ناقص السیر بود **چهارم** ناقص النور والحساب بود زیراکه دلیل سود بایعست ونقصان
مشتری **پنجم** در ربعی مونث بود **ششم** انکه خداوند عاشر بری از نحوس بود از جهت آنکه
دلیل ثمن است ۷ انکه خداوند عاشر ناظر بود بعطارد که دلیل متاعست ۸ باید که قمر متصل بعطارد
مسعود باشد ۹ انکه عطارد تحت الشعاع نبود ۱۰ انکه قمر با سعود در وتدی باشد ۱۱ سهم السعاده در وتدی
باشد اگر در خانه مشتری باشد بهتر بود ۱۲ باید که سعدان ناظر بسهم السعاده باشند واگر در اوتاد
بود بهتر باشد ۱۳ قمر اگر در شرف باشد اولی بود **فصل دوم** در فروختن چیزها درین معنی
ده چیز رعایت کند **اول** انکه قمر مابین تربیع اول بود باستقبال که دلیل عدالت بود در معامله
واز انجا تا مقابله دلیل سود بایع است واز مقابله تا تربیع ثانی دلیل نفع مشتری است واز انجا
تا باجتماع خریدن چیزهای نهانی نیک بود ۲ کثیر السیر بود ۳ ناقص النور والحساب باشد ۴ در برج
زایده بود یعنی مستقیمة الطلوع صاحب طالع ۵ در طالع ۶ یا عاشر باشد یا در ربعی که میان
طالع وعاشر است یا در هفتم یا در چهارم ۷ صاحب طالع واو مادیگری بری از نحوس بود ۸ قمر

بقران عطارد مسعود باشد ۹ عطارد سریع السیر مسعود باشد ۱۰ باید که قمر از مریخ ساقط
بود که نظر مریخ دلیل خصومت باشد وهمچنین مع ذنب نبود **فصل سیوم** در نامه نوشتن
وفرستادن رسول بجهتی درین معنی ۱۶ چیز رعایت باید کرد **اول** انکه طالع سری بود از نحوس
۲ صاحبش ۳ قمر ۴ عطارد ۵ عطارد در عاشر بود یا در اوتاد دیگر ومستقیم بود باید که
از حظوظ خود باشد ۶ قمر ناظر بود بعطارد مسعود ۷ طالع وخداوندش در برجی که قمر در و بود
۸ شاکل عطارد بود یعنی که در یکی از حظوظ او بود ۹ قمر در برج مستقیم الطلوع بود منقلب ۱۰
قمر متصل بود بکوکبی منسوب الیه آنکس باشد که رسالت بوی کرده باشند ۱۱ مثلا متصل بمشتری
باشد اگر به عالمی یا وزیری بود ومریخ اگر بامیری بود وبرین قیاس وباید که آن کوکب مقبول بود
۱۲ باید که قمر سریع السیر زایدالنور بود یا زایدالحساب ۱۳ صاعد در شمال ۱۴ گفته اند که اولی
آن بود که قمر در هشت درجه ثور بود یا در میزان از چهار درجه تا هشت درجه وباید که از جدی
ودلو از اول تا هفت درجه باید که قمر در وبال عطارد نباشد ۱۵ باید که خداوند طالع عاشر
یا متوجه عاشر بود ۱۶ باید که عاشر برجی باشد عطارد در ان خانه باشد **باب دوم**
در آنچه تعلق بخانه ثانی دارد وآن سه فصلست **فصل اول** در قرض دادن ودرین معنی
ملاحظه پنج چیز واجب است **اول** قمر ناظر بود بمشتری یا بعطارد تا آن وام زود مودی گردد
دوم باید که عطارد باشد واگر سعدی ناظر بود بهتر باشد **سیوم** قمر ناقص النور والحساب
بهتر **چهارم** خداوند ثانی از نحوس بری باشد **پنجم** سعدی در ثانی بود یا ناظر بود بخداوند ثانی
واز پنج چیز احتراز واجب است **اول** از بودن قمر در طریقه محترقه ۲ انکه مع عقدتین بود ۳ انکه
در جنوب هابط باشد ۴ انکه قمر در اول جوزا یا اسد یا قوس بود یا طالع یکی ازین بروج باشد
۵ باید که عطارد از نظر نحسین بعید بود زیراکه مریخ دلیل خصومت است وزحل دلیل صعوبت
فصل دوم در قرض ستدن واین فصل بباب ششم متعلق است اما از برای مناسبت
اینجا ایراد نمودیم در وام ستدن پنج چیز نگاه باید داشت **اول** باید که قمر در عقرب یا در دو پیکر

یا در اسد باشد ۲ باید که طالع یکی ازین بروج بود ۳ باید که خداوند طالع بخداوند هشتم
ناظر بود ۴ قمر ناقص النور بود بری از نحوس واگر متصل سعدی بود یا عطارد منحوس بتر باشد
۵ باید که خداوند طالع و سابع منحوس نباشد و از دو چیز احتراز واجب بود **اول** آنکه قمر یا رب
سابع بتر بری بود ۲ آنکه یکی از ایشان بعطارد و مقابله زحل یا مریخ **فصل سیوم** در فرستادن
مال تجارت و درین باب پنج چیز رعایت باید کرد **اول** آنکه قمر و عطارد و هر دو مسعود باشد
۲ قمر متصل بود بعطارد ۳ باید که ثانی و حادی عشر و خداوندان ایشان نیکو حال باشند و مسعود
۴ باید که عطارد و ناظر بمریخ بود از صداقه تا مراد حاصل کرد و زیرا که اصل درین باب عطارد است
و بعد ازان خانه یازدهم و خداوند خانه و ثانی و صاحبش ۵ اگر عطارد راجع باشد باید که سعدی
باو ناظر باشد و در موضع نیکو باشد از طالع **باب سیوم** در آنچه تعلق بخانه سیوم
دارد و آن یک فصل است **اول** در تحویل از موضعی بموضعی بدانکه طالع دلیل موضعیست
که تحویل ازانجا نمایند و ثالث دلیل تحویل است و ثانی دلیل و خولست در ان منزل و سابع
دلیل موضعیست که توجه بآن دارند و یازدهم دلیل سعادت منزلت و عاشر دلیل عاقبت
آن موضعست پس هر خانه که مسعود باشد دلیل سعادت منزلت و عاشر دلیل عاقبت
آن مواضع است پس هر خانه که مسعود بیش سعادت مدلول آن بیشتر و هر خانه که منحوس باشد
دلیل و مدلول آن بود پس جهت نقل و تحویل ۸ چیز رعایت باید کرد **اول** باید که طالع بری
از نحوس باشد ۲ سابع منحوس نبود ۳ قمر صالح الحال باشد ۴ قمر در سیوم بود ۵ ثانی
و صاحبش مسعود بود ۶ آن شمالی صاعد نماید بود ۷ باید که قمر زاید النور و زاید العدد باشد
۸ باید که خداوند ثامن و ثانی از نحوس بری باشند و اگر صاحب ثانی در عاشر یا حادی
عشر باشد آن تحویل مبارک باشد و بعد ازین در باب نهم آنچه لایق این باب بود از اختیارات
ایراد افتد **باب چهارم** در بیان اختیارات که تعلق بخانه چهارم دارد و آن
مشتمل است بر سه فصل **اول** در بنا و عمارت و ابتدای عمارت زمانی بود که وضع خشتی

نمایند یا چیزی از برای اساس ارتفاع اساس و علی عمران و بعضی طرح اعتبار کرده اند آنچه
درین امر رعایت آن لازم است ۱۱ چیز است **اول** باید که قمر بنظر سعدین یا یکی از ایشان مسعود
باشد ۲ قمر ناظر بود بخداوند خانه خود ۳ طالع و اوتاد دیگر از نحوس خالی بود ۴ خداوند رابع
و خداوند طالع بری از نحوست بود و مسعود باشند بنظر سعدی ۵ باید که صاحب خانه قمر و قمر
و خداوند طالع بری از نحوست بود و منحوس نباشد بنظر سعدی ۶ باید که صاحب خانه قمر و قمر و خداوند
طالع در بروج خاکی باشد ۷ قمر و صاحب طالع در برج زاید باشد قمر و صاحب طالع در حیز
خود باشد ۸ باید که آنها و صاعد در شمال باشد ۹ باید که طالع و خداوندش و قمر در برج
ثابته یا ذو جسدین باشد ۱۰ باید که قمر از هبوط روی بشرف نهاده باشد ۱۱ باید که ابتدا
بنا در مابین تربیع اول تثلیث و مقابله باشد ۱۲ **محذورات** هشت چیز است ۱ باید که
قمر و خداوند خانه او و سهم السعادة منحوس نباشد خاصه از مریخ که آن دلیل خراب شدن
بنا بود ۲ باید که زهره بزحل ناظر بود ۳ باید که قمر در وبال مع ذنب نباشد ۴ باید که زحل بد حال
در وتدی خاصه رابع نباشد زیرا که دلیل بود بر تمامی بنا و رسیدن زحمت بصاحب بنا و اگر
زحل قوی حال باشد مضرتی نرسد بلکه نافع بود چه زحل اصل و مدبر عمارتست ۵ حذر کنند
از انکه خداوند خانه قمر از قمر ساقط بود و همچنین خداوند طالع از طالع ۶ احتراز نمایند از انکه
صاحب طالع یا صاحب خانه قمر هر دو مع تحت الشعاع یا منحوس باشند زیرا که دلیل بود
که صاحب بنا قبل از اتمام بنا تلف شود ۷ انکه قمر ناقص النور والحساب بود ۸ احتراز کنند
از انکه خداوند طالع منحدر بود از طالع یا در دوم طالع باشد و نیرین منحوس باشند و بدترین
چیزها آنست که قمر هابط بود در جنوب خصوص که در مابین میزان و جدی باشد **فصل دوم**
در بیان ساختن عمارات و درین باب هشت چیز رعایت کنند **اول** قمر هابط بود در جنوب ۲
باید که قمر منصرف باشد از نحسی و متصل بود بسعدی ۳ باید که قمر و خداوند خانه او و طالع
در برج بادی یا هوائی باشند ۴ بهتر آن که طالع و خداوندش و قمر در بروج مستقیمة الطلوع

باشند ۵ باید که صاحب طالع و رابع مغربی باشند ناقص السیر متصل بکوکبی ناقص السیر
که متوجه هبوط باشد اما راجع نباشد ۶ باید که قمر مشرقی باشد ناقص النور و الحرکه و در خانه زایل
بود از طالع و متصل بکوکبی زایل ۷ اگر قمر فوق الارض باشد دفع تدبیر خود کند بکوکبی که در تحت
الارض باشد و اگر تحت الارض باشد دفع تدبیر بکوکبی نماید که فوق الارض بود ۸ باید که
از بیست و سیوم ماه بود تا آخر اگر اعاده آن بنا خواهی باید که قمر بخداوند خانه خود ناظر بود
فصل سیوم در پنهان شدن و اخفا و درین اختیار ۷ چیز رعایت باید نمود ۱ باید که
صاحب طالع با قمر یا هر دو در تحت الشعاع و مسعود باشند یا در تحت الارض باشند
متصل بسعدین ساقط از طالع با از اوتاد ۲ باید که نیرین از طالع و از یکدیگر ساقط باشند
و صاحب طالع و صاحب سابع نیز ساقط باشند اگر کسی خواهد که از خصم پنهان نشود
و صاحب از آفتاب و از صاحب عاشر ساقط بود و اگر از پادشاهی پنهان گردند از مریخ
و خداوند یازدهم اگر از امیری گریزند و برین قیاس ۳ باید که قمر تحت الشعاع بود قبل از
اجتماع اگر از امری سری بود و از اجتماع منصرف باشد اگر شخصی خواهد که پنهان گردد ۴ باید
نیرین تحت الارض باشند ۵ باید که قمر بقران عطارد باشد در تحت الشعاع باشد ۶ باید که
شمس متصل بود بخداوند خانه خود یا بصاحب چهارم خود ۷ اگر کاری بود که فساد بآن متعلق
باشد باید که صاحب طالع و نیرین منحوس باشند اما اگر کسی بعد از پنهانی خواهد که آشکارا
گردد یا چیزی پوشیده اظهار نماید باید که قمر در برج منقلب باشد و ناظر بآفتاب بود و نیرین
بطالع ناظر باشند و طالع مسعود بود فصل چهارم در درخت نشاندن درین باب
۷ چیز رعایت باید کرد ۱ باید که قمر در برج ثابت یا ذو جسدین باشد خاکی یا آبی ۲ اگر طالع برجی
ثابت باشد همچنین ۳ صاحب طالع شرقی صاعد باشد ۴ باید که قمر بصاحب طالع متصل
بسعدی باشند و آن سعد در برج هوایی یا در طالع یا در عاشر یا در شرف بود ۵ اگر قمر
در طالع بود آن درخت زود بر آید ۶ باید که زحل قوی حال باشد بقوت ذاتی یا عرضی و در اوتاد

یاماس

یا مایل اوتاد باشد و او را در طالع شهادتی بود ۷ اگر خانه قمر در طالع برجی باشد که درخت
بآن برج منسوب بود و از سه چیز احتراز باید نمود اول اگر زحل متصل بکوکبی بود که در هبوط
یا وبال باشد که دلیلست بر آنکه آن درخت خشک گردد ۲ باید که قمر ناظر بمریخ و آفتاب نبود
که دلیل خشک شدن درخت بود و از حرارت بی آبی خاصه که آنها در بروج آتشی باشند
۳ اگر خداوند خانه چهارم محترق یا تحت الشعاع باشد که دلیل است که صاحبش ثمره
آن درخت نخورد فصل پنجم در زراعت کردن و دران پنج چیز باید نگاه داشت
اول باید که طالع برج ذو جسدین باشد یا سرطان یا جدی یا ثور مسعود ۲ باید که قمر نیز
دران بروج بود متصل بسعدی ۳ باید که خداوند طالع ناظر بود بطالع ۴ خداوند طالع
بری از نحوس باشد ۵ باید که خداوند طالع زاید العدد و الحساب باشد و از دو چیز احتراز
باید کرد اول آنکه ناقص النور بود که دلیل تباهی تخم باشد از آنکه صاحب طالع منحوس بود
که دلیل آفت زراعت باشد فصل ششم در کاریز کندن و دران پنج چیز مناسبت
اول باید که قمر تحت الارض باشد در پنجم یا در سیوم و اگر فوق الارض باشد در یازدهم نبود
۲ باید که ناظر بمشتری باشد در برج ثابت از وسط السما و اگر این اوضاع میسر نشود
باید که زهره در وسط السما باشد ۳ باید که زحل قوی حال باشد و قمر ناظر باو باشد از مودت
۴ باید که قمر در برج آبی بود یا در اسد باشد ۵ باید که زحل شرقی باشد مستقیم السیر مسعود
فصل هفتم در خریدن املاک و دران ۷ چیز رعایت باید کرد اول باید که قمر در برج
ارضی بود ۲ باید که قمر متصل بسعدی بود مقبول ۳ باید که خانه چهارم و خداوندش ۴
باید که قمر ناظر بود بزحل مقبول از مودة ۵ باید که مریخ ساقط بود از طالع ۶ باید که قمر زاید النور
و الحساب بود یا در شرف یا در عاشر ۷ باید که قمر و طالع از نحوس بری بود فصل هشتم
در اجاره املاک و دران ۶ چیز ملاحظه است اول باید که قمر در برج ذو جسدین باشد ۲
باید که ناظر باشد بخداوند خانه خود ۳ باید که قمر محصور بین السعدین بود ۴ طالع برج

باشد

ذوجسدین بود ۵ باید که اوتاد از نحوس خالی باشد ۶ باید که قمر با صاحب طالع ناظر بود بصاحب رابع **فصل نهم** در دخول بلد و دران ده چیز رعایت باید کرد بدانکه در ابتداء دخول بلد خلاف کرده اند اما آنچه اصح است ساعتی بود که بمقام خاصه خود قدم نهند و این معنی بر دانا مخفی نیست **اول** انکه قمر مسعود باشد ۲ انکه طالع و خداوندش بری بود از نحوس ۳ انکه ثانی و صاحبش خالی از نحوست باشد ۴ سهم السعادة در طالع و عاشر بود ناظر بصاحب طالع باشد ۵ باید که خداوند ثانی فوق الارض بود مگر انکه دخول بلد سحر که باید که قمر از اجتماع منصرف باشد و هبوط تحت الشعاع بود که متصل شود بکوکبی که تحت الارض باشد ۷ باید که خداوند ثانی سعدی باشد یا در خانه سعدی بود و اگر نحسی بود باید که ناظر بود بطالع یا بخداوند طالع بنظر مودت ۸ باید که خداوند خانه قمر فوق الارض باشد ۹ اگر خواهند که دران شهر مقیم کردند باید که قمر در اسد باشد مقبول از خداوند طالع ۱۰ باید که رابع منحوس نباشد و اگر مسعود بود بهتر باشد و از پنج چیز احتراز واجب باشد **اول** انکه قمر با خداوند خانه از تحت الارض بود که آن دلیل خوف و دشواری بود اگر دران مقام کار رهای سری کند بد نباشد و اگر تحت الشعاع بود بهتر باشد ۲ انکه خداوند ثانی راجع بود یا تحت الشعاع یا مقیم بود از برای رجعت که آن دلیل رجوع از آن شهر بود بنامرادی ۳ از انکه قمر بقران زحل بود که آن دلیل مضرت و صعوبت امر باشد ۴ از انکه قمر ناظر بود بصاحب ثانی یا خداوند دوم عطارد بود بمقابله مریخ که آن دلیل خصومت و جراحت باشد و اگر بمقابله زحل بود آن دلیل ناظر امور بود و هم ضایع شدن مال بباید ۵ از انکه چون قمر در سرطان یا مریخ بود از عداوت که از آتش یا تیغ مضرت یابد **باب پنجم** در اختیارات که تعلق بخانه پنجم دارد و آن هفت فصل است **اول** در طلب فرزند و آنچه رعایت باید کردن درین باب هفت چیز است ۱ باید که قمر در برج مذکر باشد ۲ باید که قمر ناظر به تثلیث آفتاب بود ۳ طالع برج مذکر باشد ۴ باید که خداوند طالع در برج مذکر بود سلیم

از مناحس مسعود

از مناحس مسعود باشد ۵ اوتاد و طالع ناظر بود و از نحوس آراسته باشد بسعود اما وقت مباشرت جهت سقوط نطفه بهترین اوقات مباشرت بعد از نیمه شب بود تا اول صبح و از اول روز تا نصف النهار پس هرگاه که طالع سقوط نطفه برجی مذکر باشد و اگر برجی ماده باشد ولد ماده باشد خصوص که صاحب طالع در برج مونث و ربع مونث باشد و اگر طالع برج مونث باشد و صاحبش در برج مذکر بود یا در برج مذکر بود یا در ربع مذکر باشد فرزند خنثی بود و چون در برج ذوجسدین بود همین حکم دارد ۶ باید که قمر در طالع بود در برجی مذکر یا در حادی عشر در برج همچنین ۷ باید که صاحب چپت قمر ناظر بود بخانه خود تا مولود در بطن ترتیب تمام بیابد و اگر چنان اتفاق افتد که آفتاب در جوزا یا سرطان بود بهتر بود در ترتیب و آنچه از وی احتراز واجب بود ۲ چیز است **اول** انکه قمر در طریقه محترقه بود ۲ از انکه زهره منحوس باشد زیرا که قمر دلیل تخم آدم و زهره دلیل زمین پس اگر تخم فاسد باشد مولود ضعیف ترکیب باشد بی قوت و اگر زمین فاسد باشد تخم پرورش نیابد **فصل دوم** در اسقاط جنین و دران پنج چیز ملاحظه است **اول** باید که قمر هابط بود از وسط السما یا در خانه هفتم ۲ باید که قمر ناقص باشد در سیر و در نور و در عدد باشد ۳ باید که هابط بود در شمال یا جنوب ۴ باید که قمر ناظر بود بزهره و مریخ از مودة ۵ باید که قمر و صاحب طالع در برج مونث باشند و مستقیم الطلوع باشند **فصل سوم** در شیر دادن مولود و دران پنج چیز مناسبت **اول** سلامت قمر از مناحس ۲ انکه بعید بود از تحت الشعاع ۳ انکه در برجی نباتی باشد ۴ انکه متصل باشد بزهره مستقیم زاید السیر غیر منحوس ۵ انکه خداوند طالع بری بود از نحوس و مسعود بزهره قوی حال باشد **فصل چهارم** در کودک از شیر باز کردن درین باب پنج چیز رعایت باید کرد **اول** باید که قمر منصرف باشد از صاحب برج خود از اوتاد یا بخداوند طالع و بهیچ کوکب دیگر متصل نشود ۲ باید که قمر در برج ثابت مقبول سعود ۳ باید که قمر سالم بود از نحوس باید که صاحب طالع یا صاحب بیت در برج خاکی بود ۴ باید که طالع خانه سعدی باشد غیر از زهره باشد از ضیر یاد دریا کند اما محذورات

فصل پنجم

آن دو چیز است اول آنکه قمر در برج منقلب یا ذوجسدین باشد ۲ آنکه تحت الشعاع باشد
در فرزند بگهواره کردن و مستحسنات آن ۷ چیز است ۱ باید که قمر در برجی مسعود باشد ۲ آنکه
محصور بین السعدین بود ۳ آنکه در یکی از اوتاد بود یا مابین الاوتاد باشد ۴ آنکه اوتاد
از نحوس خالی باشند بلی آنکه سعود بر آن مستولی بود ۵ آنکه نحسین و قمر ساقط باشند
از صاحب طالع آنکه نحسین ساقط باشند از اوتاد **فصل ششم** در فرزند بکتاب دادن
و بجای سپردن و مستحسنات آن یازده چیز است **اول** باید که صاحب طالع در عاشر
باشد یا یازدهم ۲ اگر سعدین با او ناظر باشد ۳ آنکه قمر متصل بسعدین باشد ۴ آنکه قمر زاید النور
و زاید السیر باشد ۵ آنکه عطارد فوق الارض باشد مشرق یا در طالع باشد و صاعد در شمال
نا در افتد و تدویر ۶ آنکه خداوند او ناظر با او باشد سلیم سالم ۷ باید که طالع یا موضع قمر
یکی از خانهای عطارد بود یا برجی آتشی باشد یا سنبله و برج هوایی و نصف اول از قوس
۸ باید که قمر متصل بعطارد بود ۹ باید که هر دو از نحوس خالی باشند ۱۰ باید که قمر ناظر بود بخداوند
خانه خود و آن بری از نحوس بود ۱۱ باید که طالع و خداوندش از نحوس خالی باشند اما محذور
آن سه چیز باشد **اول** آنکه قمر در سادس یا در ثانی عشر یا در ثامن بود ۲ از آنکه قمر در متصل
بنحسین بود خاصه از عداوت ۳ از آنکه تربیع یا مقابله آفتاب یا تحت الشعاع باشد
فصل هفتم در جامه نو بریدن و پوشیدن و دران نه رعایت نیکوست
اول باید قمر در برج ذوجسدین بود ۲ باید که قمر ناظر باشد بصاحب برج خود ۳ باید که
قمر منصرف باشد از کوکبی صاحب طالع با او متصل باشد و منصرف بکوکبی بود که صاحب طالع
از او منصرف شده ۴ باید که قمر بزهره متصل باشد ۵ باید که صاحب ناقص السیر و منحدر
در جنوب باشد ۶ باید که قمر زاید النور و الحساب بود ۷ باید که کوکبی مقابله قمر باشد ضعیف
و ساقط بود ۸ باید که در ساعتی که تعلق بسعدی داشته بود در پوشد ۹ آنکه باید که سعدی
در طالع بود و قمر در عاشر بران سعد بود و آنچه از و احتراز واجب است دو چیز است **اول**

آنکه قمر در برجی ثابت باشد و بدترین برج اسد است ۲ آنکه قمر بقران نحوس یا تربیع و مقابله آنها
باشد یا تربیع و مقابله آفتاب که دلیل است آن جامه بضعف بدن و بیماری کهنه شود
و ممکن که با خداوندش بماند **فصل هشتم** در شراب نهادن آنچه درین معنی رعایت
باید چهار چیز است ۱ باید قمر در برجی آبی بود غیر عقرب که دلیل مستی آن شراب باشد
۲ آنکه قمر بزهره متصل بود ۳ اگر بعد از انصراف زهره بآفتاب متصل گردد بسیار کس
از ان با نصیب باشند ۴ اگر قمر بزهره و عطارد متصل باشد آن شراب با لهو و طرب
و قوال و صاحب جمال خورده شود و اگر شراب جهت دفع مضرت نسند باید که قمر در برجی
هوایی باشد بعطارد و اگر مشتری ناظر بود نافع تر باشد جهت دفع علاج و از دو چیز احتراز
باید نمود ۱ آنکه قمر ناظر بزحل باشد که دلیل تباه شدن آن شراب بود ۲ از آنکه ناظر بمریخ بود
بعداوت که دلیل شکستن آن خم بود یا بعربده خورند **فصل نهم** در شراب خوردن
و دران چهار چیز نگاه باید داشت **اول** آنکه قمر در ثور یا میزان یا حوت باشد ۲ باید که زهره
در یکی از اوتاد بود و قمر در میان هفتم و دهم باشد و اگر قمر ناظر بود بتثلیث هر که از ان شراب
خورد نافع بود ۳ اگر قمر متصل بمشتری بود و خوردن شراب در ماتند آن نیکو باشد ۴ باید که
زهره در پنجم بود یا ناظر بخانه تا از خوردن شراب فرحناک گردد و از دو چیز احتراز باید کرد **اول**
از آنکه قمر در برجی خاکی باشد متصل بزحل که زیان رسد از شراب انگوری ۲ از آنکه قمر در برجی
آتشی باشد ناظر بمریخ که دلیل غلبه حرارت است بمزاج از خوردن آن شراب **فصل دهم**
در مهمان و دعوت و عشرت رفتن چهار چیز رعایت باید کرد ۱ آنکه قمر متصل بسعدی باشد
خاصه از مودت ۲ آنکه ناظر بعطارد باشد ۳ آنکه طالع خروج از منزل بعزم توجه بدعوت
مسعود باشد ۴ آنکه زهره قوی باشد و از دو چیز احتراز باید کرد ۱ آنکه قمر با یکی از نحسین باشد
با تربیع یا مقابله ایشان ۲ آنکه یکی از دو نحس در طالع یا در اوتاد باشد **باب ششم**
در اختیارات که تعلق بخانه ششم دارد و آن بیست و دو فصل است **فصل اول** در علاج

متصل ح

مرضی کردران مهلت باشد و دران پنج چیز رعایت باید کرد اول انکه قمر در برج منقلب باشد
و سالم بود از مناحس ۲ باید که خداوند موضع قمر از نحوس بری باشد ۳ انکه طالع برجی منقلب بود
۴ انکه خداوند طالع در یکی از اوتاد باشد متصل بسعدین و اگر قمر در برجی بود که طبیعتش
مخالف طبیعت علت بود یکوکبی که چنین در ازاله مرض اسهل بود ۵ باید که سعدی در طالع
باشد تا قول حکیم نود ظاهر شود و اگر در عاشر بود بیمار فرمان بردار و صبور بود و اگر
در هفتم بود نود و علاج پذیرد و اگر در چهارم باشد تدبیر طبیعت بصواب مقرون افتد
اما آنچه ازان احتراز کنند پنج است ۱ اگر نحسی در طالع بود آن علاج خطا رود و فسادش
ظاهر گردد و اگر در عاشر بود بیمار تخلیط نماید و اگر در هفتم بود مریض از علتی بعلتی دیگر افتد
و اگر در چهارم باشد بیم موت بود ۲ اگر در ابتدای علاج قمر منحوس بود بیمار و طبیب
از یکدیگر تنگ آیند و اگر از سعدی منصرف گردد بسعدی متصل شود هر دو از یکدیگر راضی
باشند ۳ از انکه خداوند طالع در سادس یا تحت الشعاع باشد ۴ از انکه قمر در برجی ثابت
بود که دلیل است که در صحت ماند یا در برج ذوجسدین که صحت یابد و باز عود نماید
۵ از انکه خداوند طالع منحوس بود یا در هشتم یا خداوند هشتم یا شمس در طالع باشد که دلیل است
که بیمار در دست طبیب هلاک گردد **فصل دوم** در علاج عضوی مخصوص و درین باب
سه چیز رعایت کنند ۱ انکه قمر دران برج که منسوب الیه آن عضو بود نباشد و اگر باشد
مسعود باشد ۲ اگر علاج اعالی بدن خواهی کرد یعنی از سر تا ناف باید که قمر میان درجه عاشر
باشد و رابع بود متوالی و اگر علاج اسافل بدن خواهی نمود باید که در نیمه دیگر باشد ۳ اگر
علاج بنقصان یکی از اخلاط بود باید که قمر زاید السیر و ناقص النور باشد و سعدی در طالع
فصل سوم در علاج جنس بیماری و دران دو چیز ملاحظه باید ۱ باید که ماه از نحوس
خالی بود و از تحت الشعاع دور باشد و بیکی سعدین متصل بود ۲ نظر کنند که آن بیماری از منسوبات
کدام کوکب است و اگر از منسوبات زحل بود در وقتی علاج باید کرد که آفتاب در یکی از اوتاد

باشد و اگر یکی از منسوبات آفتاب بود زمانی علاج آن باید کرد که زحل در یکی اوتاد باشد و اگر
از منسوبات مشتری بود وقتی علاج باید کرد که مریخ در وتد باشد و بالعکس اگر بیماری آن مرض
زهره باشد ابتدای علاج در حالتی باید کرد که عطارد در وتدی باشد و بالعکس و اگر قمر منسوب
بود در وقتی باید نمود که ماه در مقابله کوکبی بود که خداوند خانه قمر بود در وقت سوال آن مرض
از حکیم اما محذورات آنست که قمر در طریقه بود یا در وبال یا در هبوط یا بمقابله و تربیع آفتاب
یا تحت الشعاع باشد یا در مقابله خداوند ششم یا خداوند هشتم بود از طالع وقت علاج
فصل چهارم در استعمال مسهل مطلقا و دران هفت چیز ملاحظه کردن از مستحسنات است
۱ انکه قمر در برجی آبی بود یا در میزان و قوس یا جدی یا دلو نیز تجویز کرده اند و بهترین برج عقرب است
۲ باید که طالع یکی از بروج مذکوره باشد ۳ باید که قمر ناقص النور و الحساب باشد ۴ باید که قمر
هابط بود در جنوب ۵ باید که دفع تدبیر خود نموده بود بکوکبی هابط ۶ باید که سعدی در طالع باشد
۷ باید که عطارد از نحوس بری بود ۸ باید که قمر مسعود بزهره و مشتری باشد و فوق الارض بود
متصل بکوکبی تحت الارض و آن ستاره در رابع نبود و آنچه ازان احتراز کنند هفت چیز است
۱ از انکه قمر در اسد بود ۲ انکه متصل بمشتری بود زیرا که بزحل فعل دو ناقص میگرداند
۳ انکه متصل بنحسین باشد زیرا که ناظر بزحل بود و آن مفید نبود و شاید که علتی دیگر پدید آرد
و اگر بمریخ متصل بود درد ناف و پیچش شکم پدید آرد و کوشیار به تثلیث و تسدیس کرده
۴ از انکه با آفتاب ناظر بود که ازان حرارت و یبوست زیاده گردد مگر علتی سرد و تر باشد
۵ از انکه متصل بود بکوکبی راجع که آن دارو قی باز گردد ۶ انکه مریخ در وتدی باشد ۷ از انکه خداوند
اوتاد منحوس باشند **فصل پنجم** در مسهل سودا بعینه و دران دو چیز رعایت باید کرد
۱ انکه موضع قمر و طالع برجی آبی بود که ضد سودا است و بعضی برج خاکی تعیین کرده اند که
موافق طبع آنست و ثانی اصح است ۲ انکه قمر متصل بود بمشتری غیر قران و احتراز باید کرد
از انکه قمر در خانهای عطارد یا اسد بود یا انکه قمر نیز متصل بنحس باشد **فصل ششم**

در مسهل صفرا خاصه و دران دو چیز رعایت باید نمود ۱ اگه قمر را موضع یا طالع برجی هوائی بود
و گفته اند برجی آتشی باید جهت مناسب طبع ۲ اگه قمر بزهره ناظر بود و آنچه ازان احتراز باید
نمود آنست که قمر در جوزا و سنبله و اسد باشد و بعضی گفته اند که در برج آتشی باشد و نا اگه
متصل بمریخ یا آفتاب بود فصل هفتم در مسهل بلغم خاصه و دران دو چیز مناسب است
۱ اگه موضع قمر و طالع برجی آبی بود ۲ اگه قمر ناظر بزهره و مشتری باشد و آنچه احتراز آن واجب است
آنست که قمر در بروج مذکوره باشد و اگه ناظر بنحسین بود یا تربیع و قران و مقابله آفتاب
فایده در امساک اسهال باید که قمر در ثور یا سنبله یا جدی باشد ناظر بزحل از مودت
فصل هشتم در قی کردن و غرغره نمودن در معنی پنج چیز رعایت باید نمود ۱ اگه قمر
در حمل و مثلثات آن و ثور باشد ۲ اولی آنست که در نیمه اول برج باشد ۳ اگه مسعود باشد
بکوکبی صاعد ۴ اگه قمر ناقص النور بود و اگر صاعد بود بهتر باشد ۵ باید که قمر ناظر بعطارد قوی
حال باشد اما آنچه ازان حذر باید کرد آنست که قمر تربیع یا مقابله یا قران مریخ و آفتاب بود
خاصه که قمر در حمل باشد فصل نهم در علاج حقنه و بیماریهای قدیمه و درین باب سه چیز
رعایت کنند ۱ اگه در میزان و عقرب باشد ۲ اگر طالع باید که یکی ازین بروج باشد
۳ باید که قمر ناظر بود بسعود و زاید النور باشد و آنچه ازان حذر حذر واجب است آنست که قمر
متصل بنحس باشد بزحل ازان و عداوت که سبب درازی مرض است اما نظر مودت مضر نیست
خصوص که قوی حال باشد فصل دهم در آهن باندام بردن آنچه درین امر
رعایت آن مستحب است چهار چیز است ۱ باید که قمر متصل بود بمشتری یا بزهره و آنها
فوق الارض باشند ۲ باید که ناقص النور بود بعید از شعاع مریخ باید که قمر با آفتاب باشد
ناظر
ازموده است اگر دست کاری چشم نمایند و الا نظر بکوکبی باشد که عضو بان منسوب باشد
۳ باید که سعدی دران برج بود که منسوب الیه آن عضو باشد مثلا ۴ سر ۱ گردن و جوزا
دستها تا بجوت که پایها بدان منسوبست و اگر دران حال قمر نیز دران برج باشد روا باشد

والااز محذورات

والا از محذورات شمرده اند اما آنچه احتراز ازان واجبست سه چیز است ۱ اگه قمر بمقابله آفتاب
باشد ۲ اگه بنحوس ناظر بود خاصه مریخ ۳ اگه قمر در برجی بود که منسوب الیه آن عضو باشد
بی سعدی فصل یازدهم در فصد کردن آنچه درین باب مناسبست پنج چیز است
۱ اگه قمر در برج آتشی و برج ثابت بود الا ثور ۲ باید که قمر ناقص النور و الحساب بود ۳ باید که قمر
در برج مذکر بود ۴ باید که قمر متصل بسعدی باشد ۵ باید که قمر از نحوس خالی الا تسدیس
و تثلیث مریخ و آنچه احتراز ازان واجبست یازده چیز است ۱ باید که قمر در برج خاکی
و حوت و جوزا نباشد اگه قمر در جوزا نباشد ۲ اگه قمر در طالع بود ۳ تحت الشعاع باشد
۴ اگه با یکی از عقدتین بود ۵ اگه در محاقه باشد ۶ اگه زحل و مریخ در طالع بود ۷ اگه در اول یا آخر
ماه باشد ۸ اگه در حین اجتماع یا استقبال باشد ۹ اگه قمر با نحسین بود که جای جراحت بیم
شود و فساد کشد ۱۰ اگه نحسین در ثامن طالع باشند ۱۱ اگه نحسین در ثامن قمر بود فصل
دوازدهم در حجامت کردن و دران پنج چیز مناسبست ۱ اگه خانه قمر و طالع برجی هوائی
باشد تا خون فاسد برود و صافی بماند ۲ باید که قمر متصل بود بمشتری ۳ باید که قمر ناقص النور
والحساب باشد ۴ قمر باید که ناظر بود بمریخ از مودت ۵ باید که قمر ناظر بود بخداوند خانه
خود اما آنچه احتراز ازان واجبست چهار چیز است ۱ اگه قمر در ثور یا اسد باشد ۲ اگه
نحسی در ثانی و ثالث نیرین باشد ۳ ازانکه قمر تحت الشعاع بود ۴ ازانکه طالع یا خانه
قمر در برجی خاکی بود که بیم آن باشد که سودا غلبه کند یا برجی آبی باشد که بیم حدوث فالج و لقوه
باشد ۵ ازانکه قمر در برجی باشد که منسوب الیه آن عضو باشد که حجامتش کنند فصل
سیزدهم در خون بسیار اخراج کردن که موجب ضعف نگردد و دران چهار چیز رعایت
لازم است ۱ اگه قمر زاید النور و الحساب باشد ۲ باید که از اجتماع منصرف گشته بود و متوجه
استقبال بود ۳ اگه ناظر مریخ بود از موده ۴ باید که مریخ ناظر بود بخداوند خانه قمر و اگر
خواهند که خون اندک اخراج کنند چنانکه نفع آن بغایت ظاهر شود خلاف این شرایط

رعایت باید نمود ۷ انکه قمر ساقط بود از عطارد فصل چهاردهم در ختنه
کردن و دران هفت چیز رعایت باید نمود ۱ انکه قمر مستعلی بود بر زهره ۲ باید که متصل
باشد بسعدی ۳ باید که در برج شمالی باشد ۴ باید که خداوند خانه قمر شمالی العرض بود ۵
باید که قمر زاید النور والحساب بود ۶ باید که خداوند طالع صاعد باشد ۷ باید که طالع و خانه
برجی هوائی بود و انچه احتراز ازان واجب بود دو چیزست ۱ انکه قمر در عقرب باشد خاصه که مریخ
ازاوتاد و بوی ناظر باشد ۲ انکه اگر قمر ناقص النور والحساب باشد و ناظر مریخ بود از عداوت
باشد فصل پانزدهم در علاج چشم کردن و دران چهار چیز مرعی باید داشت
۱ انکه قمر از نحوست خالی بود ۲ متصل بسعدی باشد ۳ انکه طالع و خداوندش مسعود بود
۴ انکه باید که نحسین ساقط باشند از طالع و انچه ازان احتراز باید نمود آنست که مریخ نزا
در طالع سهادلی بود همچنین قمر و خداوند طالع مراعم بود ۲ انکه قمر ناظر بزحل بود خاصه از
عداوت فصل شانزدهم در ناخن بریدن و دران سه چیز مناسبست
۱ باید که قمر در خانهای زهره یا آفتاب یا خانه خود بود و گفته اند که در عقرب و دلو نیز
بود ۲ باید که سران مسعود باشند و طالع نیز مسعود بود ۳ باید که قمر زاید النور والحساب
بود و انچه ازان احتراز کنند سه چیز بود ۱ انکه قمر در جوزا یا در حوت باشد ۲ انکه مریخ
در طالع باشد ۳ انکه جرم قمر بقران مریخ متصل بود چه دلیل جراحت سرانگشت بود
فصل هفدهم در حمام رفتن و دران شش چیز موافق است اول
باید که قمر ساقط بود از زهره و زحل ۲ باید که خداوند طالع ناظر بسعدین بود ۳ باید که
سعدین در اوتاد باشد ۴ باید که خداوند طالع از نحسین بری بود ۵ باید که قمر از عیوب
پاک باشد و در یکی از خانهای نیرین یا مریخ یا مشتری بود ۶ باید که طالع عقرب باشد
و اگر قمر در حوت بود متصل بزهره در غایت خوبی باشد اما محذورات چهار چیز است
۱ انکه قمر بقران عطارد و زهره و زحل بود ۲ انکه در خانهای یکی ازین کوکب باشند

۳ انکه قمر در برجی منقلب بود و در طالع بود که دلیل است که در آنجا آرام نگیرد ۴ انکه در برجی منقلب
متصل بمریخ بود که دلیل غلبه حرارت و صفرا بود و اگر با آفتاب ناظر بود تشنه گردد و اگر
بزحل پیوندد و زحل در یکی از اوتاد باشد دلیل حجر و سختی باشد فصل هژدهم
در موی ستردن و کمال اختیار دران چهار چیزست ۱ باید که قمر در برجی ذو جسدین باشد
الا سنبله که گفته اند اگر در برجی آبی باشد روا باشد ۲ باید که متصل بسعدی بود تا آن موی دیگر
بفرح بروید ۳ انکه خداوند طالع مسعود بود از وسط السما یا وتد الارض و مسعود باشد ۴ باید که خداوند
طالع او خانه هشتم ساقط باشد اما محذورات آن شش چیزست ۱ انکه قمر در برجی ثابت
باشد که دلیل است ۲ که آن موی در غم دراز گردد ۳ انکه قمر بزحل متصل باشد ۴ انکه ناظر بمریخ بود ۵
انکه نحسین در طالع بود ۶ انکه قمر در حمل باشد در سر تراشیدن که دلیل زخم است فصل
نوزدهم در نوره بکار بردن و حسن اختیار دران پنج چیزست ۱ باید که قمر متصل بشمس باشد
یا منصرف از اجتماع ۲ باید که در برجهای ارضی باشد ۳ باید که هابط باشد ۴ باید که متصل
بود بکوکبی که در هبوط بود و یا راجع باشد تا آن موی بد رنگ برآید ۵ باید که خداوند طالع
منحدر باشند در فلک از عاشر رابع فصل بیستم در برده خریدن و دران
یازده چیز مختارست ۱ انکه قمر و خداوندش بری از نحوس باشند ۲ انکه طالع و صاحبش
منحوس نباشد ۳ انکه اوتاد پاک باشد از نحوس ۴ انکه ششم و صاحبش خالی بود از نحسین ۵
باید که زحل از مریخ ساقط ۶ انکه عطارد از نحسین بری بود ۷ انکه دلایل مذکور مسعود بسعدین
باشد ۸ باید که طالع و موضع قمر جوزا یا سنبله یا میزان یا دلو باشد ۹ انکه مستولی و مستعلی بر درجه
طالع یکی از سعدین باشد و همچنین سعدان بر خداوند طالع و بر قمر استیلا و استعلا داشته
باشند ۱۰ انکه خداوند طالع و سادس ناظر باشند بنظر پسندیده ۱۱ انکه اوتاد از بعد از نحوس خالی
باشند اما محذوراتش آنست که موضع قمر و طالع حمل و عقرب و جدی و سرطان و حوت بود و دلایل
مذکوره منحوس باشد فصل بیست و یکم در ازاد کردن بندگان و دران پنج چیز

مختار هست ۱ باید که قمر زاید النور بود ۲ آنکه مسعود باشد بسعدی ۳ آنکه ان سعدی مترقی باشد
۴ آنکه طالع و خداوندش مسعود باشد و الا از نحسین خالی بود ۵ باید که نیرین ناظر باشند
از مودت و سالم باشند از نحوس و آنچه احتراز ازان واجب است دو چیز ست ۱ آنکه نیرین تربیع
یکدیگر یا در اجتماع یا استقبال باشند که دلیل نزاع باشد میان بنده و خداوندش ۲ آنکه قمر
در سابع منحوس بود

فصل بیست و دوم در سواری کردن مرکب

مجدد آنچه درین باب مناسب است سه چیز هست اول باید که قمر در بروج منقلبه باشد ۲
به تثلیث یا تسدیس مریخ باشد ۳ ناظر بمشتری باشد

باب هفتم در اختیارات

که تعلق بخانهٔ هفتم دارد و دران یازده فصل است

فصل اول در نکاح

کردن آنچه درین امر رعایت باید نمود شانزده چیز ست ۱ باید که قمر و زهره هر دو مسعود باشند
۲ آنکه در اوتاد از مناحس سالم باشند ۳ باید که زهره در بیوت یا حدود مسعود بود ۴ باید که
زهره ناظر بود بخداوند خانه خود متصل بود بوی اگر سعدی باشد و منصرف از وی اگر نحسی بود
۵ باید که قمر و سعدین در یک مثلثه باشند و اگر آبی بود بهتر باشند ۶ باید که قمر در شرف بود
و زهره نیز در خانهای خود یا در شرف یا در مثلثه یا در فرح بود و اگر قران سعدین باشد
یا قران عطارد و زهره باشد انسب باشد ۷ آنکه تمامی طالع و خداوندش از نحوس بری
بود زیرا که آنها دلیل مرادست و همچنین باید که زهره و قمر و هفتم و خداوندش که دلیل زن است
خالی از نحوست باشد و قمر و دهم دلیل خیر و شر ست که میان زن و مرد واقع شود پس باید
که قمر و عاشر مسعود بود ۸ باید که دافع تدبیر قمر که دلیل ابتداست و قابل تدبیر او که دلیل انتهاست
صالح الحال باشد پس اگر آن مسعود دلیل بود دلیل خوبی آن نکاحست در اول و آخر
و اگر منحوس باشند بعکس آن بود و برین و همچنین چون قمر دلیل صلاح و فسادست در امر
نکاح پس اگر قمر مسعود باشد فرزند میانهٔ ایشان گردد و اگر قمر بقران زهره بود دلیل فساد
زن بود و فجور او خاصه که ناظر باشد بیکی از نحسین ۹ بهترین آنست که قمر به تثلیث زهره

وآفتاب

و آفتاب بود ۱۰ باید که طالع و موضع قمر برجی ثابت باشد و بهترین ثور و اسد است ۱۱
باید که خداوند طالع و سابع ناظر باشند بیکدیگر از مودت ۱۲ باید که زهره قوی حال باشد
چه بنای نکاح بر او ست و کوکب غرض است ۱۳ اگر قمر در یکی از خطوط زهره یا در خانه
خود ناظر بسعدین باشد دلیل خوبی آن نکاح بود ۱۴ باید که سعدین مستعلی باشند بطالع
و ناظر بسابع باشند ۱۵ باید که قمر زاید النور و العدد و الحساب باشد ۱۶ باید که قمر در مثلثه
سعدین یا برج سعدین بود و از سه چیز احتراز واجب است ۱ از نحوست زهره ۲ از نظر قمر
بنحوس از عداوت که دلیل فرقت بواسطه نزاع و عداوت ۳ آنکه قمر در برجی منقلب
بود غیر از سرطان یا زهره در برجی منقلب باشد که دلیل است بر عدم دوام محبت
میان ایشان و گفته اند اگر طالع یا قمر در حمل بود آن نکاح را دوامی نباشد و اگر در وجه
اول ثور بود متکبر و عاصی بود و اگر در وجه دوم دلو بود در غایت خوبی بود و اگر در سنبله باشد
از برای بیت نیکو باشد و در اول میزان نکو بود و در میانه و آخر عقرب خوب باشد و در قوس
میانه باشد و در اول و میانه نیکو باشد و در آخر بد بود و دلو و حوت و اسد خوب باشد
و کوشیار قمر در برج ثابت نکرده داشته و همچنین در ا و ح و ط و در برجی که نحسین
دران برج باشد و از انکه قمر در سادس یا ثامن یا ثانی عشر بود احتراز نموده

فصل دوم

در زفاف کردن و دخول بمن باید که قمر در ثور یا اسد یا جوزا یا سنبله باشد و متصل
بزهره بود و زهره در محلی خوب بود بری از نحوس و از انکه قمر در برج ثابت بود الا ۱ و ۴ و ۷
یا ۱۰ یا در ح یا در ۲ و ۳ و ۶ و ۱۲ و طالع باشد احتراز کنند

فصل سیوم

در طلب گریخته و گم شده و دزد دیده و مستحسنات آن سه چیز است ۱ باید که قابل تدبیر
قمر یا خداوند هفتم راجع باشد یا منحوس ۲ باید که قمر متصل باشد بآفتاب و بصاحب
طالع و صاحب طالع منصرف باشد از سعدی و متصل باشد بسعدی و در طالع یا عاشر
باشد و اگر صاحب طالع بقمر متصل نباشد باید که محصور بین النحسین بود یا در وتد نباشد

وقمر ناظر بنحسین بود از عداوت خاصه بزحل و اگر محصور بین النحسین بود وجود آنچ
وضاله و سرقه در اسرع الحال بود احتراز کنند از آنکه یکی از دلائل مذکور در چهارم باشد
وساقط بود از وتدی و کوشش بسیار کنند که مستحب است که قمر ناظر باشد بخداوند خانه خود
از موده وخداوند خانه فوق الارض بود و منحوس نحسی باشد

فصل چهارم

در غارت کردن و ستدن مال کسان بغصب و درین باب ۷ چیز مناسب است
۱ آنکه طالع برجی لیلی باشد ۲ مریخ در مایل الاوتاد بود متصل بسعدی ۳ خداوند هفتم
ساقط بود از طالع یا راجع باشد و نیز از مریخ ساقط باشد ۴ باید که خداوند طالع قوی حال
بود و در وتدی باشد بری از نحوس ۵ باید که قمر در محاق باشد و تحت الارض باشد تا آن
کار بر وفق مرام برآید و مستور ماند باید که سعدی در عاشر باشد تا باسانی برآید و اگر
نحسی در عاشر باشد سر فاش بلکه گرفتار گردند و بودن قمر و نحوس درین معنی بغایت مذموم
و با سعود بغایت محمود است خاصه که سعدی باشد

فصل پنجم

در شرکت و دران چهار چیز مطلوب است ۱ باید که طالع یا موضع قمر برجی ذوجسدین یا ثابت
باشد و بعضی جدی نیز تجویز کرده اند و گفته اند جوزا دلیل امانت و سنبله دلیل نفعت
با خصومت و اسد دلیل حسد و نفع باشد و جدی دلیل است برآنکه شرکا از یکدیگر خورم گردند
اما حمل آن شرکت زود باطل گردد و ثور دلیل خرابی عاقبت باشد و سرطان دلیل دوری
بود میان ایشان و میزان زود رها کنند آن شرکت و عقرب دلیل نزاع باشد و دلو دلیل
زیان بود در معاملات ۲ باید که قمر و طالع مسعود باشد ۳ باید که خداوند طالع ناظر
بسعدی باشد ۴ اگر خداوند خانه ماه ناظر بود که سود کنند و در وقت مفارقت
از یکدیگر راضی باشند و اگر ساقط باشد بعکس این بود و آنچه از آن احتراز کنند آنست
که نحسی در اوتاد طالع بود و آنکه خداوند خانه قمر و مقابله یا مربع قمر باشد

فصل ششم

در صید کردن مطلقا و دران سه چیز اعتبار باید نمود ۱ باید که طالع یکی از خانهای مریخ
باشد اگر مریخ محترق یا راجع یا منحوس بزحل نباشد و اگر بیکی ازین حالات معیوب بود
باید که خداوند طالع کوکبی شرقی باشد و در یکی از اوتاد بود ۲ باید که خداوند سابع منحوس
بود از خداوند طالع و ناظر بود بقمر از عداوت ۳ باید که دافع تدبیر قمر مستعلی باشد بر قابل
تدبیر

فصل هفتم

در صید کردن مرغان و دران چهار چیز رعایت
باید نمود ۱ آنکه قمر در برج هوایی ۲ آنکه ناظر بود بعطارد ۳ باید که عطارد قوی حال باشد
۴ اگر صید مرغان آبی بود باید که قمر ناظر بود بستاره که در برج آبی بود ۵ بنگرند اگر صید بباز
کنند جوزا بهتر باشد و اگر بچرغ و شاهین کنند میزان بهتر بود و اگر بعقاب کنند دلو اولی باشد
۶ آنکه طالع برج منقلب بود ۷ باید که قمر در عاشر بود مسعود بمشتری در طالع ۸ آنکه مریخ در هفتم
بود و زحل ساقط ۹ آنکه زهره در یکی از اوتاد یا مایل الاوتاد بود ۱۰ اگر قمر بزهره ناظر باشد
نشاط افزاید ۱۱ باید که خداوند سابع ناقص السیر بود و منخذل از عاشر یا رابع باشد ۱۲
باید که منصرف از مریخ باشد ۱۳ اگر قمر در طالع بود دلیل آسانی صید باشد ۱۴
باید که آن کوکب که قابل تدبیر قمر بشد در مایل الوتد باشد چه اگر در وتد بود دلیل فوت
صید باشد و اگر ساقط بود دلیل بر مردن صید کند و از شش چیز احتراز واجب باشد
اول آنکه قمر خالی السیر باشد ۲ آنکه در حد نحسی باشد ۳ آنکه قمر در جدی بود منحوس بمریخ و در حمل
و قمر در عاشر که دلیل کم شدن جانور شکار کننده بود ۴ قمر در حالت صید بکوکبی راجع
ناظر بود و بدان صید ظفر نبرد ۵ باید که خداوند خانه ساقط باشد ۶ آنکه قمر بزحل منحوس بود
که از همه بدتر است

فصل هشتم

در شکار کردن حیوانات ماهی و دران
پنج چیز موافق است ۱ باید که قمر در برجی آتشی باشد ۲ باید که قمر بمریخ ناظر بود از مودت که دلیل
قتل آن حیوانست ۳ باید که قمر ناظر بسعدی باشد که در طالع بود ۴ باید که نحسی در سابع بود خاصه
مریخ ۵ اگر مطلوب صید حیوان سم دار بود باید که قمر در عاشر بود ناظر بزهره و اگر مقصود
شکار حیوان چنگال دار بود باید که قمر از مریخ مقبول بود و اگر قصد ددان کنند چون شیر

وهرچه درنده باشد باید که مریخ در طالع بود و نه در او تا و دیگر که دلیل رسیدن جراحت ا
ازان جانور **فصل نهم** در شکار کردن در میان آب و دران نه چیز ملحوظ است
۱ باید که طالع برجی منقلب باشد و ذی جسدین غیر از حوت تجویز کرده اند ۲ باید که قمر و خداوند
طالع در برجی آبی بود و قوی حال و مسعود بسعدی ۳ باید که قمر بخداوند خانه خود ناظر با
۴ باید که خداوند طالع ناظر بود بطالع ۵ باید که قمر زاید النور و الحساب باشد ۶ باید که خداوند
سابع ضعیف بود و ساقط از طالع و ناقص الحساب باشد ۷ باید که قابل تدبیر قمر همچنین بود
۸ باید که قمر ناظر باشد بزهره یا عطارد ۹ باید که دلیل طالع و عاشر و خداوند سابع
صید در ۲ یا ۵ یا ۷ باشد و آنچه ازان حذر کنند پنج چیز است ۱ انکه قمر خالی السیر باشد
۲ انکه قمر بمریخ باشد ۳ انکه مریخ در برج آبی بشر ۴ انکه طالع برج آبی باشد ۵ انکه
زهره در هفتم بود **فصل دهم** در صید کردن در خشکی و دران پنج
چیز رعایت باید کرد ۱ باید که خانه قمر و طالع مثلثه ارضی باشد ۲ باید که قمر متصل بسعدی
بود ۳ انکه زاید النور و الحساب باشد ۴ انکه خداوند سابع و حامل تدبیر قمر ساقط باشند
از طالع و ضعیف بوند ۵ باید که خداوند طالع مسعود بود و قوی و حذر کنند ازانکه طالع
برجی آبی بود **فصل یازدهم** در تعلیم جانوران شکار کننده و دران
دو چیز رواست ۱ باید که قمر در جوزا یا در آخر سرطان باشد یا در میزان یا در دلو باشد
۲ باید که قمر مسعود بود بیکی از سعدین یا بعطارد مسعود **فصل دوازدهم**
در خریدن جوارح کلاب و یوز معلم باید که قمر در قوس یا جوزا یا سرطان یا میزان یا دلو
یا حوت باشد مسعود بمشتری و نیز طالع یکی از بروج مذکوره بود اگر جوارح باشد اما کلاب
و یوز باید که قمر زاید النور بود و در بروج اسد و جوزا و سرطان و قوس باشد و طالع و قمر مسعود
باشد بسعدین یا بعطارد مسعود بنظر مودت قبول و احتراز کنند از مریخ از عداوت بیکی
از دلایل مذکوره **فصل سیزدهم** در محاربه و نرد و شطرنج باختن و دران نوزده چیز نگاه باید

داشت ۱ باید که قمر در برجی منقلب باشد ۲ انکه قمر متصل بود بسعدی تا آغاز کنند غالب آید و اگر بنحسی
متصل باشد مغلوب گردد و اگر منصرف از عطارد باشد و متصل بمریخ بهتر بود ۳ باید که طالع
از خانهای کواکب علوی بود و خانهای مریخ اقوی باشد ۴ باید که مریخ ناظر باشد بطالع
از مودت ۵ انکه سعدی در عاشر بود با ماوی غالب آمد و اگر نحسی بود مغلوب گردد ۶ باید که
نحسی در هفتم یا چهارم باشد ۷ باید که خداوند طالع در طالع یا عاشر یا حادی عشر بود
و باید ورو نباشد الا زمانی که قوی باشد ۸ انکه اگر خداوند طالع در برجی ثابت یا ذو جسدین
بود اقوی باشد ۹ اگر قمر از عطارد منصرف باشد و بخداوند طالع متصل بود دلالت
کند که کسی پیدا شود که رای صواب اندیشد و چه بادی ۱۰ اگر صاحب طالع و سابع هردو باهم
در عاشر باشد دلیل صلح یا برابری و اگر قمر و عطارد هردو ضعیف باشند هردو در دغا بند
و اگر هردو در طالع باشند هردو حیله اندیشند ۱۱ اگر مریخ دران برج باشد که تعلق آن جهتی دا
بود هرکس که دران جهت باشد و در حرب غالب آید چنانچه از ده درجه ثور تا ده درجه اسد
شرقیست و از ده اسد تا ده عقرب جنوبی است و از ده عقرب تا ده دلو غربی است
و از ده دلو تا ده ثور شمالی و کاتب حروف در حروب مکرر این وضع ملاحظه نموده و همچنین بود.
۱۲ باید که خداوند هفتم در طالع یا ثانی عشر باشد غیر مقبول بکوکبی غیر مقبول باشد ساقط
از طالع ۱۳ باید که صاحب هشتم در ثانی باشد و صاحب ثانی در هشتم زیرا که ثانی اعوان
شناختن است و ثامن اعوان خصم ۱۴ باید که خداوند طالع مستولی باشد بر خداوند سابع
۱۵ اگر صلح مطلوب باشد باید که میان صاحب طالع و صاحب سابع اتصال مقبول واقع
باشد ۱۶ اگر مراد قتال بود باید که مریخ با سعدی مقبول در طالع باشد و در سابع نباشد ۱۷ باید که
خداوند طالع قوی و شرقی و مسعود باشد و صاحب هفتم بخلاف این باشد ۱۸ اگر صاحب
طالع صاحب سابع منحوس کند دلیل غلبه شاخص بود و اگر برعکس بود دلیل مغلوب بود ۱۹
باید که عسکر بلید و در مقامی شاخص بود تا در مقابل خصم افتند **فصل چهاردهم**

در کوی زدن و دران نه چیز رعایت باید کرد ۱ باید که قمر در برج منقلب باشد ۲ باید که قمر متصل بود بسعدی یا بمریخ از تثلیث ۳ باید که قمر طالع وقتی که بعزم کوی باختن از مقام بیرون اید برجی منقلب باشد خاصه حمل و میزان ۴ باید که خداوند طالع متصل بود بسعود ۵ باید که قمر فوق الارض بود بری از نحوس و بعید از اجتماع ۶ اگر خواهند که غالب کردند کوی بدان جانب رانند که قمر دران جانب باشد ۷ باید که مریخ قوی حال باشد که آن دلیل قوتست ۸ باید که صاحب طالع خانس متصل باشد ۹ باید که زهره ناظر باشد بخداوند طالع که دلیل فرحت درازی و از پنج چیز احتراز باید کرد ۱ انکه قمر در برج ثابت یا ذوجسدین بود که دلیل گرانی باشد ۲ انکه قمر بقران یا تربیع یا بمقابله زحل باشد چه آن از حرکت باز دارد ۳ انکه قمر با خداوند طالع ناظر باشد بکوکبی راجع یا بستاره که در هبوط بود که آن دلیل گرانی و افتادن از اسپ بود ۴ انکه نحوس در اوتاد باشند ۵ انکه سعود از اوتاد ساقط باشند فصل یازدهم در صلح و اقرار بعد از انکار باید که طالع برجی که بصورت انسان باشد و قابل تدبیر نیز در برجی چنین بود باب هشتم در اختیار که تعلق بخانه هشتم دارد و آن سه فصل است فصل اول در طلب دفین مال غایب کردن و دران پنج چیز است که نگاه باید داشت اول باید که قمر زاید النور و الحساب ۲ باید که صاعد بود ۳ باید که خداوند طالع بخداوند هشتم ناظر باشد ۴ باید که خداوند هشتم در دوم بود ۵ باید که سعدی در دوم بود و نحسی در هشتم و انچه احتراز ازان واجب بود آنست که سعدی در ۸ بود و قمر با خداوند ۸ تحت الشعاع باشد فصل دوم در دفین نهادن و امانت سپردن و آن شش چیز رعایت کنند ۱ باید که قمر در برجی ثابت بود خاصه برج خاکی ۲ انکه طالع برج همچنین باشد ۳ باید که قمر تحت الشعاع بود ۴ باید که نیرین خداوند هشتم تحت الارض باشند ۵ باید که زحل در هشتم بود یا ناظر بخداوند هشتم ۶ باید که سعدی در اوتاد باشد و انچه احتراز ازان واجب آنست که قمر زاید النور و الحساب بود و نیرین فوق الارض باشند و اوتاد منحوس

فصل سیم

فصل سیوم در وصیت کردن مرضی و دران سه چیز رعایت باید نمود ۱ باید که قمر در برج ثابت باشد ۲ باید که طالع و صاحبش مسعود باشند ۳ باید که اوتاد از نحوس خالی باشد باب نهم در اختیاری که تعلق بخانه نهم دارد و دران سیزده فصل است فصل اول در سفر کردن بر خشک و دران چهارده چیز رعایت باید کرد ۱ اول باید قمر در برجی خاکی باشد و بهتر آن باشد منقلب بود ۲ باید که طالع و صاحبش از نحوس خالی باشند زیرا که طالع و صاحبش دلیل مقامی است که از انجا حرکت کنند و هفتم و صاحبش دلیل مقصد بود و رابع عاقبت کار او و دران سفر و نهم سفر اوست و دهم حاجات او و طالع که نصف السیر است دلیل راهست و موضع قمر منزل او و از درجه سابع تا درجه طالع که نصف ایمن اوست دلیل راهست در حال رجوع پس هر دلیل که مسعود بود و صاحبش نیز مسعود باشد دلیل خوبی مدلول او بود و هر دلیل که منحوس بود و صاحبش نیز منحوس باشد دلیل فساد مدلول او باشد سیوم باید که قمر مسعود بود و زاید النور و العدد باشد چهارم باید که سعدی در هفتم باشد پنجم باید که خداوند نهم سعدی بود و در طالع باشد ششم باید که قمر در عاشر بود یا در سیوم یا در یازدهم یا در پنجم هفتم باید که قمر متصل بود بمشتری یا بآفتاب هشتم باید که اوتاد از نحوس خالی باشد نهم باید که نیرین ناظر باشند بهدیگر دهم باید که قابل تدبیر قمر قوی حال باشند و در طالع بود یا در عاشر یا در یازدهم که دلیل بود که او سا دران سفر حالات خوب پیش آید و غنایم بدست آید یازدهم باید که قمر ناظر بود بخداوند خانه خود دوازدهم باید که خداوند طالع و خداوند موضع قمر در اوتاد باشند و از مناحس سالم بود سیزدهم اگر قمر بتربیع یا مقابله سعود باشد دلیل باشد که مراد زود حاصل شود و باز گردد چهاردهم باید که عطارد صالح الحال باشد و متصل بسعدی اگر ناظر بود بقمر یا بطالع و اگر بخلاف این باشد باید که ساقط بود از قمر و طالع زیرا که عطارد انگیز شر مینماید در سفر و ابتدای سفر وقتی باشد که ابتدای حرکت کنند از جهت خروج بسفر

از مقام وآنچه احتراز کنند هشت چیز است ۱ آنکه خداوند طالع از طالع ساقط باشد
وهمچنین خداوند خانه قمر از قمر ساقط باشد دوم آنکه قمر تحت الشعاع باشد یا در ششم
یا در دوازدهم بود سیوم آنکه عطارد همچنین باشد چهارم آنانکه قمر ناظر بود بنحوس
از قران و تربیع و مقابله زیرا که نظر ایشان بقمر بدتر است از نظر ایشان بطالع پنجم آنانکه
قمر در اول ماه ناظر بمریخ بود زیرا که دلیل آفت است از دزدان یا آتش یا از حکام و بالجمله
از منسوبات مریخ ششم آنانکه قمر در چهارم باشد دلیل دشواری راه است و دوری مسافت
هفتم آنانکه قمر در طالع بود که دلیل بیماری بود در راه هشتم آنانکه نیرین از طالع ساقط
باشند که دلیل درازی سفر باشد یا مردن دران سفر و بدانکه اگر طالع مسافر معلوم باشد
باید که خداوند طالعش از نحوس بری باشد و طالع وقت سفر یکی از اوتاد طالع آنکس
باشد و باید که ماه در طالع مولود آنکس بود یا در عاشرش یا در پنجم یا در هفتم قوی حال
تا کار بر مراد و سهولت برآید فصل دوم در سفر کردن بر روی آب و دران هفت
چیز نگاه باید داشت ۱ باید که قمر در برجی آبی باشد و بعضی برج خاکی نیز تجویز کرده
و گفته اند که از اول حمل تا درجه دهم و از هشت درجه جوزا تا آخر روا است ۲ باید که این
برجها از نحوس خاصه از زحل خالی باشد ۳ باید که طالع و صاحبش و اوتاد مسعود باشند
۴ باید که قمر فوق الارض باشد ۵ باید که قمر زاید السیر و زاید النور و الحساب باشد
۶ باید که قمر مسعود باشد و متصل بیکی از اوتاد بود ۷ باید که خداوند طالع از خداوند هشتم
و از هشتم ساقط بهم شوند و از دو چیز احتراز باید کرد ۱ آنانکه قمر متصل بود بکوکب راجع یا مقیم
بکوکبی جنس در طالع بود فصل سیوم در رجوع از سفر و دران سه چیز مطلوب است
۱ باید که زهره یا مشتری در ابتدای توجه بمقام تربیع آفتاب ۲ باید که قمر محصور بین
السعدین باشد ۳ باید که قمر زاید النور و الحساب بود فصل چهارم در کشتی روان کردن
و دران شش چیز مطلوب است ۱ باید که سعدین ناظر بطالع بود ۲ باید که نیرین متصل

بسعدین باشند

بسعدین باشند ۳ باید که قمر بعطارد ناظر بود ۴ باید که قمر در اول حمل یا در وسط ثور یا در آخر
جوزا یا در اول سرطان یا در وسط سنبله یا اول میزان یا در وسط عقرب یا در آخر جدی
یا دلو باشد اگر سعدی بوی ناظر بود ۵ باید که خداوند طالع مستقیم باشد ۶ باید که طالع
برجی مستقیم الطلوع بود ۷ باید که سعدی در نهم باشد فصل پنجم در دعا کردن جماعتی
درین باب اقوالست قومی گفته اند که در حین دعا کردن باید که سعدی در طالع باشد و سعدی
در رابع تا ابتدا و انتهای کار بخیر باشد و قومی دیگر گفته که سعدی در طالع و یکی دیگر در عاشر
باشد و بعضی گفته اند که در دهم و چهارم باید گروهی گفته اند که در نهم و چهارم باید که یکی از
سعدین مشرقی و هر دو از نحوس سالم باشند و محترق و تحت الشعاع نباشند و گفته اند اگر
از برای آخرت دعا کنند باید که قمر در یکی از خانهای زهره باشد متصل بمشتری و از جهت دنیا
کنند باید که قمر در یکی از خانهای مشتری باشد ناظر بزهره و اگر جهت ملک و املاک بود باید که
قمر بزحل ناظر باشد بنظر قبول و سعدان دران خانه باشند که یاد کردیم و اگر از برای
ریاست کنند باید که قمر ناظر بشمس بود و اگر از جهت لشکر کشی و غلبه بر دشمن کنند باید که
قمر ناظر بمریخ بود و اگر از جهت طلب علم و کتابت کنند باید که قمر ناظر بعطارد باشد و اگر از برای
نکاح و طلب فرزند کنند باید که قمر ناظر بزهره بود با وجود آنکه سعدان در جمیع حاجات
در خانهای مذکور باشند و گفته اند هر وقت که عطارد و مریخ مقارن کف الخضیب بود
دعایی که جهت سروری و ریاست کنند مستجاب بود و اگر زحل مسعود مقارن او باشد
از میانه عمر تا آخر عمر غنی باشد و خوشحال و اگر زحل منحوس بود آخر عمر محتاج گردد و اگر مشتری
مقارن وی باشد داعی بر دشمن ظفر برد و اگر زهره بقران او بود دلیل باشد که داعی سالهای
بسیار ساید اما عمرش کوتاه بود و بعضی گفته اند که وقت دعا باید که مشتری مع راس بود
در عاشر سالم از نحوس و قمر منصرف بود از مشتری و متصل بخداوند طالع یا بالعکس مقبول
در محل خود با آنکه قمر متصل بود بخداوند عاشر و او ناظر بود بخداوند خانه خود و خداوند

طالع در عاشر باشد و او تاد از نحوس سالم که وقت جنین دعاهای دینی و دنیاوی مستجاب
باشد و اگر وقت چنین میسر نگردد باید که مشتری مع راس بود در وسط السماء و خداوند طالع
سالم باشد از نحوس و قمر متصل باشد بسعود و بعضی گفته‌اند که هر وقت که کف الخضیب در وسط
السماء بود هنگام اجابت دعا بود و این معنی است که شاعر این بیت گفته که
بهران فالی که از بازیچه بر خواست ‎٭‏ چو اختر میگذشت آن فال شد راست **فصل ششم**
در عزیمت از بهر محبت و دران یازده چیز رعایت باید کرد ۱ باید که طالع برجی ذو جسدین
بود ۲ باید که درد و ز اسد و ساعت زهره کنند ۳ باید که زهره بری باشد از مناحس ۴ باید که
زهره را طالع شهادتی باشد و بطالع ناظر باشد ۵ باید که زهره ناظر بود بآفتاب از مودت
۶ باید که مشتری و آفتاب و عطارد صالح الحال باشند ۷ باید که قمر و نحسین در اوتاد
نباشند و مستولی بآن ستارگان سه گانه نباشد ۸ اگر عمل مردی کنند باید که طالع و خداوند
مذکر باشد و اگر بجهت زنی کنند بعکس آن عمل باید نمود ۹ و چون عزیمت از جهت کاری خواهند
کرد ملاحظه باید کرد که آن عمل بکدام کوکب تعلق دارد و از کدام عضو صادر میشود پس در دهم
آن ستاره بدان عضو منسوبست قوی باید کرد تا مطلوب حاصل گردد و هر چند و هم بیشتر
ناحر زیاده بود ۱۰ اگر دلیل انکس که این عمل در حق وی کنند معلوم بینند اگر کوکبی مذکرست آن عمل
در ساعتی کنند منسوب بستاره مذکر باشد و اگر مونث بود در ساعتی مونث بعمل باید آورد
۱۱ باید که آن کوکب باید که آن کوکب که عمل بوی تمام میشود اقوی بود از آن کوکب که دلیل شخص
مطلوبست **فصل هفتم** در عزیمت از برای عداوت و دران هشت چیز
ملاحظه باید نمود ۱ اگه طالع و موضع قمر برجی منقلب باشد ۲ اگه قمر نحسین ناظر باشد و نظر
زحل اقوی بود ۳ باید که در شب یا روز و ساعت قمر باشد ۴ باید که زحل در وسط السماء
و قوی حال باشد ۵ باید که نیرین ناظر بزحل باشند ۶ باید که نیرین از سعدین ساقط
باشند ۷ باید که خداوند طالع زحل باشد ۸ اگر مستولی بر درجه طالع زحل بود اقوی باشد

فصل هشتم

فصل هشتم در تعویذ نوشتن از برای خیر و دران چهار چیز مطلوبست ۱ صلاح حال قمر
۲ صلاح طالع و خداوندش ۳ انگه قمر ناظر باشد بطالع ۴ صلاح حال عطارد و اگر مسعود
بود و در یکی از اوتاد بود اولی باشد **فصل نهم** در تعلیم علم و دران ده چیز رعایت باید کرد
۱ انگه قمر در برج انسانی باشد و طالع نیز برجی حسن بود ۲ انگه قمر ناظر بود بعطارد مسعود
و بسعدین خاصه مشتری ۳ باید که خداوند طالع ناظر باشد بخداوند تاسع ۴ باید که سهم الغیب
در نهم و در طالع یا در دهم یا در یازدهم یا در پنجم بود ۵ انگه عاشر خالی بود از نحوس و آراسته
باشد بسعود ۶ باید که میان خداوند طالع و خداوند عاشر اتصال محمود باشد ۷ باید که عطارد
در طالع باشد یا ناظر بطالع بود ۸ انگه قمر ناظر بخداوند خانه خود و بطالع ۹ انگه قمر زاید النور و صاعد
در شمال باشد ۱۰ باید که نیرین فوق الارض باشند و انچه احتراز از ان کنند آنست که تحت الشعاع
باشد و عطارد محترق باشد یا راجع و یکی از دلایل مذکوره راجع بود بدانکه کوکب عرض درین باب
مشتریست اگر بعلم علوم شرعیه مراد باشد و زحل است اگر علم فلسفه تعلم کنند و عطارد است
اگر علم هندسه و حساب آموزند و مریخ است اگر مقصود علم خلاف و شعبده و آتش بازی
بود و زهره بود و اگر مطلوب علم ادوار باشد و آفتابست اگر اراده علم صنعت طلا کنند
و قمر بود اگر مراد تعلیم علم صنعت نقره بود و برین قیاس **فصل دهم**
در تعلیم ادب و دران شش چیز نگاه باید داشت ۱ باید که عطارد و مشتری مستقیم
باشند ۲ باید که هر دو بیکدیگر ناظر باشند ۳ باید که هر دو در اوتاد باشند ۴ باید که طالع خانهای
عطارد باشد ۵ اگر عطارد در برج آتشی باشد دلیل کمال آن کار باشد ۶ باید که نحسان ساقط
باشند از طالع و از قمر اما آنچه از ان احتراز واجبست آنست که مریخ در طالع باشد که اگر کسی
آموختن شود و اگر زحل در طالع بود هر چیز که بیاموزد فراموش نماید **فصل یازدهم**
در تعلیم موسیقی و اصوات و دران پنج چیز رعایت کنند ۱ باید که طالع برجی هوایی باشد ۲
باید که قمر ناظر باشد بزهره و عطارد یا بهر یکی از انها ۳ باید که قمر در خانهای زهره باشد متصل بعطارد

یا در خانهای عطارد باشد ناظر بزهره اگر ناظر باشد نحس نباشد ۳ باید که زهره و عطارد و قمر در یک
وتد باشد بهتر بود والا هر یک در وتدی بهتر ۵ باید که نحسین از طالع و از قمر ساقط باشد
فصل دوازدهم در تعلیم شناوری و دران چهار چیز رعایت باید کرد ۱ باید که طالع
و موضع قمر برجی آبی بود و غیر عقرب یا جوزا و قوس بهتر ۲ باید که خداوند طالع و خداوند قمر
بری از نحوس باشند ۳ باید که اوتاد مسعود بهتر ۴ باید که قمر فوق الارض و زاید النور و بهتر باشد
فصل سیزدهم در تعلیم کیمیاگری و دران نه چیز مناسب است ۱ باید که طالع
و موضع قمر ذی جسدین باشد ۲ باید که اوتاد از نحوس خالی بهتر ۳ باید که خداوند طالع در دهم
یا یازدهم باشد ۴ باید که قمر ناظر بود با آفتاب از مودت ۵ باید که سعود در طالع اجتماع یا استقبال
مقدم باشد یا کمی باشد بران طالع ۶ باید که خداوند خانهای نیرین مسعود باشند اگر
عمل برای زر بود صلاح شمس مقدم بود بر صلاح قمر و اگر عمل برای سیم کنند بعکس ۷ باید که خداوند
خانه دوم ناظر بهتر بخداوند عاشر ۸ باید که نحوس ساقط باشند از طالع ۹ نگاه کنند چه کار معمول
است آن کوکب منسوب باوی صفت بهتر تا تصرف او دران آسان بهتر و از چهار چیز احتراز باید کرد
۱ از انکه عطارد منحوس باشد ۲ از انکه طالع برجی معوج الطلوع باشد ۳ از انکه یکی از دلائل محترق
راجع یا تحت الشعاع باشد ۴ از انکه طالع در حد نحسی باشد باب دهم در اختیارات
که تعلق بخانه عاشر دارد و آن نه فصل است فصل اول بر تخت نشستن و بیعت شروع کردن
در مناصب و دران بیست و یک چیز مطلوب است ۱ باید که طالع خداوندش از نحوس سالم باشد
۲ باید که قمر خالی بود از نحوست ۳ باید که قمر ناظر بود بمشتری یا مریخ از مودت ۴ باید که
موضع قمر و طالع برجی ثابت باشد و بهترین اسد باشد و ذوجسدین نیز نیک بهتر خاصه خانهای
مشتری اگر خداوندان بروج در برجی ثابت باشد ۵ باید که دلیل منصب که دران شروع کنند قوی
باشد مثل آفتاب در سلطنت و مشتری در قضا و وزارت و مریخ در امارت ۶ باید که آفتاب
بمشتری ناظر باشد و قمر با آفتاب نه جایگاه مقبول ۷ اگر خداوند عاشر مشتری بود اولی بهتر ۸ باید که

آفتاب در برج

آفتاب در برجی آتشی باشد ۹ باید که سعدی در عاشر بود یا در وتدی دیگر ۱۰ باید که خداوند عاشر
ناظر باشد بخداوند طالع ۱۱ باید که قمر منصرف باشد از کوکبی و متصل باشد بکوکبی که فلکش بالای
فلک آن کوکب بود ۱۲ بهتر آن بود که آفتاب در عاشر باشد اگر در شرف بود اولی بود ۱۳ باید که خداوند
طالع در وتدی بود خاصه در عاشر ۱۴ بهتر آنکه عاشر یکی از خانهای نیرین بود ۱۵ آنکه خداوند طالع
در شرف بهتر یا ناظر بود بخداوند شرف ۱۶ آنکه خداوند عاشر در برجی آتشی یا هوایی باشند که دلیل
زیادتی عظمت بود ۱۷ باید که قمر زاید النور بهتر ۱۸ باید که سهم السعادت در وتدی بهتر خاصه دهم
۱۹ باید که طالع و خداوندش و موضع قمر برجی مستقیم الطلوع باشد ۲۰ اگر طالع وقت دهم طالع
آن شهر یا دهم طالع اقلیمی که آن شهر دران بود موافق بود بغایت خوب بهتر و اگر ان طالع
وتدی از اوتاد و طالع قران گذشته باشد یا طالع سال وتدی از اوتاد طالع سال یا اوتاد
طالع اجتماع یا استقبال بهتر اولی بود ۲۱ باید که قمر یا دلایل دیگر صاعد باشند در شمالی
یا در اوج وتد باشند اما آنچه ازان احتراز باید کرد نه چیز است ۱ از برجی که موافق ملوک نباشد
و آن سرطان و عقرب و دلو است و برجی که ذنب و نحسین دران برج بهتر ۲ از انکه نحوس
در اوتاد باشند ۳ آنکه آفتاب منحوس باشد ۴ آنکه جزو مقدم منحوس باشد یا نحسی بدان مستولی
بود ۵ از انکه در حوالی خسوف یا کسوف بود ۶ از انکه قمر زایل اوتاد ساقط باشد ۷ از انکه
قمر منحوس بود بیکی از مناحس که در کلیات گذشت ۸ از انکه قمر از آفتاب منصرف باشد
که دلیل نقصان حکومت بود ۹ از انکه قمر ناقص النور و السیر و الحساب و العدد بود فصل دوم
در عقد لوا و دران شش چیز رعایت باید کرد ۱ آنکه باید که قمر در یکی از خانهای سعدین و عطارد
باشد و اگر لوا از برای حرب بندند باید که در خانهای مریخ باشد خاصه عقرب ۲ آنکه طالع
خانهای مشتری یا مریخ باشد ۳ باید که قمر ناظر بود بمریخ از مودت ۴ آنکه قمر و مریخ صاعد
باشند ۵ باید که قمر خداوند خانه او و طالع و خداوندش سعود باشند ۶ باید که اوتاد بسعود
و انظار ایشان مسعود باشد و از دو چیز احتراز باید کرد ۱ از انکه خداوند خانه قمر راجع باشد

یا هفتم باشد از برای رجعت ۲ از انکه او تا د منحوس باشند **فصل سیوم** در لوا
کشودن اگر خواهد بار دیگر بسته شود و دران هفت چیز نگاه باید داشت ۱ انگه موضع قمر و طالع
برجی ذو جسدین باشد ۲ انگه قمر در یکی از اوتاد باشد ۳ انگه قمر متصل باشد بسعود ۴ باید که قمر
زاید النور بود ۵ باید که قمر صاعد باشد در شمال ۶ باید که طالع مسعود بود و اوتاد همچنین
باشد ۷ باید که مریخ راجع بود و اگر خواهند که دیگر نبندند سه چیز رعایت باید کرد ۱ باید که طالع و موضع
قمر برجی ثابت باشد ۲ باید که قمر ساقط باشد از طالع ۳ باید که قمر منحوس باشد و آنچه در سابق
گفتیم عکس آن باید که واقع شود **فصل چهارم** در نقش خاتم مهر زدن و دران
یازده چیز نگاه دارند ۱ باید که طالع و موضع قمر برجی ثابت باشد بر خاصه اسد ۲ انگه قمر ناظر باشد
بآفتاب ۳ انگه عطارد مستقیم باشد ۴ انگه سعدی در طالع یا اوتاد دیگر باشد ۵ انگه خداوند
طالع ناظر باشد بخداوند عاشر ۶ انگه مستقیم باشند و در برجی مستقیم الطلوع بود ۷ باید که
قمر فوق الارض باشد ۸ باید که خداوند قمر مسعود باشد ۹ باید که سهم السعادت قوی حال بود
۱۰ باید که قمر زاید النور و الحساب باشد ۱۱ انگه صاعد باشد اما آنچه احتراز ازان کنند شش چیز است
۱ از انکه قمر و خداوند قمر منحوس باشد ۲ انکه خداوند طالع و خداوند عاشر راجع تحت الشعاع
باشد ۳ از انکه قمر ناظر بکوکبی جنسین باشد ۴ از انکه نحس در وتدی باشد ۵ از انکه نیرین ساقط
باشند از طالع ۶ از انکه عطارد منحوس باشد یا تحت الشعاع و در مهر کردن اگر این شرایط
بجای آرند بهتر بود **فصل پنجم** در خراج ستدن و دران چهار چیز نگاه باید داشت
۱ باید که قمر زحل ناظر باشد از مودت در اول ماه ۲ باید که قمر در خانه زحل باشد ۳ باید که قمر
بسعود ناظر باشد ۴ باید که زحل مستقیم باشد و ناظر بطالع **فصل ششم** در حاجت
خواستن از حکام و دران هفت چیز رعایت باید نمود ۱ انگه طالع اسد باشد ۲ انگه قمر در ثور
بود در عاشر ۳ انگه قمر ناظر باشد بخداوند طالع و هر دو متصل باشند بسعود ۴ باید که خداوند
عاشر ناظر باشد بخداوند طالع از مودت یا در طالع باشد ۵ باید که قمر زاید النور باشد ۶ انگه قمر صاعد بود

انگه خداوند

۷ انگه خداوند طالع مستعلی بود بر خداوند عاشر **فصل هفتم** در ابتدای کارها
و دران هفت چیز رعایت باید کرد ۱ انگه قمر در برجی منقلب باشد ۲ باید که نیرین ناظر باشند بهم
۳ باید که شمس و قمر ناظر باشند بطالع ۴ باید که یکی از ایشان در عاشر باشند ۵ انگه میان
خداوند طالع و عاشر اتصال محمود باشد ۶ انگه سعدی در طالع باشد ۷ انگه قمر و خداوند طالع
و عاشر مسعود باشند **فصل هشتم** در ابتدای آموختن پیشها و دران سه چیز باید
نگاه داشت ۱ باید که قمر در حمل یا ثور یا جوزا یا سنبله یا میزان یا حوت باشد و در بروج
دیگر نباشد که هیچ نیاموزد ۲ باید که کوکبی منسوب الیه آن عمل باشد مسعود باشد و ناظر بطالع چنانچه
مریخ در شغل حدادی و عطارد در نقاشی و برین قیاس باید که خداوند طالع و عاشر مستقیم
باشد ۳ انگه ناظر باشد بطالع و بیکدیگر **فصل نهم** در زیور ساختن و زرگری
درین باب شش چیز ملاحظه باید نمود ۱ انگه در برجی آتشی بود ۲ انگه قمر ناظر باشد بآفتاب
از مودت ۳ باید که متصل باشد بمریخ اتصال محمود ۴ انگه ناظر بود بسعدین خاصه که موضع سازند
۵ باید که موضع قمر و طالع برجی ذو جسدین باشد اگر آتشی میسر شود بهتر باشد ۶ اگر آن برج مستقیم
الطلوع باشد اولی باشد **باب یازدهم** در اختیاراتی که بخانه یازدهم متعلق است
و آن چهار فصل است **فصل اول** در طلب حاجت و امید از کسان و دران چهار چیز مطلوب است
۱ انگه بنگرند که آن حاجت بکدام خانه و کوکب تعلق دارد مثلا طلب مال کنند دلیل آن حاجت
آفتاب باشد و اگر طلب ملک کنند زحل دلیل آن باشد و برین قیاس پس اگر دلیل آن حاجت
در طالع بود یا در میان مشرق و وسط السما از اول روز تا نیم روز طلب آن حاجت
باید کرد و اگر در میان وسط السما و مغرب باشد از نیمه روز تا آخر روز طلب آن مراد باید نمود
و اگر در میان مغرب و وتد الارض بود از آخر روز تا نیم شب طلب آن امر کنند و اگر در میان
وتد الارض و مشرق باشد از نیم شب تا اول روز آن طلوع طلب نمایند تا بر وفق مرام حصول
پیوندد و اگر درین اوضاع میسر نشود باید که میان خداوند طالع و کوکب دلیل اتصال محمود بود

۲ باید که خداوند یازدهم مستقیم ۳ باید که قمر ناظر بود بخداوند یازدهم از مودت تا آن سهو
برآید ۴ باید که قمر زاید النور والحساب باشد فصل دوم در تماشا و طوف در صحرا یا بیابان
بیاوه و دران شش چیز رعایت کنند ۱ انکه قمر در برج ذوجسدین باشد ۲ انکه قمر ناظر باشد
بسعدی فی زهره مناسب ترست که تا بازگشتن فرحان باشد ۳ انکه قمر از سعدی منصرف باشد
بتر بود ۴ انکه قمر اگر در برج دوم ناظر بزهره باشد دلیل است که دران نزهتگاه بدید از جمعی خورم
گردد ۵ از برای طواف و صحبت با دوستان در بساتین باید که قمر در برجی خاکی باشد و طالع نیز
برجی آبی بود ناظر بزهره ۶ باید که خداوند نهم و یازدهم ناظر باشند که دلیل زیادتی فرح بود
از دو چیز احتراز کنند ۱ انکه قمر ناظر بمریخ باشد که دلیل غم و اندوه و بیم دران طوف ۲ از انکه قمر
منحوس باشد بزحل که دلیل خشم و جدا شدن از دوستان فصل سیوم در طوف با دوستان
سواره و دران پنج چیز نگاه باید داشت ۱ انکه طالع برجی خاکی بنهند ۲ باید که برجی ذات قوایم
باشد ۳ باید که سعدی در طالع باشد ۴ انکه قمر منصرف باشد از زهره و خالی السیر بود
۵ اگر نطاق دور باشد محل قمر و طالع برجی منقلب باید و اگر نزدیک باشد برجی ثابت باید و از
دو چیز احتراز باید نمود ۱ از انکه قمر در هبوط بود ۲ از انکه در محل باران قمر در برجی آبی باشد و در عاشر
بود که دران نطاق باران ببارد فصل چهارم در تماشا کردن در آب
روان و دران چهار چیز نگاه باید داشت ۱ باید که طالع برجی آبی بود ۲ باید که قمر ناظر باشد
بزهره و زهره در برجی ذوجسدین باشد ۳ باید که قمر در پنجم و هفتم یا در یازدهم باشد ۴
اگر در نطاق خواهند که درنگ کنند قمر در برج ثابت باید و اگر خواهند که زود باز گردند قمر در برجی
منقلب باید و سعدی در وی باشد و این سه فصل بخانه سیوم انسب است باب
دوازدهم در اختیارات که تعلق بخانه دوازدهم دارد و دران سه فصل است فصل اول
در خریدن چهارپای از جهت سواری و دران چهار چیز مستحب است ۱ باید که موضع قمر و طالع
برجی ذوجسدین یا حمل یا ثور بود و بعضی گفته اند که اسد نیز مناسب است و خلاف ۲

باید که قمر متصل باشد بکوکبی مستقیم السیر ۳ باید که سعدی در طالع باشد ۴ باید که اوتاد و
خداوند او از نحوس خالی باشد و از سه چیز حذر باید کرد ۱ از انکه قمر متصل بود بکوکبی راجع که دلیل
باشد که ران آن حیوان بر دل وی سرد گردد ۲ از انکه قمر ناظر بزحل بود از عداوت ۳ از انکه قمر
در اسد یا حوت با مقابله مریخ باشد که دلیل فساد حیوان باشد فصل دوم
در خریدن حیوان جهت بارکشیدن نگاهداشتن و دران دو چیز رعایت باید کرد ۱ باید که طالع وقت
خریدن و محل قمر نیمه آخرین اسد باشد ۲ اگر خواهند که بپالیش افزون گردد طالع برجی ذوجسدین
باید و اگر جهت نگاه داشتن خواهند طالع و خانه نیمه آخرین ثور باید تا نفع از ان یابد
فصل سیوم در توجه بر دفع اعدا و دران بیست و یک مستحب است ۱ باید که طالع
وقت بیرون شدن یکی از خانهای کواکب علویه باشد خاصه مریخ یا مریخ ناظر باشد بآن طالع از تثلیث
یا تسدیس ۲ باید که خداوند طالع در دهم یا در یازدهم یا در چهارم یا در هفتم مقبول بود ۳ باید که
قمر در برجی منقلب باشد و خداوند طالع در برجی ثابت یا ذوجسدین باشد ۴ باید که قمر ناظر بود
بمشتری و بمریخ از تثلیث و میان مریخ و مشتری اتصال محمود باشد ۵ باید که خداوند طالع
مستولی بود بر خداوند سابع ۶ باید که خداوند هفتم در ثانی عشر باشد یا ناظر بکوکبی ساقط از طالع
۷ اگر اراده صلح کنند باید که خداوند طالع ناظر باشد بخداوند سابع از مودت ۸ باید که خداوند
هشتم در وبال باشد ۹ باید که نیرین ناظر بود بخداوند طالع ۱۰ باید که خداوند طالع متصل بود بخداوند
۱۱ باید که خداوند خانه قمر ناظر باشد بخداوند طالع که دلیل قوت لشکر اگر کسی باشد که خروج کرده بود
۱۲ اگر اتفاق افتد که خداوند طالع اتصال کنند دلیل تباهی دشمن باشد ۱۳ اگر دافع تدبیر قمر
قوی حال بود و قابل تدبیر او ضعیف دلیل قوت طالب بود و ضعف مطلوب ۱۴ باید که قمر منصرف
باشد از ستاره و متصل بود بستاره که فلک وی زیر فلک او باشد ۱۵ اگر غالب ظن آن باشد
که جنگ خواهد شد باید که مریخ در وتدی باشد و نحس در طالع نباشد ۱۶ باید که دوم و خداوندش
قوی حال باشد ۱۷ باید که قمر و خداوند خانه او قوی حال باشد ۱۸ اگر خواهند که بهر دو خصم بهم رسد

باید که دافع تدبیر قمر از طالع ساقط باشد و ازان کوکب که قابل تدبیر قمر باشد و باید که خداوند
طالع از خداوند سابع ساقط باشد چه اگر ناظر باشند از مودت دلیل صلح بود و اگر با این حال
یکی ازین دو ستاره راجع باشد در برج نامناسب یکی از خصمان غلبه کند بر دیگری بعد از صلح
و اگر خداوند طالع راجع باشد غلبه خصم بود و اگر خداوند سابع راجع باشد بعکس آن بود و اگر کوکب
راجع در هشتم باشد آنکس کشته شود و اگر در دوم باشد مال آنکس بستانند و اگر در دوازدهم یا ششم
باشد او را محبوس دارند ١٩ اگر عطارد در مریخ متصل باشد و مریخ بسعدی آنکس که خصم بوی رسد جای که
خود باو دهد ٢٠ اگر عطارد تحت الشعاع بود بیکدیگر حیله ورزند ٢١ اگر عطارد بتربیع سعود باشد
هر دو خصم در قوت برابر باشند و از دوازده اقتران باید کرد اول آنکه خداوند طالع در وبال
باشد یا محترق بود ٢ آنکه ساقط باشد یا متصل بود بکوکبی ساقط ٣ آنکه خداوند هفتم متصل باشد
بکوکبی که در وتد بود ٤ آنکه خداوند هفتم متصل باشد بخداوند سابع که آن دلیل قوت خصم باشد
٥ آنکه خداوند طالع ناظر باشد بخداوند هشتم ٦ آنکه خداوند ثانی در هفتم یا در هشتم
باشد ٧ آنکه اثنی عشریه قمر فاسد باشد زیرا که آن دلیل عاقبت است ٨ آنکه زحل در خانه
خداوند طالع بود که دلیل غربت باشد ٩ آنکه خداوند طالع بوی متصل باشد که آن نیز دلیل
هزیمت بود ١٠ آنکه قمر دلیل و دلیل طالب زیر دلیل مطلوب باشد که آن دلیل خصم باشد
و اگر جنگ خواهند کرد باید که ارباب خانهای دلایل آن کار با هم ناظر باشند که آن دلیل قوت
و شجاعت باشد ١١ آنکه قمر در ثور یا در سرطان ناظر بمریخ باشد از عداوت و چون [illegible]
دو برج باشد باید که بتثلیث مریخ بود ناظر بسعدین ١٢ آنکه طالع برجی خاکی باشد و بدین
فصل مقالت ثانیه ختم کردیم و بطریق اطناب نمودیم که محل درجه اختیار جزوی حد و حصر
ندارد و تعیین آن محال یعنی است زیرا که بحسب حاجات و اشخاص و اوقات میگردد و هیچ
اختیاری پیدا نمی توان کرد که مستجماتش تمامه موجود باشد و محذوراتش کله معدوم بود
پس بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله از سخنان استادان و نادره طبع این نادان اختیارات

جزوی زبان زده قلم بیان شد و هر کس که بدستیاری آفتاب از وجه مخدره ابکار مقاله
اولی باید که توجهی بعرائس سایش مقاله ثانیه فایز تواند شد **خاتمه در بیان اختیار**
در حق کسی که طالعش معلوم باشد و اگر طالعش معلوم نباشد طالع وقت سوال بجای طالع
مولود بکار دارند و آن دو فصل است **فصل اول** در بیان آنکه طالعش معلوم بود بدانکه
زعم بعضی از قدماء ارباب نجوم آنست که کسی که طالعش معلوم نباشد اختیار در حق وی جایز
نیست و آن از وجوه مردود است چنانچه در کتب اختیار مسطور است اما اگر طالع معلوم
بود در آن سه چیز رعایت کرد **اول** باید که کوکب مستولی بر طالع اگر باشد در وتد یا مایل وتد طالع
اختیار باشد و در فوق الارض بود خالی از نحوس و اگر مسعود و قوی بود اولی باشد و اگر مستولی نحسی
بود باید که در مایل وتد افتد بآن طریق زیرا که اگر در وتد افتد فساد مطلوب لازم آید یا سلامت
نفس و بدن باید که مستولی بر طالع تحویل سال هم بدین حال باشد و همچنین صاحب سهم السعادة
اصلی و تحویلی باید که هم بدان نمط که گذشت در عمل آورند و اگر کوکب سعد بود و شش مستولی
سعد استعمال باید نمود و اگر نحس باشد مانند نحس بکار باید داشت و بعضی گفته اند که صاحب
برج انتهای سنوی و صاحب دور نیز هم این رعایت لازم است **ثانی** آنکه باید که طالع
اصل طالع مختار بود و اگر منحوس نباشد و اگر مسعود باشد نیکوتر بود و اگر میسر نشود که طالع
اصل بر بیتی وقوع یابد باید که حادی عشر بود واقع شود و اگر این نیز میسر نگردد طالع تحویل
یا برج انتها یا موضع سهم السعادت اصل یا سهم السعادة تحویل طالع اصل بکار دارند و اگر منحوس
نباشند و حیاط که از مشاهیر است گفته است که طالع اختیار باید که بیت صاحب طالع
مولود باشد و قمر ناظر بود بطالع مولود اگر منحوس نبود مگر آنکه آن نحس صاحب طالع اصل باشد
که مضرتی نیست و آنچه حذر از آن واجب است آنست که طالع اصل در اختیار ششم و هشتم
و دوازدهم باشد و اگر ممکن باشد که در طالع تحویل و برج انتها و موضع سهم السعادت اصل
و تحویل همین معانی ملاحظه نمایند و چون اولا مسعود و قوی باشد دفع جمله مناحسها مینماید و اگر

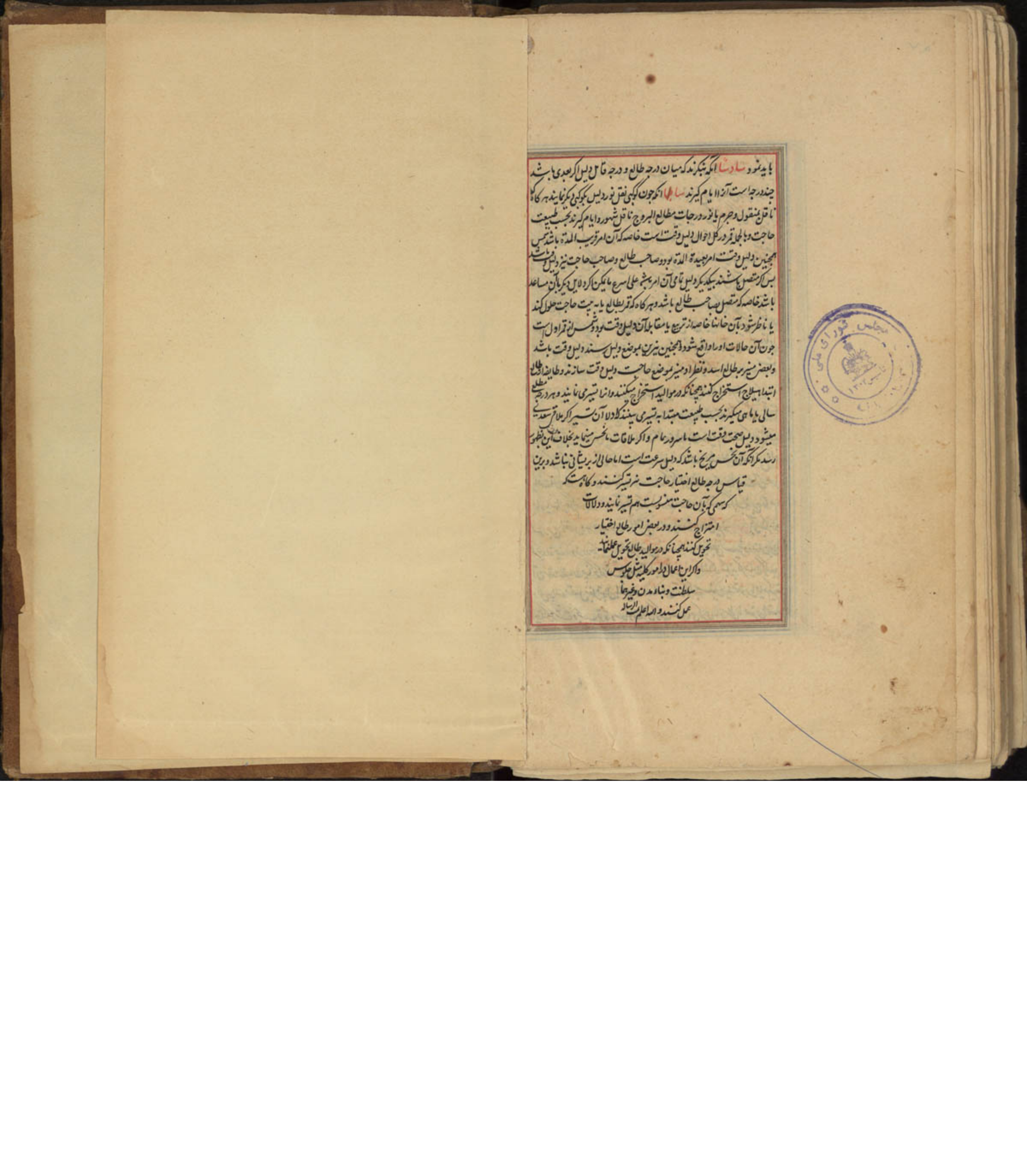
میسر باشد که کوکبی که رب بیت صاحب اصل یا تحویل یا اختیار در برجی بود که در یکی از
طوالع ثلثه منحوس نباشد آن حاجت با سهل وجوه برآید و اگر مسعود و قوی بود در غایت سهولت
شود و اگر یکی از صاحبان طوالع ثلاثه در بیت صاحب یکی ازان طوالع بود دلیل حصول مقصود
بود بی تعبی اگر دران موضع مسعود باشد و اگر خالی از نحوست نبود و بسعی و جهد تمام شود بقدر
نحوست و اگر سیر نکرده داد و ضیاع مذکوره باید از مودت ناظر بیشتر بدان برج و اگر صاحبان
دو موضع ازین مواضع متناظر باشند بنظر مودت بهتر باشد **ثالث** آنست که بنگرند اگر در
وقت مولود صاحب طالع نکبتی حادث خواهد شد شروع در هیچ عمل مجدد ننمایند خاصه که آن
نکبت بسبب آن عمل بود و اگر احیانا بالضرورة شروع اتفاق افتد باید که کوکب دال بر آن نکبت
از طالع اختیار ساقط باشد و سابع بطالع و رابع و صاحبان آن و طالع اختیار در اصلاح
کنند غایت صلاح و باید که سعدی یا شعاع سعدی دران جزو باشد از طالع اختیار که کوکب دال
بر نکبت دران جزو بوده از طالع مولود و احتراز نمایند از آنکه نحسی یا شعاع نحسی دران جزو بود
و همچنین موضع منحوس که مدلول آن نکبت است و کوکب دال بران نکبت چنانچه گذشت اصلاح
کنند و اگر طالع مولود مقتضی نکبتی نبود بلکه مقتضی فساد حاجت بود و بیت صاحب طالع مولود
و تحویل و اختیار و ارباب آن بهمان طریق اصلاح نمایند در طالع اختیار و از محذورات آنجا
کسوف و خسوف خاصه که در اوتاد یا تثلیث طالع مولود آنکس اتفاق افتد و مجدد از فضلا
چنین گوید که چون کوکبی در مولودی فاسد الحال بیشتر باید که در کل اختیارات آن مولود و قمر ناظر
نبود بآن کوکب بنظری که خانهای آن کوکب ناظر بیشتر بخانهای نیرین مثلا لقا بازحل
و تثلیث مشتری و تربیع مریخ و تسدیس زهره و گاه گاه احتیاج افتد بافساد و بعضی از
اولاد مثلا با فساد در سابع در خروج بحرب باید که دلیل منسوب کوکبی قوی الشهادت
خاصه مشتری بطالع مولود آنکس نباشد والله اعلم **فصل ثانی** در بیان
آنکه طالع سنبله در وقت استدعا اختیار قایم مقام طالع مولود دارند در حق کسی که طالع

معلوم نباشد

معلوم نباشد چون خواهند که از برای شخصی اختیاری کنند از برای او طالع سنبله که آن کار
تمام یابد پس اگر آن طالع سنبله با تمام آن حاجت محذوری دال باشد و طالع آن وقت
بجای مستولی بران بجای مستولی بر مولود و سهم السعاده پس بجای سهم السعاده مولود
انگارند بر حسب آن حکم بعدم یافت بلا تفاوت اگر سنبله اقتضای با تمامی آن امر
محذوری دیگر کند ترک آن اختیار باید کرد و اگر ضرورت احتیاج باختیار افتد و تعیین
بامر شود که احکام که در طالع مولودی که مقتضی نکبتی یا فساد حاجت مختار که گفتیم دران رعایت باشد
بعضی گفته اند اگر سنبله دلالت بر تمامی حاجت کند زمانی خوب تعیین نمایند و بطالع
سنبله التفات نمایند و عمل سنبله کردن رای متفق علیه نیست بلکه جمعی از منجمین باستیلا
سنبله عمل کرده اند بعضی طالع سال عالم ترین طالع سنبله داشته اند و مواضع سعود و نحوس
در هر دو طالع دیده اند و طالع اختیار برجی تعیین کنند که در هر دو طالع سعدی دران برج باشد
و بعضی طالع مولود بدل طالع سنبله گرفته اند اگر مولود معلوم باشد و الا بطالع سال اکتفا کرده اند
و بالجمله هر چند سعادت بیشتر بود بهتر باشد و بعضی از برجی که دران برج اجتماع یا استقبال پیش از
تحویل سال یا ماهی که ابتدای عمل دران ماه کنند احتراز نموده اند که طالع سازند و گفته اند چون کسی را
مولود معلوم نبود و چون او را سعادتی عظیم یا خلاصی از بلیه عظیمه مانند نجات از قتل
یا غرق شدن دست دهد طالع آن وقت محفوظ دارند و در اختیارات کار آن در حق
آنکس کنند آنرا قایم مقام طالع مولود دارند و این از صواب بعید نیست و نیز گفته اند که
بعضی از کسان که مولود ایشان مجهولست و بتجربه معلوم کرده اند که خیر و شر احوال ایشان
تابع قوت و سعادت و ضعف و نحوست کوکبی یا برجیست پس قیاس آن کوکب را
استیلا بر مولود آنکس بود و آن برج طالع آنکس بشمر پس در اختیارات آنکس صلاح
آن کوکب و آن کوکب و آن برج رعایت باید کرد بنوعی صلاح طالع مولود و مستولی رعایت
کنند **فصل سیوم** در بیان ادعائی که حاجت اتمام یابد دران وقت بدانکه اولائی

حاجت جون در اوتاد یا مایل اوتاد بود ناظر نیز بنظری محمود خاصه به سر نوبه البتان امر اتمام
یابد و مدتی باقی ماند درای کندی آنست جون تمام متعلق به انا موری بود که سرعت نزوال او
مطلوب بود در بیوت ساقط اگر مسعود باشد بهتر بود اما معرفت سرعت و بطؤ تمامی آن امر از
بروج و کواکب و طبایع آنها معلوم باید کرد و استدلال از برج طالع و بیت چنان باشد
که حاجت در مواضع اولا یابد و اگر بروج منقلبه باشد دلیل سرعت و ثابته دلیل بطو است
و ذو جسدین دلیل توسط باشد و بروج آتشی و بادی دلیل سرعت است و آتشی اسرع باشد
و خاکی و آبی دلیل بطؤ و خاکی ابطا باشد و بروج قصیر المطالع دلیل سرعت است و کثیر المطالع
دلیل بطو باشد تا وقوع بروج بجای خانهای دوازده کانه استدلال نمایند چنانکه اوتاد
دلیل سرعت بوند و عاشر در غایت سرعت و سابع ابطا از انهاست و رابع ابطا از سابع
و مایل اوتاد نیز دلیل سرعت لیکن کمتر از اوتاد باشد الا خامس که اسرع از رابع است و بیوت
ساقط دلیل بطوست مطلقا و بیوت فوق الارض اولی است بر سرعت از تحت الارض
و نیز ربع شرقی که از عاشر است تا طالع دلیل سرعت است و ربع جنوبی که از عاشر است
تا سابع دلیل توسط سرعت و ربع غربی که از هفتم است تا رابع دلیل بطو بود و ربع شمالی
که از رابع است تا طالع دلیل توسط بطو باشد اما استدلال از کواکب چنان باشد که اگر صاحب
طالع و صاحب بیت حاجت هم ناظر باشند استدلال ازان نمایند و اگر ناظر نباشند
استدلال از کوکبی نمایند که با آن دو کوکب متصل باشد اما قبل نور ایشان باشد بلکه گر او اگر آن نیز
نباشد از قمر دلیل جویند اگر ساقط نبود و اگر ساقط بود از کوکبی که قمر با و متصل بود استدلال
یابند و اگر آن نیز نباشد از شمس دلیل جویند و بعضی استدلال از جمیع این کواکب مذکوره نمایند
باین نوع که هر کدام که میسر باشد بر طالع و خانه عرض معا آن دلیل وقت گیرند و کوکب که اسرع
السیر است اول بر سرعت از کوکب البطاء و مع ذلک اگر سیرش زاید بود بر وسط دلیل
سرعت است بقدر امکان و اگر سیرش وسط بود دلیل توسط بود در سرعت و اگر سیرش ناقص

بود دلیل بطو بود در سرعت و کوکبی ابطاء السیر است در زیادتی و توسط و نقصان برین قیاس
بود در بطوس اگر کوکبی که دال بر سرعت بود از جهات در موضعی وقوع یابد که دال بر سرعت بود
از جهات آن حاجت علی اسرع الحال باتمام رسد و برین قیاس کنند جون کوکبی دال بر بطو بود
و اگر دلالات مختلفه باشد میان آن فرج باید کرد اما تعیین اوقات که حاجت دران انجام
یابد از تبدیل اوضاع کوکب دلیل باید نمود و آن تبدیل یا ضعیف است یا قویست تبدیل ضعیف
آنست که بحرکت جزوی متبدل گردد و آنچنان بود که بآن حرکت از ربعی بر ربعی دیگر آید یا از فوق
الارض تحت الارض آید و بعکس و تبدیل قوی آنست که از حالی کلی بحال دیگر کلی متبدل
شود مثلا در تشریق باشد تغریب افتد و بعکس یا راجع باشد و مستقیم گردد و بالعکس
یا از برجی ببرجی دیگر نقل کند خاصه که دران برج محظوظ باشد و در تعیین اوقات تمامی
حاجت اقوی السیر است اولا جون دو دلیل متصل باشند بنگرند که چند درجه بعد مانده است
تا باتصال حقیقی رسد پس بهر درجه ازان ساعتی یا روزی یا هفته یا ماهی یا سالی گیرند
بحسب اوضاع ایشان در بروج دعوت از سرعت و بطو و حالات خاصه آن دو کوکب از سرعت
و بطو و بحسب طبیعت شی هستند که در ساعت اتمام می‌یابد یا در ایام ساعت دیگر پس بعضی
آنها حکم باید کرد ثانیا آنکه نگرسند که بعد از چند ساعت یا چند روز آن نظر وقوع خواهد
یافت آن مقدار زمان اتمام آن امر است اگر ممکن باشد والا بحسب طبیعت آن امر
بماه یا سال حکم کنند ثالثا آنکه بنگرند که چند درجه است میان آن دو کوکب از برج تمام
کسور برج ناقص و هر درجه ازان ساعتی یا روزی یا هفته یا ماهی گیرند رابعا آنکه بنگرند
که بعد از چند روز درجه سریع السیر از موضع خود مساوی درجه بطی السیر شود ازان برج
آن مقدار زمان چنانکه گذشت تمام مبتدا به باشد خامسا آنکه بنگرند اگر میان کوکب
دال بر اسد متصل بنظر قبول باشد عدد سالهای آن کوکب سنین یا شهور یا ایام گیرند
چنانکه گذشت و بحسب قوه و سعادت آن کوکب سالهای کبری یا وسطی یا صغری اعتبار



باید نمود **سادساً** آنکه بنگرند که میان درجه طالع و درجه فال دلیل اگر بعدی باشد
چند درجه است آنرا ایام گیرند **سابعاً** آنکه چون کوکبی نقل نور دلیل بکوکبی دیگر نمایند هر گاه
ناقل منقول و جرم با نور درجات مطالع البروج ناقل شهور و ایام گیرند بحسب طبیعت
حاجت و بالجمله قمر در کل احوال دلیل وقت است خاصه که آن امر قریب المدة باشد شمس
همچنین دلیل وقت امر بعیدة المدة بود و صاحب طالع و صاحب حاجت نیز دلیل وقت باشند
پس اگر متصل باشند بیکدیگر دلیل تمامی آن امر باشد علی اسرع ما یمکن اگر دلایل دیگر با آن مساعد
باشند خاصه که متصل بصاحب طالع باشد و هر گاه که قمر بطالع یا به بیت حاجت حلول کند
یا ناظر شود بآن خانها خاصه از تربیع یا مقابله آن دلیل وقت بود و شمس از قمر اول است
چون آن حالات او را واقع شود همچنین نیرین بموضع دلیل رسند دلیل وقت باشد
و بعض نیر بر طالع اسد و نظر او نیر بموضع حاجت دلیل وقت سازند و طایفه از طالع
ابتدا هیلاج استخراج کنند همچنانکه در موالید استخراج میکنند و انرا تسیری نمایند و هر درجه مطلع
سالی یا ماهی میگیرند بحسب طبیعت مبتدا به تسیری بینند که دلالت آن تسیر اگر بملاقی سعدی
میشود دلیل صحت وقت است با سرور تمام و اگر ملاقات با نحس میشود باید بخلاف این ظهور
رسد مگر آنکه آن نحس مریخ باشد که دلیل سرعت است اما حالی از پریشانی نباشد و برین
قیاس درجه طالع اختیار حاجت نیز تسیر کنند و گاه است که
که سهمی که بآن حاجت منسوبست هم تسیر نمایند و دلالات
امتزاج کنند و در بعض امور طالع اختیار
تحویل کنند همچنانکه در موالید طالع تحویل عمل نمایند
و اکثر این اعمال در امور کلیه مثل جلوس
سلطنت و بناء مدن و غیرها
عمل کنند و الله اعلم بالرشاد

